

واکاوی مفهومی کلیدواژگان چند معنا در قانون اساسی

عنوان پژوهش

مدخل «حق و حقوق»

شماره مسلسل: ۱۳۹۶۰۰۶۶

تاریخ: ۱۳۹۶/۰۸/۲۳



شناسنامه

عنوان:

واکاوی مفهومی کلیدواژگان چندمعنا در قانون اساسی
مدخل «حق و حقوق»

مؤلف:

حسین امینی پزوه

ناظر علمی:

حامد نیکونهاد

دفتر مطالعات قانون و قانون گذاری

شماره مسلسل: ۱۳۹۶۰۰۶۶

تاریخ انتشار: ۱۳۹۶/۰۸/۲۳

پڑوہشکده شورای نگهبان



فهرست مطالب

درآمد.....	۲
۱- حق و حقوق در معنای استحقاق.....	۹
۱-۱. حقوق به اعتبار ویژگی‌های حق‌ها.....	۱۰
۱-۱-۱. حقوق انسانی (اصل ۲۰).....	۱۰
۱-۱-۲. حقوق سیاسی.....	۱۳
۱-۱-۳. حقوق اقتصادی.....	۱۴
۱-۱-۴. حقوق اجتماعی (اصل ۲۰ و بند ۷ اصل ۳).....	۱۵
۱-۱-۵. حقوق فرهنگی.....	۱۹
۱-۱-۶. حق مسلم.....	۲۰
۱-۱-۷. حقوق مادی و معنوی.....	۲۷
۲-۱. حقوق به اعتبار حاملان حق‌ها.....	۳۰
۱-۲-۱. حقوق انسانی (اصل ۱۴).....	۳۰
۲-۲-۱. حقوق ملت.....	۳۴
۳-۲-۱. حقوق عمومی (اصل ۲۴).....	۴۱
۴-۲-۱. حقوق فردی.....	۴۴
۵-۲-۱. حقوق اجتماعی (اصل ۱۵۶).....	۵۲
۶-۲-۱. حقوق مردم.....	۵۵
۷-۲-۱. حقوق عامه.....	۶۱
۸-۲-۱. حقوق عمومی (اصل ۶۱).....	۶۳
۲- حق و حقوق در سایر معانی.....	۶۷
۱-۲. حق در مقابل باطل.....	۶۷
۲-۲. حق به معنای صلاحیت.....	۷۲
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....	۷۴
منابع.....	۷۸

درآمد

حقوقها در طی چند قرن اخیر، و به خصوص از قرن هفدهم، در کشورهای غربی برجستگی خاصی یافته‌اند و در قالب اسناد و اعلامیه‌هایی در سطح ملی منعکس شده و در روابط بین دولت‌ها و مردمان نقش پررنگی بازی کرده‌اند. جنبش دستورگرایی بستری برای محکم‌تر شدن جایگاه این حقوق شد؛ چه اینکه این حقوقها از جمله اولین مفاد لازم برای اساسی‌سازی و درج در قوانین اساسی به‌شمار می‌آمد و حاکمیت دولت‌ها را مشروط به تأمین و تضمین آن می‌کرد. بعد از آن نیز پیدایش نهاد دادرس اساسی به تدریج به کارآیی و اثرگذاری بیشتر آنها کمک کرد. تحولات به‌وجود آمده که روابط بین دولت و مردم را دستخوش تغییراتی کرده بود، به دلایل مختلف منحصر در آن کشورها نشد، بلکه دیگر کشورها را نیز تحت تأثیر خود قرار داد و فراگیر شد. علاوه بر آن، این حقوق از سطح ملی فراتر رفت و در سطح بین‌المللی نیز در قالب اعلامیه‌ها و معاهده‌ها و دیگر اسناد تبلور یافت و نظم بین‌المللی را پس از جنگ جهانی دوم دگرگون ساخت. ادبیات نظری مربوط به این حقوق روزبه‌روز در طول چندین قرن گسترش یافت و نسل‌های جدیدی از آن مطرح گردید. امروزه می‌توان حقوقی از این دست را در اسناد حقوقی بین‌المللی و داخلی و در انواع فلسفه‌ها و نظریه‌های حق، با توصیفات متعددی مانند حقوق بشری، حقوق شهروندی، حقوق عمومی، حقوق اساسی، حقوق بنیادین، حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی، حقوق فرهنگی، حقوق سلبی، حقوق ایجابی، حقوق اخلاقی و حقوق قانونی یافت. از سوی دیگر، گسترش مصادیق این حقوق با توسعه فلسفی و نظری آنها همراه بوده و موجب شده خودآگاهی فلسفی بیشتری در مقایسه با فهم اولیه از آن حاصل شود.

مهم‌ترین تغییر در معنای واژه حق را در فرهنگ غرب، که خود مولود تغییرات اجتماعی خاصی در آستانه دوره مدرن بوده است، می‌توان تحول از عینی بودن^(۱) به ذهنی بودن^(۲) دانست؛ به این معنا که حق بودن^(۳) در مقابل باطل بودن، جای خود را

1. Objective Rights
2. Subjective Rights
3. to be right

به حق داشتن^(۱) داده است. این مفهوم در معنای ذهنی جدید، برخلاف مفهوم عینی پیش از خود که مطابق با درست و نادرست یا خوب و بد گمان می‌شد و همواره چیزی حق دانسته می‌شد که درست یا خوب باشد، نسبت به این مفاهیم لایشرط شد. این دگرگونی را می‌توان از ابتدایی‌ترین تغییرات در معنای این مفهوم در این دوره تاریخی دانست که منجر به پایه‌گذاری قدر متیقن از حق‌ها با عنوان حقوق نسل اول شد. این تغییرات تا به این حد محدود نشد و به سبب برخی حوادث و به وجود آمدن شرایط اجتماعی خاص، نسل جدیدی از حقوق به وجود آمد که بهره‌مندی از کالاها یا خدماتی را برای انسان تضمین می‌کرد. بعد از آن نیز برخی ضرورت‌های بین‌المللی، شناسایی حقوق نسل سوم که حق‌هایی را برای جمع و گروه به رسمیت می‌شناخت، لازم ساخت.

کشور ایران نیز از جنبش دستورگرایی تأثیر پذیرفت. اولین نشانه‌ها از این دست مفاهیم مانند حقوق بشریت، حقوق انسانیت یا مفهوم آزادی در معانی جدید آن را در بین ایرانیان، که خود در آغاز، طفیلی مفاهیم برجسته‌تر دیگری چون مشروطه و قانون بوده است، می‌توان در آثار روشنفکران پیش از مشروطه شاهد بود.^(۲) توجه به دوره زمانی طرح این مفاهیم در ایران که با تأخیری چندساله از رواج آنها در کتاب‌ها و اسناد قانونی در مغرب‌زمین بوده و نیز توجه به کتاب‌هایی که برای اولین بار از این مفاهیم نام برده‌اند که غالباً سفرنامه و شرح دیده‌ها و شنیده‌های ایرانیان از کشورهای غربی بوده است و همچنین، توجه به خاستگاه فکری مروجان این مفاهیم، یعنی روشنفکران تجددخواه، خود متضمن دلالت‌های بسیاری است که دست‌کم، تأییدی بر وارداتی بودن و عدم اصالت این مفاهیم در معانی جدید در فرهنگ ایرانی است. به هر حال، اولین سند حقوقی که در ایران این دست از حقوق را در قالب قانون در خود جای داد، متمم قانون اساسی مشروطه ۱۳۲۴ق بود که در ذیل فصل «حقوق ملت ایران»، هجده اصل را به بیان این حق‌ها اختصاص داده بود. پس از آن نیز در قانون

1. to have right

۲. برای نمونه، نک به تعبیری مانند «ولایت آزادی» در مورد کشور انگلستان (شیرازی، ۱۳۴۷: ۲۰۷) یا «مملکت حریت و آزادی» در همان مورد (رضاقلی‌میرزا، ۱۳۴۶: ۲۵). بعد از اینها، در رساله‌های روشنفکرانی مانند آخوندزاده و ملک‌خان، می‌توان با صراحت بیشتری مفاهیم حقوق بشریت و حقوق انسان را مشاهده کرد.

اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸، این تأثیر را می‌توان با تفاوت‌هایی شاهد بود. البته، این به معنای آن نیست که فرهنگ بومی ایران به کلی با معنا و مدلول حق در واقعیت زندگی و بالتبع با واژگان دال بر آن در فرهنگ و زبان خود بیگانه بوده است. واژه حق در زبان فارسی، واژه‌ای وارداتی از زبان عربی است. بسیاری این واژه را در زبان عربی، نقیض یا ضد باطل دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ۱۰۶، ابن‌درید، بی‌تا، ج ۱: ۱۰۰، ازهری، بی‌تا، ج ۳: ۲۴۱، صاحب‌بن‌عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۸۶، جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۱۴۶۰، ابن‌فارس، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۶، ابن‌سیده، بی‌تا، ج ۲: ۴۷۲، ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۴۹، طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۱۴۸ و فیومی، بی‌تا، ج ۲: ۱۰۴). یکی از نام‌های خدا یا صفات او؛ قرآن؛ امر قضاوت‌شده یا صادرشده (الأمر المقضی)؛ عدل؛ اسلام؛ مال؛ ملک؛ موجود ثابت؛ درستی (صدق)؛ مرگ و حزم از دیگر معانی است که برای آن برشمرده شده (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۳: ۲۹۹). زبیدی معنای مطابقت با واقع را نیز به آنها افزوده است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۸۰). چنانکه مشاهده می‌شود، عینی بودن این مفهوم، برخلاف معنای ذهنی جدیدی که برای آن ذکر شد، در تمامی معانی آن در زبان عربی، به‌خصوص در معنای صدق یا مطابقت با واقع، کاملاً روشن است.

در فرهنگ زبان فارسی نیز در بسیاری موارد، همان معانی عربی را برای واژه حق برشمرده‌اند. برای نمونه، آن را به معنای ثابت یا موجود ثابت، یکی از نام‌های خدا، راست، درست، سزا، عدل، اسلام، حقیقت، مال و ملک، واجب، مرگ، بهره معین، سزاوار یا انصاف دانسته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۶: ۸۰۲۸ و ۸۰۲۹) که در این موارد هم می‌توان آشکارا عینی بودن آن و انطباق کامل با درستی و خوبی را مشاهده کرد. این امر ناشی از مبانی فلسفی آگاهانه یا ناآگاهانه‌ای است که در زبان نیز تأثیر گذاشته و در فرهنگ‌های لغت منعکس شده است. البته، در برخی فرهنگ‌ها، می‌توان معانی نزدیک‌تری را به معنای جدید حق یافت. برای مثال، این واژه به معنای اختیاری که طبیعت، قانون یا عرف به کسی داده هم نقل شده است (عمید، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۹۴). با این حال، در این موارد هم نمی‌توان ادعا کرد که اختیار، آنگاه که به امری نادرست از نظر اخلاق، عرف یا شرع هم تعلق گیرد، حمل این واژه بر آن صادق است یا خیر. بنابراین، در برآیندی کلی می‌توان ادعا کرد که مبتنی بر معانی بیان‌شده از فرهنگ‌های

لغت فارسی، غالباً زمانی که از حق داشتن سخن به میان می‌آید، سخن از اختیار به چیزی است که از نظر ارزشی نیز خوب یا صحیح است. همه اینها در ظاهر، بیانگر جدید بودن معنای متبادر از واژه حق در زبان فارسی است که هنوز در فرهنگ‌های فارسی منعکس نشده است.

در ادبیات تخصصی فقهی، این واژه از نظر کاربرد، قدمت بیشتری داشته و حقیقت در معنای دیگری دارد. می‌توان آن را از دیرباز در کتب فقهی، در ترکیب‌هایی مانند حق‌الله و حق‌الناس مشاهده کرد. واژه حق به‌خصوص از زمان شیخ انصاری، به‌عنوان دانش‌واژه فقهی پذیرفته‌شده‌تری به کار رفته و مطالب بسیاری از سوی فقهای امامیه در مورد معنای آن بیان شده است و البته، اختلاف‌نظرهای جدی نیز در مورد آن وجود دارد. برخی ماهیت آن را سلطنت و مالکیت (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۱۲) یا سلطنتی که موجب مالکیت ضعیف می‌شود، می‌دانند (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۵ و نایینی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۱) و گروهی دیگر این موارد را از آثار آن دانسته و حق را اعتباری خاص قلمداد کرده‌اند (خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۴ و خویی، بی‌تا، ج ۲: ۴۶) یا برای آن در هر مصداق، ماهیتی مخصوص در نظر گرفته‌اند (اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ۴۴ و اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۱۶۳). هرچند این واژه در ادبیات تخصصی فقهی، در برخی معانی، با آنچه امروزه از حقوق مراد می‌شود، قرابت بیشتری دارد، ولی نمی‌توان ادعا کرد که تمامی مصداق‌هایی را که امروزه ذیل این مفهوم قرار می‌گیرد، پوشش می‌دهد.^(۱) درنهایت باید گفت، اگر از واژه حق در معنای حقیقی آن در فرهنگ عمومی یا فرهنگ تخصصی بومی و تفاوت آن با معنایی که امروزه از این واژه مراد می‌شود بگذریم، نمی‌توان منکر وجود بسیاری از قواعد و اصل‌ها یا هنجارهای حقوقی جدید، که از مصداق حق در دوره کنونی به‌شمار می‌رود، در دانش فقهی بیش از هزارساله شد، هرچند که گاهی این قواعد و اصل‌ها در قالب عناوین دیگری چون حکم بیان شده است.^(۲)

در مقدمه و متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ۱۳۵۸، می‌توان واژگان حق و حقوق را بارها مشاهده کرد. واژه حق سی و دو بار در اصل‌های قانون اساسی و واژه

۱. برای نمونه، نمی‌توان اصطلاح حق را در هر یک از معانی یادشده، بر حق حیات به‌عنوان یکی از مصداق حقوق در معنای امروزی اطلاق کرد.

۲. برای دیدن معانی حکم در فقه، به همان منابع اشاره‌شده برای معنای حق در فقه مراجعه کنید.

حقوق سه بار در مقدمه قانون اساسی و نوزده بار در اصل‌های آن دیده می‌شود. باید پذیرفت که قانون اساسی جمهوری اسلامی، به دلایل مختلف، در بیان بسیاری مسائل، از ادبیات بومی، به‌خصوص ادبیات تخصصی فقهی، از جمله در زمینه حق‌ها، عدول کرده یا به‌ندرت از آن بهره برده است. برای مثال، جز در مواردی مانند ولایت فقیه که در نظر گرفتن متناظری برای آن در ادبیات جدید مشکل به نظر می‌رسد^(۱)، به جای استفاده از شبکه مفهومی فقهی امت، اهل ذمه، کافر کتابی، کافر حربی، دارالاسلام، دارالکفر، دارالحرب و مانند آن، غالباً از واژگان ملت، مردم، اقلیت، تابعیت، کشور یا ترکیبی از آنها استفاده کرده است. اگرچه برخی صراحتاً تمامی حق‌های قانون اساسی را ناظر به مواردی دانسته‌اند که شایسته یا مناسب است که تحقق پیدا کند (یزدی، ۱۳۷۵: ۲۱۴) و به عبارتی، آنها را در معنای عینی خود مراد کرده‌اند، اما حقیقت چیز دیگری است.^(۲) با تأکید بر فصل سوم قانون اساسی با عنوان «حقوق ملت»، به‌درستی گفته شده که هرچند موضوعات آن در پاره‌ای موارد با تعبیر مشابه اعلامیه حقوق بشر بیان شده است، ولی اساساً از بنیاد و ریشه اسلامی نشأت گرفته و به‌همین دلیل در برخی موارد با آن تفاوت‌هایی دارد (عمید زنجانی، ج ۱: ۱۳۷۷: ۵۶۵) یا با تأکید بر تأثیرپذیری آن به‌خصوص از اسناد بین‌المللی حقوق بشر، حداقل در سطح موضوعات، تفاوت آن در محدود شدن حق‌ها به موازین اسلامی یا قوانین داخلی دانسته شده است (Heyns & Viljoen, 2002: 337). واضح است که بحث تنها ناظر به بومی نبودن کامل واژگان و ادبیات شکل گرفته از آن در قانون اساسی است؛ چراکه به‌خصوص با وجود اصل ۴، به‌عنوان اصلی فرادستوری و حاکم بر دیگر اصل‌ها، نمی‌توان مدعی غیرشرعی بودن و تعارض آنها با احکام اسلام شد.^(۳) البته، واژه حق

۱. البته، می‌توان برای این جایگاه در ادبیات حقوق عمومی معاصر، از اصطلاح رییس دولت (Head of State) استفاده کرد؛ هرچند تفاوت‌های بسیار جدی بین آنها وجود دارد.

۲. برای نمونه، آزادی اقلیت‌های دینی به رسمیت شناخته شده در انجام مراسم دینی خود در اصل ۱۳، با وجود نادرستی آنها از دیدگاه اسلام، بیانگر یکی از این حقوق ذهنی و نقض ادعای مطرح شده است و نشان می‌دهد می‌توان حقوق ذهنی را نیز در دل برخی از احکام اسلام شاهد بود.

۳. ضمن اینکه این قانون از سوی نمایندگان مردم در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی تدوین شده که بسیاری از آنان را فقها و مجتهدان تشکیل می‌دادند و مذاکرات آنان گویای آن است که بیشترین دغدغه را در خصوص شرعی بودن مصوبات آن مجلس داشته‌اند. بند ۲ پیام امام خمینی (ره) به نمایندگان

در همه موارد به معنای داشتن حق، با تقریری که بیان شد، به کار نرفته است. می توان واژه حق را در قانون اساسی در معنای مقابل باطل (اصل های ۱، ۱۲۱، ۱۴۲ و ۱۵۴) یا داشتن اختیار و صلاحیت (اصل های ۹، ۷۰، ۷۶، ۷۹، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۶ و ۱۳۸) نیز یافت. اما این دو واژه در مقدمه و اصل های قانون اساسی در معنای داشتن حق هایی، که به اجمال برای دارنده آن مصونیت^(۱)، قدرت^(۲)، امتیاز^(۳) یا ادعا^(۴) و به عبارت غیرقابل مناقشه تر استحقاق^(۵) ایجاد می کند، با تعبیر متنوعی آمده که به صورت تفصیلی قابل بررسی است.^(۶) قانون اساسی از حقوق انسانی (مقدمه و اصل های ۱۴ و ۲۰)، حقوق مردم (اصل ۱۷۳)، حقوق همه جانبه افراد (بند ۱۴ اصل ۳)، حقوق پیروان سایر مذاهب (اصل ۱۲)، حقوق ملت (عنوان فصل سوم و اصل ۶۷)، حقوق مساوی (اصل ۱۹)، حقوق سیاسی (اصل ۲۰)، حقوق اقتصادی (اصل ۲۰)، حقوق اجتماعی (اصل ۲۰)، حقوق فرهنگی (اصل ۲۰)، حقوق زن (اصل ۲۱)، حقوق مادی و معنوی (بند ۱ اصل ۲۱)، حقوق عمومی (اصل های ۲۴ و ۶۱)، حقوق دیگران (اصل ۲۸)، حقوق همه مسلمانان (اصل ۱۵۲)، حقوق فردی و اجتماعی (اصل ۱۵۶)، حقوق عامه (بند ۲ اصل ۱۵۶)، حق همگانی (اصل ۲۹)، حق هر فرد و خانواده ایرانی (اصل ۳۱)، حق مسلم (اصل های ۳۴ و ۴۱)، حق خویش (اصل ۴۰)، حق حاکمیت ملت (عنوان فصل پنجم)،

→

مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز قابل توجه است که در آن چنین گفته اند: «قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صددرصد، بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم برخلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و آرای اکثریت قریب به اتفاق ملت است. بر این اساس، هر رأی یا طرحی که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد، مردود و مخالف مسیر ملت و جمهوری اسلامی است و اصولاً نمایندگانی که بر این اساس انتخاب شده باشند، وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهارنظر و رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری، خروج از حدود وکالت آنهاست (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۵)».

1. Immunity
2. Power
3. Privilege
4. Claims
5. Entitlement

۶. برای دیدن تقسیم بندی استقرایی از حقوق به چهار دسته یادشده از سوی وسلی هوفلد (Wesley

Hohfeld, 1913: 30 و نیز Hohfeld, 1917: 711.

حق الهی (اصل ۵۶) و حق خداداد (اصل ۵۶) و گاهی از مطلق حقوق (اصل‌های ۱۰ و ۲۲) یاد کرده که ممکن است بسیاری از آنها از نظر معنایی با یکدیگر هم‌پوشانی داشته باشند، یا بتوان معنای برخی را به دیگری ارجاع داد.

مسئله این مقاله تعیین معنای دقیق هریک از «حق»ها و «حقوق»های یادشده با اضافه‌ها و وصف‌های مختلف آنها و تعیین نسبت میان آنهاست. حل مسئله یادشده از جهات مختلف ضروری و مهم است. اهمیت آن تا حدود زیادی از آنچه که پیش‌تر بیان شد، به‌خصوص اشاره به تنوع معنایی این واژه در ادبیات عمومی و تخصصی فقهی در گذشته و حال حاضر، واضح گشت. تأثیرپذیری ناگزیر قانونگذار اساسی از ادبیات حقوق بشری و شهروندی از یکسو و دغدغه اسلامی بودن اصل‌های قانون اساسی از سوی دیگر، شناسایی معنای دقیق هریک را لازم می‌سازد. از همین‌رو، این مقاله ناگزیر است در بین فرض‌های مختلف، به‌جستجوی معنا بپردازد و در فضای بین حقوق بشر بین‌الملل، حقوق شهروندی داخلی کشورها و فقه و معارف اسلامی در تردد باشد تا درنهایت، از پی نقد و بررسی هر یک، به معنای توجیه‌پذیر هر واژه نائل آید.

توجه به خاستگاه اولیه و تاریخی این حقوق که درون مرزهای کشورها و در سطح ملی بوده و نیز ملاحظه تفاوت در حقوق شهروندی کشورهای مختلف با یکدیگر و سیر تکاملی که در هر جامعه طی کرده است، جنبه‌ای دیگر از اهمیت معناشناسی این حقوق را برای رسیدن به الگویی بومی و خودجوش نمایان می‌کند. همچنین، پراکندگی، تنوع در تعبیر و تفاوت در کاربرد و نقشی که هر یک از این «حق»ها و «حقوق»ها در قانون اساسی دارند و نیز استفاده پرشمار قانون اساسی از عبارت‌های کلی دربردارنده این واژگان، که در مقایسه با بسیاری از قوانین اساسی بی‌مانند است، عامل دیگری است که این معناشناسی را ضروری می‌سازد. این امر به‌خصوص در مواردی که این عبارت‌ها در معنای تخصصی خود به‌کار نرفته یا اساساً فاقد معنای تخصصی پیشینی است، می‌تواند موجبات اجمال و ابهام را فراهم سازد و درنهایت، بر استناد مؤثر شهروندان به قانون اساسی در مقابل دولت و تضمین دقیق حقوق آنها تأثیر منفی گذارد و آن را از کارآمدی و کارآیی لازم ساقط کند. این پژوهش می‌تواند از این آسیب جلوگیری، بلکه به اثربخشی بیشتر این حقوق در جامعه سیاسی کمک کند. علاوه بر این، حل این مسئله می‌تواند برای نهاد دادرس اساسی،

یعنی شورای نگهبان، در ارائه تفاسیر خود از قانون اساسی بنابر اصل ۹۸ سودمند و در نظارت اساسی بر مصوبات مجلس، مبتنی بر اصل ۹۴، مفید باشد. وانگهی، این پژوهش می‌تواند موجبات توجه بیشتر شورای نگهبان و حتی مراجع قضایی را به این حقوق، به‌خصوص حق‌های مندرج در فصل سوم، به‌بار آورد؛ خصوصاً اینکه این حقوق مهم‌ترین مفاد هر قانون اساسی است که نهاد ناظر بر دستوری بودن قوانین در هر نظام سیاسی موظف به پاسداری و نگهبانی از آنهاست.

بنابر آنچه گذشت، پرسش این پژوهش آن است که معنای دقیق عبارت‌های دربردارنده واژه حق و حقوق در قانون اساسی چیست. این معناشناسی متناسب با مدلول هر اصطلاح و معنای مستقیمی که دربردارد، از طریق تعیین حاملان یا مستحقان هریک از حقوق^(۱)، تعیین مکلفان یا متعهدان در مقابل آن‌ها^(۲)، احصای مصادیق هر یک از مفاهیم کلی، تبیین ماهیت و ویژگی‌های آن حقوق و تعهداتی که ایجاب می‌کنند، تعیین محتوای هنجاری^(۳) هر یک از آنها یا موارد دیگری از این دست حاصل می‌شود. برای شناخت همه‌جانبه نسبت به هر مفهوم، ممکن است هر اصطلاح، فراتر از معنای مستقیمی که حمل می‌کند، از هریک از جهات دیگری که ذکر شد نیز بررسی شود. همچنین، به‌غیر از دلالت‌های مستقیم و غیرمستقیم، در برخی موارد، آثار حقوقی که بر معنای هر اصطلاح بار است، مطالعه می‌شود. بر این اساس، مقاله حاضر در دو بخش کلی تنظیم می‌شود. در بخش نخست، عبارت‌ها و اصطلاح‌هایی که حق و حقوق به‌کار رفته در آن به‌معنای استحقاق است، بررسی می‌شود و در بخش دوم، سایر معانی حق در قانون اساسی، که شامل حق در مقابل باطل و حق در معنای صلاحیت می‌شود، مطالعه خواهد شد.

۱- حق و حقوق در معنای استحقاق

با بررسی اجمالی اصطلاح‌های دربردارنده حق به‌معنای استحقاق، در قانون اساسی و دکترین حقوق بشر و شهروندی، می‌توان انواع آنها را به سه دسته کلی تقسیم کرد. دسته اول حقوقی است که اضافه آنها وصفی است. دسته دوم حقوقی است که اضافه

یا وصف آنها، دلالت بر حامل آن حقوق می‌کند و اضافه ملکی یا تخصیصی است و دسته سوم حقوقی است که اصطلاح مربوط به آنها، به صورت مستقیم، دلالت بر مکلف نسبت به آن حق‌ها دارد. هر چند تشخیص اولیه تعلق هر اصطلاح به هریک از سه دسته مذکور در ظاهر آسان به نظر می‌رسد، ولی همواره چنین نیست و می‌توان عبارتهایی را یافت که در دو اصل مختلف، معنای متفاوتی دارند. مبتنی بر فرضی اولیه، بسیاری از عبارتهای دارای واژه حق و حقوق در یکی از دو دسته نخست از حق‌های یادشده گنجانده و درستی معنای آن در این بخش ارزیابی می‌شود و دسته سوم در قانون اساسی ما مصداقی ندارد. برخی از حق‌ها نیز به دلیل توضیحات مختصر مربوط به آنها یا به دلیل ارتباطی که از نظر معنایی با برخی دیگر از حقوق در قانون اساسی دارند، در اثنای بحث از مفاهیم مشابه آن مطالعه خواهد شد.

۱-۱. حقوق به اعتبار ویژگی‌های حق‌ها

بسیاری از اصطلاح‌های به کار رفته در قانون اساسی که در آن از واژه حقوق استفاده شده است، حق‌ها را از نظر برخی ویژگی‌های دلالت‌کننده بر جنبه‌ای از ماهیت آنها از دیگر حق‌ها متمایز کرده‌اند. در این قسمت، به ترتیب، اصطلاح «حقوق انسانی» در اصل ۲۰، «حقوق سیاسی»، «حقوق اقتصادی»، «حقوق اجتماعی» در اصل ۲۰ و بند ۷ اصل ۳، «حقوق فرهنگی»، «حق مسلم» و «حقوق مادی و معنوی» که به نظر می‌رسد، جزو این دسته از حقوق باشند، از نظر معنایی بررسی خواهند شد. «حقوق همه‌جانبه»، «حق الهی» و «حق خداداد» نیز از جمله این حقوق است که اولی در همین قسمت، ذیل حقوق مادی و معنوی و دو حق دیگر به دلیل دلالت بر مصداقی خاص، در قسمت‌های بعدی و در اثنای بحث از برخی مفاهیم کلی دیگر بررسی خواهد شد.

۱-۱-۱. حقوق انسانی (اصل ۲۰)

حقوق انسانی در اصل ۲۰، در کنار حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به کار رفته است. این اصطلاح را می‌توان در اصل ۱۴ و در مقدمه قانون اساسی نیز مشاهده کرد که در هر کدام، اشخاص متفاوتی مستحق آن دانسته شده‌اند. به نظر می‌رسد، حقوق انسانی در اصل ۱۴ و اصل ۲۰، به یک معنا نیست. وصف انسانی برای این حقوق در اصل ۲۰ ویژگی این حقوق را تعیین می‌کند، ولی در اصل ۱۴، بیانگر حاملان آن یعنی انسان‌هاست. در این قسمت، معنای حقوق انسانی مندرج در اصل ۲۰

را بررسی می‌کنیم. البته، حاملان این حقوق بنابر نص اصل «همه افراد ملت اعم از زن و مرد» است که همان اعضای ملت یا اتباع ایرانی است.

حقوق انسانی در نگاه نخست، معنای اصطلاح شناخته‌شده «حقوق بشر» را به ذهن متبادر می‌کند. قدر متیقن مفهوم حقوق بشر مطابق با آنچه کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد تعریف کرده، حقوق و آزادی‌هایی است که همه افراد بدون توجه به ملیت، جنسیت، اصالت ملی یا قومی، نژاد، رنگ، زبان یا دیگر وضعیت‌ها مستحق آن هستند (Quoted in Moriarty, Massa, 2012: 1). بنابراین، اصطلاح حقوق بشر دلالت بر حق‌هایی دارد که از حیث مستحقان آن یعنی انسان‌ها (فارغ از اوصاف و وضعیت‌های مختلف آنها) و نه از حیث ویژگی آنها از دیگر حقوق متمایز شده‌اند^{۱)}. اگرچه چنانکه رایج است، برای حقوق بشر ماهیت خاصی متمایز از دیگر حقوق در نظر می‌گیرند و از این طریق، آن را برای مثال، از حقوق خصوصی اشخاص، منافع اشخاص اعتباری یا حیوانات جدا می‌کنند، ولی این اصطلاح مستقیماً و به خودی خود چنین دلالتی ندارد.

به‌رغم این ارتکاز ذهنی، حقوق انسانی در این اصل از نظر معنایی، انطباق کاملی با حقوق بشر ندارد. به‌کار رفتن این حقوق در کنار حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، که اوصاف آنها دلالت بر برخی ویژگی‌های موجود در خود آن‌ها دارد، اولین قرینه بر آن است که وصف انسانی در آن دلالت بر ماهیت آن‌ها دارد و چیزی متفاوت با حقوق بشر به معنای «حقوق متعلق به بشر» است. همچنین، حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همه قسیم یکدیگرند و هر یک قسمی از حق‌های بشری است. از این‌رو، دور از حکمت است که اصل ۲۰، ابتدا حقوق بشری را برای همه افراد ایرانی به رسمیت بشناسد و پس از آن و هم‌عرض با آن، اقسامی از این حقوق را برشمارد. به بیان ساده، حقوق انسانی به معنای حقوق متعلق به انسان، مقسم و اعم از انواع این حق‌هاست و در عرض حق‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی

۱. اگرچه در برخی زبان‌ها مثل انگلیسی (Human Rights) و به ندرت در زبان فارسی («حقوق بشری» به جای «حقوق بشر») و فرانسوی (“Droit Humain” به جای “Droits de l’homme”)، به صورت صفت و موصوف به‌کار می‌رود و چنین می‌نمایاند که وصف انسانی در آن متوجه خود حق‌هاست، ولی با توضیحی که داده شد، چنین نیست.

و فرهنگی قرار نمی‌گیرد. بنابراین، هم‌ردیف قرار گرفتن این چند دسته دال بر این است که حقوق انسانی، واجد معنای دیگری است.

در این اصل، به‌رغم ذکر انواع حق‌های بشری اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تنها از حقوق مدنی^(۱) بشر نامی برده نشده است. این احتمال هست که حقوق انسانی در اصل ۲۰ به معنای حق‌های مدنی به کار رفته باشد. شاید دلیل آن این بوده است که تدوین‌کنندگان قانون اساسی، اصطلاح حقوق مدنی را در زبان فارسی، تنها منحصر به مجموعه‌ای از قوانین و مقررات مربوط به روابط خصوصی بین شهروندان (Civil Law)، که به صورت رایج در این معنا به کار می‌رود، می‌دانستند. بر این اساس، قانون اساسی در این اصل، به صورت کلی، مجموعه‌ای از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نیز حقوق مدنی را برای افراد در نظر گرفته و برای اشاره به حقوق مدنی از عبارت حقوق انسانی استفاده کرده و بیان مصادیق آنها را به اصل‌های دیگر سپرده است. از حقوق مدنی مثل سایر حقوق مذکور در اصل، تعاریف دقیقی وجود ندارد و بیشتر با مصادیق خود شناخته می‌شود. در تعریفی از این حقوق با تمرکز بر مصادیق، آنها را حق‌هایی دانسته‌اند که برای حمایت از تمامیت فیزیکی و ذهنی فرد، تضمین قربانی تبعیض نشدن و حراست از حق دادرسی منصفانه به کار می‌رود (Burchill, 2013: 3). بنابراین، مصادیق این حقوق در قانون اساسی عبارت است از حق برخورداری از حقوق مساوی (اصل ۱۹)، حق حمایت یکسان قانون از آنها (اصل ۲۰)، حق مصونیت از تعرض به حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل (اصل ۲۲)، حق منع تجسس (اصل ۲۵)، آزادی انتخاب شغل (اصل ۲۸)، حق منع دستگیری و بازداشت جز به موجب قانون (اصل ۳۲)، حق تبعید نشدن و آزادی رفت-وآمد (اصل ۳۳)، حق دادخواهی و دسترسی به دادگاه (اصل ۳۴)، حق انتخاب وکیل و بهره‌مندی از وکیل در دعوی (اصل ۳۵)، حق مجازات نشدن، مگر به حکم دادگاه صالح و به موجب قانون (اصل ۳۶)، حق بی‌گناه فرض شدن (اصل ۳۷)، حق شکنجه نشدن (اصل ۳۸)، حق مصون بودن از هتک حرمت و حیثیت در زمان دستگیری، بازداشت، زندانی شدن و تبعید (اصل ۳۹)، حق تابعیت ایران (اصل‌های ۴۱ و ۴۲) و بسیاری دیگر از حقوق مربوط به دادرسی منصفانه که در خارج از فصل سوم آمده،

مانند بند ۱۴ اصل ۳ و همچنین حقوقی که در فصل یازدهم ذکر شده است^(۱).

۱-۱-۲. حقوق سیاسی

حقوق سیاسی از دیگر حقوقی است که از حیث ماهیت حق‌هایی که این عنوان بر آنها صدق می‌کند، و نه از حیث حاملان آن، از دیگر حق‌ها متمایز شده است. این حقوق در اصل ۲۰ برای هر زن و مرد ایرانی به رسمیت شناخته شده است. بند ۷ اصل ۳ نیز تأمین «آزادی‌های سیاسی» را از وظایف دولت دانسته است. این حقوق در کنار حقوق مدنی، نسل اول حق‌های بشری را به عنوان حقوقی سلبی^(۲) تشکیل می‌دهند که با دخالت نکردن دولت تأمین می‌شوند. در تعریفی با محوریت مصادیق، این حقوق حق‌هایی است که تضمین می‌کند افراد قادر به مشارکت کامل در جامعه مدنی باشند و شامل حقوق مشارکت مردم‌سالارانه مانند حق رأی و مشارکت در حیات عمومی دولت؛ آزادی بیان و اجتماع؛ و آزادی اندیشه، وجدان و مذهب می‌شود (Burchill, 2013: 3).

حقوق سیاسی در اصل ۲۰، هم‌عرض حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته که همگی انواعی از حقوق بشر شناسایی شده در اسناد بین‌المللی است. بنابراین، این حقوق در این اصل، اجمالاً، همان معنای رایجی را که در ادبیات تخصصی برای آن بیان شد، افاده می‌کند. آزادی عقیده یا منع تفتیش عقاید (اصل ۲۳)، آزادی نشریات و مطبوعات در بیان مطالب (اصل ۲۴)، آزادی احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی (اصل ۲۶) و حق تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها (اصل ۲۷) از مجموعه حقوق مندرج در فصل حقوق ملت و نیز

۱. لازم به ذکر است که اصطلاح «Civil Rights»، به خصوص در حقوق آمریکا، گاهی معنای حقوق شهروندی را افاده می‌کند و گستره آن شامل تمامی حق‌ها، از جمله حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان می‌شود. این حقوق در این معنا غالباً در مقابل حقوق بشر که تنها به شهروندان یک کشور منحصر نیست، قرار می‌گیرند. البته، در فرانسه برخی حقوق مدنی با عنوان «Droits Civils»، بنابر ماده ۷ قانون مدنی، ارتباطی با ملیت ندارد، ولی بعضی دیگر با عنوان «Droits Civiques» که می‌توان آنها را حقوق شهروندی دانست، ریشه در شهروندی و تابعیت افراد دارد (برای اطلاعات بیشتر، نک: Jean Joseph Francois Rolland de Villargues, 1845, v3: 6 à 8 et Albin Le Rat de Magnitot, Delamarre Huard, 1841, v1: 450 et 451, A.F. Teulet, 1875: 356 et 360).

اصل‌های دیگری که در فصل‌های دیگر قانون اساسی به حق مشارکت مردم از طریق انتخابات و غیر آن اشاره دارند (مثل اصل‌های ۶، ۷، ۶۲، ۱۰۷ و ۱۱۴)، از مصادیق قطعی این حقوق در قانون اساسی است.

اما آزادی‌های سیاسی در بند ۷ اصل ۳ در کنار آزادی‌های اجتماعی به‌کار رفته و تأمین هر دو در حدود قانون، برعهده دولت نهاده شده است. این آزادی‌ها نیز در ظاهر همان حقوق سیاسی در اصل ۲۰ است. دلیل ذکر آزادی‌های سیاسی در این اصل و نام نبردن از دیگر انواع حقوق، از اظهارنظر برخی نمایندگان در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ۱۳۵۸ قابل برداشت است و آن اینکه مفاد بندهای اصل ۳ دنباله منطقی یکدیگر بوده و هر بند با بند پیش از خود مرتبط است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، گلزاده غفوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۸۸). بند ۶ از «محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی» سخن می‌گوید و طبیعی است که آزادی‌های سیاسی مهم‌ترین حق‌هایی است که مانع از به‌وجود آمدن چنین پدیده‌ای می‌شود. با این حال، ذکر آزادی‌های اجتماعی در کنار این آزادی‌ها و نام نبردن از دیگر انواع آزادی‌ها همچنان نیازمند توجیه است که در توضیح حقوق اجتماعی بیان خواهد شد. در مورد دارندگان آزادی‌های سیاسی در این اصل در بحث از مفهوم حقوق ملت، به تفصیل، مطالبی بیان خواهد شد.

۱-۳-۱. حقوق اقتصادی

حقوق اقتصادی یک‌بار در قانون اساسی و آن هم در اصل ۲۰ به‌کار رفته و برای «همه افراد ملت اعم از زن و مرد» شناسایی شده است. گفته شد، با وجود ابهام در برخی مفاهیم این اصل، بنابر دلایل پیش‌گفته، معنای حقوق اقتصادی در آن، همان معنای تخصصی آن در ادبیات رایج حقوق بشر است. این حقوق در کنار حقوق اجتماعی و فرهنگی، نسل دوم حقوق بشر را با عنوان حقوق ایجابی^(۱) تشکیل می‌دهند که اقدام مثبت و دخالت عملی دولت در تأمین آنها لازم است. پی بردن به معنای هریک از انواع حقوق نسل دوم، از جمله حقوق اقتصادی، در مقایسه با معنای حقوق مدنی و سیاسی، قدری دشوارتر است؛ چرا که مصادیق آنها نیز مانند مفهوم کلی آنها چندان به‌وضوح روشن نیست. در اسناد بین‌المللی از جمله میثاق بین‌المللی حقوق

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مجموعه‌ای از مصادیق حقوق در مواد مختلف آن شناسایی شده، ولی تفکیکی از حیث اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی بودن بین آنها صورت نگرفته است. برخی دلیل این امر را نبودن اثر عملی خاص بر این تفکیک دانسته‌اند (Alston, 1994: 138). هرچند ممکن است این تفکیک در اسناد بین‌المللی چندان اثری نداشته باشد، ولی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از آنجا که برخی از این مفاهیم در برخی از اصل‌ها (حقوق اجتماعی در اصل ۱۵۶ و آزادی‌های اجتماعی در بند ۷ اصل ۳) به صورت مستقل و جدای از حق‌های شبیه به خود به کار رفته است، می‌تواند واجد آثاری باشد. بسیاری معتقدند که همه مصادیق حقوق نسل دوم را می‌توان از جنبه‌ای اقتصادی، از بعدی دیگر اجتماعی و از جهتی فرهنگی دانست (Coomans, 1998: 3). به رغم پذیرش عمومی این ادعا، برخی دیگر، بعضی مصادیق این حقوق را از لحاظ تناسب با یکی از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی پررنگ‌تر دیده‌اند. بر همین اساس، ادعا بر آن است که حق بر مالکیت، حق بر کار کردن و حق بر تأمین اجتماعی حقوقی است که می‌توان آنها را به عنوان مصادیق حقوق اقتصادی نام برد (Eide, 2006: 173 & Eide, 2001: 22).

بنابراین، قدر متیقن از مصادیق «حقوق اقتصادی» مذکور در اصل ۲۰، عبارت است از حق مصون بودن مال از تعرض (اصل ۲۲)، حق بر شغل (اصل ۲۸) و حق بر تأمین اجتماعی (اصل ۲۹) از فصل حقوق ملت. همچنین، می‌توان موارد دیگری را که در قالب برخی تکالیف بر دولت در فصل نخست و فصل چهارم مطرح شده است، نام برد. در بند ۱۲ اصل ۳، «رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت» از جمله در زمینه کار و نیز «تعمیم بیمه اجتماعی» از اهداف دولت دانسته شده است. در بند ۲ اصل ۴۳، بار دیگر به دلالت التزامی، حق بر اشتغال شناسایی و در اصل‌های ۴۴، ۴۶، ۴۷ و ۴۹، با صراحت بیشتری به حق بر مالکیت اشاره شده است. می‌توان حق بر داشتن «فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار» از طریق تنظیم شکل و محتوا و ساعت کار را نیز در بند ۳ اصل ۴۳ حقی اقتصادی دانست.

۱-۱-۴. حقوق اجتماعی (اصل ۲۰ و بند ۷ اصل ۳)

حقوق اجتماعی دیگر حقوقی است که دوبار در قانون اساسی در اصل‌های ۲۰ و

۱۵۶ به کار رفته است. در بند ۷ اصل ۳ نیز از «آزادی‌های اجتماعی» نام برده شده است. به نظر می‌رسد، آزادی‌های اجتماعی در اصل ۲۰ و بند ۷ اصل ۳ جزو حقوقی است که وصف اجتماعی در آنها توصیفی برای خود حق‌هاست.

معنای حقوق اجتماعی در اصل ۲۰ همانی است که در ادبیات تخصصی از این اصطلاح‌ها مراد می‌شود. این حقوق به غیر از معنای خاصی که در این اصل پیش می‌نهد، معنای عام‌تری دارد که حقوق اقتصادی را نیز شامل می‌شود (For instance, King, 2012: 18) و هم معنی با اصطلاح‌هایی مانند حقوق اقتصادی-اجتماعی^(۱)، حقوق رفاهی^(۲) یا حقوق معیشتی^(۳) است. هرچند تمامی حق‌های نسل دوم را دارای جنبه‌های اجتماعی می‌دانند، ولی ادعا بر این است که حق بر سطح مناسب زندگی حقی است که بعد اجتماعی آن در مقایسه با جنبه‌های اقتصادی و فرهنگی بیشتر است (Ssenyonjo, 2009: 39). حق بر سطح مناسب زندگی، خود حقی شمولی^(۴) است که خرده‌حق‌هایی مانند حق بر خوراک، پوشاک و مسکن مناسب و حق بر بهداشت، جزیی از آن است^(۵).

بر این اساس، می‌توان حق بر «مسکن متناسب با نیاز»، موضوع اصل ۳۱ را از جمله حقوق اجتماعی به‌شمار آورد که بسیار شبیه به حق بر مسکن مناسب است. همچنین، بسیاری از خرده‌حق‌های ذیل حق بر سطح مناسب زندگی را، هرچند در بیانی تکلیفی بر دولت، می‌توان در اصل‌های دیگری خارج از فصل سوم یافت. بند ۱۲ اصل ۳، «رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و ... و بهداشت» را از اهداف دولت دانسته است. در بند ۱ اصل ۴۳ در فصل اقتصاد و امور مالی نیز تأمین نیازهای اساسی از جمله مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان، به‌عنوان یکی از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی ایران نام برده شده است.

در بند ۷ اصل ۳، آزادی‌های اجتماعی در کنار آزادی‌های سیاسی به کار رفته و تأمین آنها از اهداف دولت دانسته شده است. هرچند واژه آزادی غالباً برای حقوق سلبی مدنی

1. Socio-Economic Rights

2. Welfare Rights

3. Subsistence Rights

4. Umbrella Rights

۵. برای مثال، نک: ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

و سیاسی به کار می‌رود، ولی استفاده از آن برای حقوق ایجابی با عنوان آزادی مثبت^(۱) در مقابل آزادی منفی^(۲) نیز رایج است (For instance, Berlin, 1971: 122-131); چنانکه برخی دیگر^(۳) از آزادی از نیاز^(۴) سخن گفته‌اند که مبنایی برای حقوق اقتصادی و اجتماعی شناخته می‌شود (Office of the United Nations, 2008: 7).

گفته شد که دلیل ذکر آزادی‌های سیاسی در بند ۷ اصل ۳، تناسبی است که با مفاد بند پیشین خود داشت، اما این پرسش در مورد آزادی‌های اجتماعی هم قابل طرح است. پاسخ آن است که این حقوق در معنای عام لازمه بهره‌مندی برابر از حقوق مدنی و سیاسی است. نادیده گرفتن ضروریات زندگی و تعلیم و تربیت، مؤثر در حقوق مدنی و سیاسی است و منجر به فراهم نشدن فرصت برای افراد برای فعالیت در زندگی مدنی و عمومی است (بی‌تام، ۱۳۸۳: ۱۰۵ و بی‌تام، ۱۳۸۹: ۱۵۹). بدون وجود این آزادی‌ها، فرد با مشکلاتی مانند گرسنگی، تشنگی، بی‌خانمانی، بزه‌نگاری و در یک کلام فقر^(۵) در معنای مضیق روبه‌رو است که فرصت بهره‌مندی از آزادی‌های سیاسی از جمله مشارکت مؤثر در فعالیت‌های عمومی را به او نمی‌دهد. بنابراین، دلیل آن را می‌بایست، در دکتین غیرقابل تفکیک بودن^(۶)، به هم وابستگی^(۷) و ارتباط متقابل^(۸) همه حق‌های بشری و شهروندی جستجو کرد که نادیده گرفتن هریک، موجبات نقض دیگر حقوق را فراهم می‌کند^(۹). این مسأله از منظر اسلامی نیز قابل بررسی است. روایت‌هایی در مورد فقر مالی که آن را وجه جمع تمامی آسیب‌هایی دانسته که در صورت نادیده گرفتن حقوق اجتماعی برای انسان به وجود می‌آید، مؤیدی بر آن است.

1. Positive Freedom

2. Negative Freedom

۳. مشهور است که اولین بار فرانکلین روزولت (Franklin D. Roosevelt) رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۹۴۱م در سخنرانی سالانه خود در کنگره این کشور، از این آزادی به عنوان سومین آزادی در بین چهار آزادی که مطرح کرد، نام برد.

4. Freedom from Want

5. Poverty

6. Indivisible

7. Interdependent

8. Interrelated

۹. در این رابطه، به خصوص، نک: بند ۵ قسمت اول اعلامیه و برنامه اقدام وین مصوب کنفرانس جهانی

حقوق بشر در سال ۱۹۹۳م (Vienna declaration and programme of action: Adopted by the World Conference on Human Rights in Vienna on 25 June 1993).

این روایات فقر را مایه افزایش اشتباهات، شکننده کمر آدمی، کلید بیچارگی، عامل ناامیدی و دلسردی، سبب پریشانی حواس، مایه اندوه، سبب پریشانی و اضطراب، عامل فراموش شدن انسان از خاطر دیگران و مانند آن می‌داند (نک: حکیمی و دیگران ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۸۰ تا ۴۳۶ و تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۶۵). مبتنی بر لزوم ارائه تفسیر موسع از حقوق در قانون اساسی و نیز بر اساس آنچه در مورد تعاقب بندهای اصل ۳ و رابطه معنایی بین مفاد آنها بیان شد، می‌بایست این آزادی‌ها را همان حقوق اجتماعی در معنای عام آن در نظر گرفت. این اصل با ذکر آزادی‌های اجتماعی در کنار آزادی‌های سیاسی، به دنبال تعیین ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی در تضمین انواع حقوق و احتراز از نظام‌هایی که تنها خود را موظف به تضمین یکی از این دو گروه می‌دانند و یکی را فدای دیگری می‌کند، بوده است. این بند با ذکر این دو دسته حقوق، حکومت جمهوری اسلامی ایران را از دو مدل آرمانی نظام‌های سیاسی کاملاً آزاد^(۱) و نظام‌های سیاسی کاملاً اجتماعی^(۲) ممتاز کرده است.

به‌رغم آنچه در مورد معنا و مصادیق حقوق و آزادی‌های اجتماعی در اصل ۲۰ و بند ۷ اصل ۳ گفته شد، شورای نگهبان در اظهارنظر شماره ۴۰۴۱ مورخ ۱۳۶۴/۵/۱، با استناد به اصل‌های یادشده، از «حق مسافرت و آزادی سفر» نام‌برده و آن را حق فردی و نیز حق اجتماعی دانسته است^(۳). در این نظر، دیده می‌شود که اولاً، این حقوق و آزادی‌ها در کنار حقوق فردی به‌کار رفته است^(۴). دوم اینکه حقوق اجتماعی در این دو اصل، برخلاف آنچه گفتیم، به یک معنا و دارای مصادیق مشترک دانسته شده و سوم آنکه حق مسافرت و آزادی سفر که از مصادیق حقوق و آزادی‌های مدنی در اسناد بین‌المللی است، از نظر شورای نگهبان مصداقی از حقوق اجتماعی قلمداد شده

1. Liberal

2. Social

۳. اظهارنظر شماره ۴۰۴۱ مورخ ۱۳۶۴/۵/۱ شورای نگهبان در مورد لایحه دریافت عوارض خروج از کشور مصوب ۱۳۶۴/۴/۳۰ مجلس شورای اسلامی

«حق مسافرت و آزادی سفر از اعمال عادی و حقوق مسلم فردی و اجتماعی هر شخص است که طبق اصل ۲۰ قانون اساسی همگان از آن برخوردارند و بر حسب بند ۷ اصل سوم قانون اساسی بر حسب قانون باید تأمین شود. سلب این حق در شرایط عادی با موازین شرعی و قانون اساسی مغایرت دارد، ولی نظر به وضع فوق‌العاده فعلی و جنگ تحمیلی با اکثریت آرا تأیید شد.»

۴. توضیحات و انتقادات مربوط به آن در بحث از حقوق اجتماعی موضوع اصل ۱۵۶ می‌آید.

است. بنابراین، حقوق و آزادی‌های اجتماعی در این دو اصل، از نظر شورا، معنای مصطلح آن در ادبیات حقوق بشر را ندارد و اینکه با چه توجیه و بر اساس کدام فرهنگ چنین معنایی از این عبارت برداشت شده است، روشن نیست. چهارمین نکته آنکه شورا مصادیق حقوق و آزادی‌های اجتماعی و نیز آزادی‌های فردی را اعم از مواردی می‌داند که در اصل‌های قانون اساسی نام‌برده شده است؛ چراکه حق مسافرت و آزادی سفر در هیچ‌جای قانون اساسی صراحتاً به رسمیت شناخته نشده، ولی از نظر شورا داخل در این مفاهیم کلی است. این موضوع را می‌توان به سایر مفاهیم کلی مشتمل بر حقوق، به خصوص مفاهیم کلی ذکرشده در اصل ۲۰، هم سرایت داد. اگرچه کاربرد مفاهیم کلی مشتمل بر حق‌ها به صورت بی‌رویه به دلیل ایجاد ابهام قابل انتقاد است، ولی وجه مثبت آن را می‌توان در انعطاف و سازگاری با شرایط و امکان ارتقای حق‌های اساسی با شناسایی مصادیق جدید برای این مفاهیم کلی دانست^(۱). طبیعی است که نمی‌توان تمامی مصادیق این مفاهیم کلی را با استناد به معنای پیشینی آنها در اسناد بین‌المللی، جزو حق‌های اساسی در قانون اساسی ایران قلمداد کرد، بلکه رعایت شرعی بودن آنها بنابر اصل‌های مختلف به‌ویژه انتهای اصل ۲۰ لازم است.

۱-۱-۵. حقوق فرهنگی

حقوق فرهنگی در اصل ۲۰ برای «همه افراد ملت اعم از زن و مرد» با رعایت موازین اسلامی به رسمیت شناخته شده است. مصادیق این حقوق در اسناد بین‌المللی شامل این موارد است: حق بر آموزش؛ حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی؛ حق بر بهره‌مندی از منافع پیشرفت‌های علمی و کاربردهای آن؛ حق بر منتفع شدن از حمایت از منافع معنوی و ماهوی ناشی از محصول علمی، ادبی و هنری که هر شخص خالق آن بوده (حق بر مالکیت معنوی) و آزادی در پژوهش علمی و فعالیت خلاقانه (Stamatopoulou, 2007: 3).

گفته شد که حقوق فرهنگی در اصل ۲۰ در همان معنای تخصصی خود به کار رفته است. بنابراین، مهم‌ترین مصداق این حق در فصل حقوق ملت، اصل ۳۰ در مورد حق

۱. نمونه آن را می‌توان در ماده ۱۱ قانون اساسی جمهوری مصر ۲۰۱۴م که مشابه با اصل ۲۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی است یافت: «حکومت مکلف به تحقق بخشیدن به برابری بین زن و مرد در تمامی حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مطابق با مواد قانون اساسی است.»

بر آموزش و پرورش رایگان تا پایان دوره متوسطه است. بندهای ۲، ۳ و ۴ از اصل ۳ در مورد «بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها»، «آموزش و پرورش رایگان و ... تسهیل و تعمیم آموزش عالی» و «تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان»، موارد دیگری است که می‌توان جزو مصادیق این حقوق به‌شمار آورد. همچنین، اصل ۱۲ که پیروان مذاهب حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی را «در انجام مراسم مذهبی طبق فقه خودشان» و نیز در «تعلیم و تربیت دینی» آزاد می‌داند، یکی دیگر از مصادیق آن است. اصل ۱۳ هم که گستره آزادی اقلیت‌های دینی را در برخی از زمینه‌ها روشن ساخته و از جمله، آنها را «در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود» و نیز در «تعلیمات دینی» آزاد دانسته، مصداقی دیگر از این حقوق است. همچنین است مفاد اصل ۱۵ که به آزادی در «استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی» اشاره کرده است. با این حال، مصادیق این حقوق را می‌توان مستند به نظر یادشده از شورای نگهبان، گسترده‌تر از آنچه در اصل‌های قانون اساسی آمده است، در نظر گرفت. نکته پایانی در مورد مصادیق آن اینکه می‌توان مفاد بند ۱ اصل ۳ که «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» را از وظایف دولت برشمرده، به‌دلیل ارتباط آن با فرهنگ به‌عنوان یک حق به‌حساب آورد. توضیح آنکه هرچند در هیچ سند بین‌المللی چنین مصداقی برای این حقوق نیامده است، ولی می‌توان آن را در قالب حقی عینی، به‌عنوان حقی فرهنگی متناسب با ارزش‌های نظام جمهوری اسلامی قلمداد کرد.

گفته شد که حاملان این حقوق در اصل ۲۰ افراد ایرانی هستند. اما در مورد برخی مصادیق آن که در اصل‌های پراکنده قانون اساسی مانند اصل‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۵ ذکر شد، نمی‌توان با قاطعیت مدعی اختصاص آنها به تک‌تک افراد شد و ممکن است حاملان برخی از آنها را جمع و نه فرد در نظر گرفت. در بحث از حقوق فردی در این باره بیشتر توضیح داده می‌شود.

۱-۶. حق مسلم

در اصل ۳۴ قانون اساسی، «دادخواهی حق مسلم هر فرد» دانسته شده و در اصل

۴۱، «تابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی» قلمداد شده است. نام بردن از دو حق با عنوان حق مسلم، حداقل دلالت بر اهمیت آن دو دارد. این دست از صفات مانند انکارناشدنی^(۱)، بنیادین^(۲) یا مبنایی^(۳) را می‌توان هم در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای حقوق بشر و هم در قوانین اساسی برخی از کشورها شاهد بود. همچنین، در دکترین حق‌ها، اصطلاح‌هایی مانند حقوق مطلق^(۴)، حقوق غیرقابل مصادره^(۵) و حقوق غیرقابل چشم‌پوشی^(۶) نیز رواج دارد که هریک دلالت مستقلی دارد و در برخی موارد، منشأ آثاری حقوقی است.

به دلیل جایگاه خاصی که حقوق بنیادین^(۷) در نظام حقوق اساسی و قانون اساسی برخی کشورها دارد، ذهن انسان در کشف معنای حق مسلم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پیش از هر چیز متوجه آن می‌شود. به غیر از اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای مختلف که برخی حقوق را بنیادین نامیده‌اند، در قوانین اساسی بسیاری از کشورها می‌توان چنین حق‌هایی را که به آنها حقوق مبنایی^(۸) نیز می‌گویند، به عنوان حقوقی متمایز، شاهد بود. این اصطلاح در حقوق اساسی در دو معنای شکلی و ماهوی کاربرد دارد. در معنای شکلی، این حق‌ها دلالت بر ترخیص‌هایی^(۹) (آزادی‌هایی) می‌کند که لازم است هنجارهای تقنینی و هنجارهای پایین‌تر از قانون، با آن مطابقت داشته باشد. همچنین، می‌بایست برای نظارت بر این امر، نهادی حقوقی وجود داشته باشد تا نقض آنها را اعلام کند. وانگهی، لازم است نهادهایی باشند که در صورت نقض این حق‌ها، از نهاد پیشین نظارت بر چنین مواردی را بخواهند (Favoreu, Gaïa, Ghevontian, Pfersmann, Scoffoni, Mestre, Roux, 2009: 90). اما در تعریف ماهوی از حقوق بنیادین، بر میزان اهمیت آنها تأکید شده است؛ یعنی حق‌هایی که کرامت انسان^(۱۰) به عنوان منبع واقعی حق‌ها اقتضای آن را دارد (Oberdorff, 2010: 29) یا حقوقی که

1. Inalienable
2. Fundamental
3. Basic
4. Absolute Rights
5. Nonforfeitable Rights
6. Unwaivable Rights
7. Fundamental Rights
8. Basic Rights
9. Permissions
10. Human Dignity

بهره‌مندی از آنها لازمه بهره‌مندی از سایر حق‌هاست (Shue, 1996: 19).

به‌هرحال، حقوق بنیادین را در هر معنایی در نظر بگیریم، در برخی نظام‌ها دارای اثری حقوقی است؛ چه اینکه شورای قانون اساسی فرانسه گاهی برای مشروعیت بخشی به عمل و تصمیم‌های ناشی از دادرسی اساسی^(۱)، فرانسوی، برخی از حقوق را متصف به وصف بنیادین کرده یا در زمان مواجه شدن با تزامم بین هنجارها، با بنیادین بودن یکی از حق‌ها، آن را بر دیگری مقدم دانسته است (Etoa, 2011: 28 et 29). در نظام حقوق اساسی ایالات متحده آمریکا نیز چنین است. این حقوق بنیادین هستند که در صورت نادیده گرفته شدن آن برای همه، مشمول حمایت ماهوی^(۲) از سوی دیوان عالی فدرال قرار می‌گیرند^(۳) و در صورت انکار آن برای برخی افراد، حمایت برابر^(۴) از آنها به‌عمل می‌آید. همچنین، نوع دادرسی اساسی دیوان عالی فدرال بر اساس حقوق بنیادین، در مواردی که بخواهد محدودیتی بر این حقوق اعمال شود، از نوع بررسی موشکافانه و دقیق^(۵) است^(۶)، در حالی که در سایر موارد، بررسی در خصوص مبانی منطقی^(۷) آن صورت می‌گیرد.

چنانچه حقوق مسلم در قانون اساسی را در معنای شکلی حقوق بنیادین فرض کنیم، نه تنها دو حق دادخواهی و تابعیت کشور ایران، بلکه تقریباً تمامی مصادیق حقوق شناسایی شده در قانون اساسی، حقوق بنیادین خواهد بود؛ چراکه تضمین‌های لازم برای جلوگیری از نقض آنها، به‌خصوص از سوی نهاد شورای نگهبان، وجود دارد. در این صورت، مفهوم حقوق بنیادین در حقوق اساسی ایران، از نظر شمول مصادقی، تقریباً مطابق با مفهوم حقوق ملت خواهد بود که بعد از این، بررسی خواهد شد. همچنین، قید «مسلم» برای آن دو، قیدی توضیحی و نه احترازی و حداقل بیانگر اهمیت بیشتر آنهاست. این اهمیت را شاید بتوان در ارتباط مستقیم این دو حق با بسیاری دیگر از مصادیق حق‌ها یافت. حق دادخواهی حقی است که خود تضمینی برای نقض نشدن یا جبران سایر حقوق به‌حساب می‌آید. حق تابعیت نیز حقی است

1. Jugement Constitutionnel

2. Substantive Protection

3. Roe v. Wade, 410 U. S., at 152, (1973) & Paul v. Davis, 424 U. S. 693, 713 (1976)

4. Equal Protection

5. Strict Scrutiny

6. United States v. Carolene Products Co., 304 US 144 - Supreme Court 1938,

7. Rational Basis Test

که در صورت فقدان آن، اشخاص از بسیاری حقوق شهروندی و منافع و امتیازاتی که در جمهوری اسلامی ایران، فقط برای شهروندان و اتباع ایرانی به رسمیت شناخته شده است، محروم می‌شوند. اما اگر حق مسلم ذکر شده در قانون اساسی، متناظر با معنای ماهوی حق بنیادین تلقی شود، وصف مسلم برای این دو حق، قیدی احترازی خواهد بود که آن دو را از دیگر حق‌های اساسی ممتاز می‌کند. این امتیاز می‌تواند به دلیل اهمیتی باشد که پیش از این برای آن دو بیان شد. آنچه این فرض را تقویت می‌کند، نظر شماره ۴۰۴۱ مورخ ۱۳۶۴/۵/۱ شورای نگهبان است که پیش‌تر به آن اشاره شد. در این نظر، حق مسافرت و آزادی سفر از برخی مفاهیم کلی قانون اساسی استخراج و از آن به حق مسلم تعبیر شده است. بنابر این نظر، شورای نگهبان برخی از حق‌ها را از نظر ماهوی بنیادین دانسته است؛ اگرچه به دلیل عدم تصریح به آنها در قانون اساسی، از نظر شکلی حقی بنیادین به‌شمار نمی‌آیند.

با این حال، به نظر می‌رسد، فرض حقوق بنیادین در معنای ماهوی در نظام حقوق اساسی ایران به صورت مطلق پذیرفته نیست، چرا که اولاً نمی‌توان بسیاری دیگر از حقوق مانند حق مصونیت جان از تعرض را در اصل ۲۲ کم‌اهمیت‌تر از دو حق مذکور دانست. ضمن اینکه هرچند حق مطرح شده در نظر مذکور شورا به صراحت در قانون اساسی نیامده، ولی این شورا آن را از برخی مفاهیم کلی مربوط به حق‌ها در بند ۷ اصل ۳، برداشت کرده است و به هر حال، ریشه در متن قانون اساسی دارد و از نظر شکلی، می‌تواند در زمره حقوق بنیادین قرار گیرد. بنابر این نظر، حقوق مسلم در قانون اساسی همان حقوق بنیادین است و شامل تمامی حق‌های موجود در قانون اساسی، حتی مصادیقی که در دل مفاهیم کلی آن وجود دارد، می‌شود و از جمله مهم‌ترین آنها، حق دادخواهی و حق تابعیت جمهوری اسلامی ایران است.

به غیر از هم‌معنی بودن مفهوم حق مسلم با حق بنیادین که به عنوان یک فرض بررسی شد، می‌توان فرض دیگری را در مورد معنای آن بیان کرد. این عبارت به خصوص از نظر معنای ظاهری واژگان، بسیار شبیه اصطلاح‌های حقوق انکارناپذیر^(۱) و حقوق غیرقابل سلب^(۲) است که بیشتر از جنبه نظری بررسی می‌شود

و آثاری حقوقی در حقوق خصوصی و عمومی به دنبال دارد.

این اصطلاح‌ها را می‌توان در اسناد بین‌المللی و داخلی برخی کشورها یافت. در آغاز اعلامیه استقلال آمریکا ۱۷۷۹م^(۱)، حقوق سلب‌ناشدنی، مبتنی بر ایده حقوق طبیعی یا الهیات و خداشناسی، حق‌هایی دانسته شده که آفریننده انسان‌ها به آنها داده و شامل مواردی چون حیات، آزادی و جستجوی خوشبختی است. حقوق انکارناپذیر در فرهنگ حقوقی آمریکا حق‌هایی است که بدون رضایت مالک، امکان تسلیم یا نقل آن نیست^(۲). گاهی با یکی دانستن معنای این حقوق با حق‌های غیرقابل سلب، آنها را حقوقی دانسته‌اند که به‌صورت مطلق، چه با رضایت و چه بدون رضایت دارنده آن، قابل خرید و فروش و جابه‌جایی از شخصی به شخص دیگر نیست (Black, 1968: 1693). برخی دیگر نیز شبیه به این تعریف، حقوق انکارناپذیر را حقوقی می‌دانند که رضایت مالک، مجوزی به دیگران برای تجاوز به آن حقوق نمی‌دهد. برای مثال، دارنده حق رأی علاوه بر اینکه نمی‌تواند این حق خود را بفروشد یا به دیگری هدیه دهد، نمی‌تواند از طریق قرارداد، حق شرکت در انتخابات مشخصی را در مقابل مابازایی، از خود بگیرد و چنین تعهدی نمی‌تواند الزام‌آور باشد. البته، این شخص می‌تواند از حقتش استفاده نکند یا ممکن است زندانیان به‌عنوان مجازات، از این حق محروم باشند، ولی این مجوزی برای دیگران در متوقف کردن این حق نیست (McConnell, 2000: 12). به‌عبارتی، این حقوق مصونیت‌هایی برای شخص در مقابل خودش ایجاد می‌کند (Thomson, 1992: 59). بنابراین، این حقوق متفاوت با حق اجرای تعهدات، بازگرداندن کالای قرض داده‌شده یا پرداخت مبلغی در نتیجه بی‌احتیاطی و خسارت مستقیم دیگری است که همگی قابل چشم‌پوشی، انتقال، واگذاری و اسقاط است، بلکه شامل حقوقی مانند حق حیات است که از قرن‌های ۱۷ و ۱۸ پدیدار شدند (Brown, 2009: 245).

پذیرش این معنا برای حقوق مسلم در قانون اساسی نیازمند بررسی جدی است؛ به‌خصوص آنکه در بردارنده آثاری حقوقی است که لازم است از نظر مغایرت با احکام شرع و رعایت اصل ۴ مطالعه شود. به‌صورت اجمالی، می‌توان گفت که

1. Declaration of Independence

۲. در این رابطه، نک به رأی زیر از دیوان عالی فدرال آمریکا:

Morrison v. State, Mo. App., 252 S.W.2d 97, 101.

غیرقابل سلب دانستن حق دادخواهی یا حق تابعیت جمهوری اسلامی ایران، حتی با رضایت خود شخص، به صورت مطلق پذیرفتنی نیست و اراده شخص در فقه اسلامی، ارزشی بیش از این دارد. به رغم عدم تطابق کامل واژه حق در فرهنگ جدید با آنچه فقها از بیان آن مراد کرده‌اند و نیز اختلافات بسیار در حدود معنایی آن، مطالعه آن در فرهنگ فقهی از این نظر بی‌ثمر نیست. برخی فقها بین انواع حقوق از حیث قابلیت نقل، انتقال و اسقاط تفکیک قائل شده‌اند. بعضی را مانند حق ابوت، ولایت حاکم، استمتاع از زوجه، حق همسایه بر همسایه یا برادر بر برادر غیرقابل اسقاط و انتقال دانسته‌اند؛ بعضی را چون حق خیار، قصاص، رهن، تحجیر یا شرط مطلق غیرقابل نقل، انتقال و اسقاط برشمرده‌اند. برخی را مانند حقی که در صورت غیبت، ایذاء، ضرب، شتم، اهانت و مثل آن برای شخص ایجاد می‌شود قابل اسقاط ولی غیرقابل نقل و انتقال قلمداد کرده‌اند؛ و بعضی حقوق مانند حق شفعه را قابل اسقاط و انتقال ولی غیرقابل نقل به حساب آورده‌اند. (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۱۷). با این حال، برخی اساساً حق بودن چیزی و در عین حال، غیرقابل اسقاط دانستن آن را عقلانی ندانسته‌اند (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۴۲) و برخی قابل نقل بودن را نیز جزو طبیعت آن دانسته‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۶). اگر بتوان مفهوم حق را در فرهنگ فقهی بر برخی مصادیق حقوق در معنای جدید بار کرد و آنها را قابل اسقاط یا نقل دانست، قطعاً در مورد بسیاری دیگر مانند مصونیت جان از تعرض در اصل ۲۲ یا منع شکنجه در اصل ۳۸، نمی‌توان چنین ادعایی کرد و اساساً نمی‌توان آنها را در فرهنگ فقهی حق نامید. لازم است در مورد هریک از حقوق، این بررسی به صورت جداگانه انجام شود و صدور حکم کلی به سادگی ممکن نیست^(۱). بر این اساس، مواردی چون حق حیات

۱. مواد ۹۵۹ و ۹۶۰ قانون مدنی نیز در همین رابطه است. هر چند در قانون مدنی که به روابط خصوصی بین اشخاص حقوق خصوصی می‌پردازد، از حقوق مدنی نام برده است، با این حال، می‌توان آن را در تفسیری موسع شامل حقوق عمومی نیز دانست، به خصوص آنکه مصادیق آنها در برخی موارد با هم یکسان است و علاوه بر آن، مناط این بحث در بسیاری از حقوق خصوصی و عمومی یکی است. مشروح مذاکرات نمایندگان مجلس شورای ملی در تصویب این قانون نیز گویای شمول این دو ماده به خصوص ماده ۹۶۰ بر مصادیقی از حقوق عمومی است (نک: سخنان شریعت‌زاده در صورت مشروح مذاکرات کمیسیون پارلمانی عدلیه در تاریخ ۱ آبان ۱۳۱۳ در نایینی، ۱۳۸۶: ۱۰۹). این دو ماده اظهار می‌دارد: «ماده ۵۹۵- هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی، حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق

یا منع شکنجه قطعاً حقوقی غیرقابل سلب یا انکارناپذیرند و اسقاط یا نقل و انتقال آنها در فقه اسلام نیز پذیرفتنی نیست، اما در مورد دو حقی که در قانون اساسی با عنوان حقوق مسلم بیان شده‌اند، چنین نیست. حق تابعیت جمهوری اسلامی ایران، به صراحت اصل ۴۱، حقی است که شخص ایرانی می‌تواند با رضایت و درخواست از دولت، از آن صرف‌نظر کند^(۱). این مثال نقض، کافی است که مسلم بودن حقوق را در قانون اساسی به این معنا ندانیم^(۲). ضمن اینکه وجود چنین قیدی در این معنا، برای برخی دیگر از حقوق مانند حق حیات یا منع شکنجه ضروری‌تر به نظر می‌رسید.^(۳)

→

مدنی را از خود سلب کند.» و «ماده ۵۶۰- هیچ‌کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد، از استفاده از حریت خود صرف‌نظر نماید.» با این حال، در مورد اینکه آیا می‌توان از ماده ۹۵۹ مفهوم مخالف برداشت کرد و سلب حقوق به صورت جزیی را پذیرفت یا نه، بین حقوقدانان اختلاف است.

۱. در این رابطه، توجه به مفاد ماده ۹۸۸ قانون مدنی هم قابل توجه است که گرچه ترک تابعیت ایران را اصولاً ممنوع دانسته، ولی با رعایت شرایط و تشریفات ممکن دانسته است: «ماده ۹۸۸ ق مدنی - اتباع ایران نمی‌توانند تبعیت خود را ترک کنند [کنند] مگر بشروط ذیل:

۱ - بسن ۲۵ سال تمام رسیده باشند؛

۲ - هیئت وزراء خروج از تابعیت آنان را اجازه دهد؛

۳ - قبلاً تعهد نمایند که در ظرف یکسال از تاریخ ترک تابعیت حقوق خود را بر اموال غیر منقول که در ایران دارا می‌باشند و یا ممکن است بالوراثه دارا شوند، ولو قوانین ایران اجازه تملک آن را باتباع [به اتباع] خارجه بدهد بنحوی از انحاء باتباع ایرانی منتقل کنند. زوجه و اطفال کسی که بر طبق این ماده ترک تابعیت می‌نمایند اعم از اینکه اطفال مزبور صغیر یا کبیر باشند از تبعیت ایرانی خارج نمی‌گردد، مگر اینکه اجازه هیئت وزراء شامل آنها هم باشد؛

۴ - خدمت تحت‌السلطه خود را انجام داده باشند.»

۲. با این حال، در مورد حق دادخواهی، نمی‌توان به صورت قطعی آن را در مواردی قابل اسقاط دانست؛ چه اینکه اسقاط آن به صورت کلی، مخالفت با حکم اولیه شرعی است و در صورت اسقاط جزیی آن در موضوعی خاص از طریق قرارداد نیز، ممکن است تنها آن را به معنای یک تعهد بدانیم و مخالفت با آن را مستلزم تخلف از شرط یا خسارت قلمداد کنیم و در عین حال، امکان دادخواهی را حتی در آن موضوع نیز به شخص بدهیم و آن را به معنای اسقاط ندانیم (برای دیدن مبانی چنین تحلیلی، نک: شهیدی، ۱۳۶۹: ۱۴۴ و شهیدی، ۱۳۷۵: ۱۸۲).

۳. البته بیان این نکته لازم است که از اصول مختلف قانون اساسی می‌توان دریافت که انتقال حق‌های یادشده در قانون اساسی که طبیعتاً برخلاف اسقاط و نقل، عنصر رضایت در آن نیست، شاید به صورت مطلق برای همه آزادی‌ها قابل پذیرش باشد. اصل ۹ به صورت مطلق سلب آزادی را به بهانه‌های

←

در پایان، می‌توان فرض اول در مورد هم‌معنی بودن حق مسلم با حق بنیادین در معنای شکلی آن را نسبت به فرض‌های دیگر مرجح دانست.

۱-۷. حقوق مادی و معنوی

در بند ۱ اصل ۲۱ از «احیای حقوق مادی و معنوی» زن سخن گفته شده و صدر آن دولت را موظف به تضمین حقوق زن «در تمام جهات» کرده است. تعیین معنا و مصادیق حقوق مادی و معنوی بسیار دشوار است، چراکه پیشینه‌ای در دانش فقه یا ادبیات تخصصی حقوقی ندارد و معلوم نیست قانونگذار اساسی و رای آن به دنبال تضمین چه منافعی بوده است. هرچند از حقوق معنوی^(۱) به عنوان قسمی از حقوق فرهنگی سخن به میان می‌آید، ولی این حق‌ها هیچ‌گاه در کنار حقوق مادی بیان نمی‌شود. نوع عبارت به نحوی است که گستردگی بسیاری را از نظر معنایی به ذهن متبادر می‌کند. این نشان‌دهنده آن است که قانون اساسی در به کار بردن واژه بلند معنا و برآن حق گشاده‌دستی کرده و انواع خیرات مدنظر خود را با این عنوان نام نهاده است. ضمن انتقاد به استفاده از این تعبیر، ناگزیر می‌بایست معنای آن با توسل به روش‌های مختلف تفسیری کشف شود.

در قانون اساسی، می‌توان عبارت «مادی و معنوی» را در اصل‌های مختلف مشاهده کرد. در بند ۹ اصل ۳، دولت موظف به «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی» شده است. در اصل ۱۷۶ «بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی» از وظایف شورای عالی امنیت ملی دانسته شده است. اصل ۱۷۱ هم از «ضرر مادی یا معنوی»



مختلف از سوی هر مقام غیرممکن دانسته است که اطلاق آن شامل اعتبار آن از طریق وقایع حقوقی و موارد قهری (انتقال) هم می‌شود. ذیل اصل ۴۹ نیز در مورد مالکیت می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند به عنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود امکان کسب و کار را از دیگری سلب کند.» البته، اصل ۵۶ به صورت عام، حق سلب تعیین سرنوشت را از سوی هیچ‌کس برای انسان مجاز ندانسته است که می‌توان خود فرد را هم در زمره آن قلمداد کرد و این حق را بنابر ظاهر اصل، علاوه بر غیرقابل انتقال بودن، غیرقابل نقل و اسقاط هم دانست. با این حال، با وجود اصل ۴، به جز در مورد حق موضوع اصل ۵۶، بررسی تک‌تک حقوق از این نظر، از دیدگاه احکام شرع لازم است.

1. Intellectual Rights

سخن گفته است که «در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص» حاصل می‌شود. با اینکه موارد یادشده نیز هیچ‌یک خالی از ابهام نیست، ولی مورد آخر که از ضرر مادی و معنوی سخن می‌گوید، معنای مأنوس‌تر و مشخص‌تری در حقوق خصوصی برگرفته از حقوق فرانسه دارد. ضرر مادی^(۱) زیانی است که در اثر از بین رفتن اعیان اموال یا کاهش ارزش اموال و مالکیت معنوی یا از بین رفتن منفعت و حق مشروع اشخاص ایجاد می‌شود. در مقابل، خسارت معنوی^(۲) شامل دو دسته زیان‌های وارد به حیثیت و شهرت و نیز لطمه به عواطف و ایجاد تألم و تأثر روحی است (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۱۴۳ و ۱۴۴). می‌توان منافعی را که این دو نوع زیان به آنها وارد می‌شود، به ترتیب، حقوق مادی و حقوق معنوی نامید^(۳).

هرچند این حقوق، بیشتر به‌عنوان حق‌هایی خصوصی که اشخاص خصوصی در مقابل آنها تکالیفی دارند، شناخته می‌شود، ولی می‌توان -چنانکه اصل ۲۱ به آن تصریح دارد- دولت را نیز در مقابل آنها مکلف دانست. نوع تکلیف دولت احیای این حقوق است. به‌نظر می‌رسد، تکلیف به احیای این حقوق بدین معناست که هرگاه این حقوق از سوی اشخاص خصوصی یا حتی عمومی نقض شد، دولت مکلف به الزام عامل خسارت‌زننده به جبران آن است. این عبارت همچنین بیانگر آن است که گویی حقوق آنان تا پیش از این پایمال شده بوده و اینک لازم است تدارک شود. مذاکرات نمایندگان مجلس بررسی نهایی هم نگرانی آنان را در خصوص نقض حقوق زنان پیش از انقلاب اسلامی و لزوم جبران آن در دوره کنونی تأیید می‌کند (برای نمونه، نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، مکارم شیرازی و گرجی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۷۴۲ و ۱۷۴۴). در مقدمه قانون اساسی نیز به این مطلب تصریح

1. Le Dommage Matériel

2. Le Dommage Moral

۳. استفاده از تعبیر حق برای این منافع را می‌توان در قوانین عادی نیز شاهد بود. در ماده ۱ قانون مسؤولیت مدنی ۱۳۳۹ چنین آمده است: «هرکس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتي یا به هر حق دیگر که به‌موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه‌ای وارد نماید که موجب **ضرر مادی یا معنوی** دیگری شود، مسؤول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد». مواد ۲، ۹ و ۱۰ این قانون نیز در این زمینه، به‌خصوص از نظر اشاره به برخی مصادیق ضرر مادی و معنوی، قابل توجه است.

شده و آمده است: «زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده‌اند، استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود.»

متعهد در مقابل این حقوق عام است؛ اما مصادیق این حقوق با توجه به تقسیم‌بندی حق‌ها در این عبارت با ملاک نوع خسارت، شامل بخشی از حق‌های بشری و حق‌های خصوصی می‌شود که جبران آنها به صورت مثلی یا قیمی ممکن است. آسیب جسمی یا روانی؛ فرصت‌های از دست‌رفته، از جمله اشتغال، آموزش و پرورش و مزایای اجتماعی؛ خسارت‌های مادی و از دست رفتن درآمدها، از جمله از دست دادن امکان بالقوه کسب درآمد؛ زیان معنوی؛ هزینه‌های لازم برای مساعدت حقوقی یا کارشناسی، دارو و خدمات پزشکی و خدمات روانی و اجتماعی، حقوقی است که جبران آنها از طریق غرامت مالی است^(۱) که حقوق مادی و معنوی در این اصل جزیی از آن است و در قوانین ما هم تا حدود زیادی شناسایی شده است^(۲).

در صدر اصل ۲۱ هم از تضمین حقوق زن در «تمام جهات» سخن گفته شده که متفاوت با حقوق مادی و معنوی است. حتی اگر این دو در مصادیق با هم مشترک باشند، دلالت‌های متفاوتی دارند؛ چرا که در حقوق مادی و معنوی تأکید بر روی خسارت بود و از این‌رو، از احیای آنها سخن گفته بود، در حالی که تعهد دولت در حقوق مذکور در صدر اصل ۲۱، تضمین آنها دانسته شده است. با گذری بر قانون

۱. برای دیدن این حقوق و حق‌هایی که جبران آنها از طرق دیگری غیر از غرامت مالی انجام می‌شود، برای نمونه، نک به سند بین‌المللی زیر:

GENERAL ASSEMBLY RESOLUTION 60/147; 16 December 2005; Basic Principles and Guidelines on the Right to a Remedy and Reparation for Victims of Gross Violations of International Human Rights Law and Serious Violations of International Humanitarian Law.

۲. به غیر از ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، مصوب ۱۳۳۹، می‌توان به ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ مجلس شورای اسلامی: «ماده ۱۴- شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن‌الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند.

تبصره ۱- زیان معنوی عبارت از صدمات روحی یا هتک حیثیت و اعتبار شخصی، خانوادگی یا اجتماعی است. دادگاه می‌تواند علاوه بر صدور حکم به جبران خسارت مالی، به رفع زیان از طرق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن حکم نماید.

تبصره ۲- منافع ممکن‌الحصول تنها به مواردی اختصاص دارد که صدق اتلاف نماید. همچنین مقررات مرتبط به منافع ممکن‌الحصول و نیز پرداخت خسارت معنوی شامل جرایم موجب تعزیرات منصوص شرعی و دیه نمی‌شود.»

اساسی، می‌توان آن را مترادف با عبارت «حقوق همه‌جانبه افراد اعم از زن و مرد» در بند ۱۴ اصل ۳ دانست. به‌غیر از تشابه ظاهری معنای واژگان این دو، تأکید هر دو فراز از اصل‌های یادشده بر دو جنس مرد و زن، تأییدی بر ترادف معنایی آنهاست. برای تبیین معنای این دو عبارت، رجوع به اصل ۲۰ راهگشاست که حق‌های بشری را از جنبه‌ها و جهات مختلف برشمرده و بار دیگر، تأکید بر برابری بین زن و مرد هم در آن مشاهده می‌شود. از این‌رو، منظور از حقوق زن در تمام جهات در صدر اصل ۲۱ و حقوق همه‌جانبه افراد اعم از زن و مرد در بند ۱۴ اصل ۳، همان حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که در اصل ۲۰ بیان شده است.

۲-۱. حقوق به اعتبار حاملان حق‌ها

در این قسمت، معنای حق‌هایی مطالعه می‌شود که به‌نظر می‌رسد دلالت مستقیمی بر مستحقان آن حق‌ها دارد. به‌ترتیب، عبارت‌های «حقوق انسانی» مذکور در اصل ۱۴، «حقوق ملت»، «حقوق عمومی» مصرح در اصل ۲۴، «حقوق فردی»، «حقوق اجتماعی» در اصل ۱۵۶، «حقوق مردم»، «حقوق عامه» و درنهایت، «حقوق عمومی» در اصل ۶۱ از نظر معناشناسی بررسی خواهد شد.

۲-۱-۱. حقوق انسانی (اصل ۱۴)

گفته شد که حقوق انسانی در اصل ۱۴ قانون اساسی متفاوت با همین عبارت در مقدمه و اصل ۲۰ است. در مقدمه قانون اساسی این حقوق برای زن در نظر گرفته شده است، بدون اینکه متعهد نسبت به آن به‌صراحت شناسایی شود؛ هرچند می‌توان از سیاق جمله‌های پس از آن، مکلف به آن را حکومت اسلامی دانست. در اصل ۱۴ نیز حاملان آن «افراد غیرمسلمان» شناخته شده‌اند و رعایت آن مشروط بر آن شده است که «بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند».

متعهد در مقابل حقوق انسانی در این اصل، علاوه بر دولت جمهوری اسلامی ایران، مسلمانان نیز هستند. نوع تکلیفی که بر آنان مشخص شده «رعایت» این حقوق است. رعایت یا احترام به حقوق مستلزم شناسایی این حقوق و منع دخالت در آزادی‌های افراد است که نازل‌ترین سطح از تعهد دولت‌ها می‌باشد^(۱). بنابراین، از نظر

۱. در رابطه با انواع تکالیف و تعهدات در مقابل حقوق بشر، در ادامه مقاله مطالبی بیان خواهد شد.

اصل، علاوه بر دولت، مسلمانان نیز که به صورت مطلق و عام و بدون هیچ قیدی از حیث مذهب یا ملیت ذکر شده‌اند، چنین تکلیفی دارند.

حاملان حقوق انسانی در این اصل نیز مانند مکلفان آن، به صورت مطلق و عام، افراد غیرمسلمان دانسته شده و تنها در انتهای اصل، قید عدم توطئه و اقدام ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران بیان شده است. طبیعی است که تعیین دامنه غیرمسلمانان در این اصل، دست کم می‌تواند اماره‌ای بر شناخت مفهوم و مصداق حقوق انسانی در آن باشد و بخشی از معنای آن را پدیدار سازد. از مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، مطلبی در خصوص دامنه شمول این افراد یافت نمی‌شود. همچنین، در مورد رابطه غیرمسلمانان با اقلیت‌های ذکر شده در اصل ۱۳ از حیث شمول یا تباین ابهام وجود دارد (برای نمونه، نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، طاهری اصفهانی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۷۸۳). از توالی اصل ۱۳ که به بیان برخی حقوق زرتشتیان، مسیحیان و کلیمیان ایرانی پرداخته است و اصل ۱۴ نیز نمی‌توان قرینه چندان در تعیین گستره غیرمسلمانان به دست آورد، زیرا قسیم منطقی افراد موضوع اصل ۱۳، شامل سه گروه «غیرمسلمانان غیرایرانی متدین به یکی از سه دین یادشده» (مانند مسیحیان فرانسوی)، «غیرمسلمانان غیرایرانی با دینی غیر از سه دین مذکور» (مانند بوداییان چینی) و «غیرمسلمانان ایرانی متدین به دینی غیر از آن سه دین» (مانند بهاییان ایرانی) می‌تواند باشد و دلیلی بر اختصاص این اطلاق به هیچ یک از این سه گروه نیست و در چنین صورتی، اقسامی از آنها بدون حکم باقی می‌مانند. گستره غیرمسلمانان موضوع اصل ۱۴ در بین حقوقدانان نیز اختلافی است. برخی به اجمال، این گروه را شامل غیرمسلمانان غیراهل کتاب دانسته‌اند (یزدی، ۱۳۷۵: ۱۸۹). برخی دیگر با تفصیل بیشتر، آن را شامل غیرمسلمانان غیراهل کتاب ایرانی دانسته و حقوق انسانی را همان حقوقی که در فصل سوم با عنوان حقوق ملت برای اتباع ایرانی به رسمیت شناخته شده است، قلمداد کرده‌اند (هاشمی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۸۸ تا ۱۹۰). برخی دیگر نیز با تصریح بر عدم برخورداری این گروه از حقوق و آزادی‌های اصل ۱۳، معتقد به نظر پیشین شده‌اند (مدنی، ۱۳۸۹: ۵۸ و مهرپور، ۱۳۸۷: ۵۲). همچنین، گفته شده آنان شامل غیرمسلمانان غیراهل کتابند که معاهد نبوده، ولی به دلیل ستیز نکردن با حکومت اسلامی از کافران حربی متمایز شده و از حقوقی برخوردارند

(کعبی، ۱۳۹۵: ۲۶۵). مشابه با نظرات یادشده، اعتقاد برخی آن است که این افراد کسانی‌اند که یا اساساً به هیچ دین و مذهبی اعتقاد ندارند، یا پیرو ادیان و مذاهب غیررسمی و خارج از اصل‌های ۱۲ و ۱۳ هستند. با این حال، صرفاً به دلیل ایرانی بودن بدون توجه به دین و مذهبشان، از حقوق و آزادی‌های فصل سوم قانون اساسی برخوردارند (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۸۷).

آیه ۸ سوره ممتحنه در صدر این اصل^(۱)، می‌تواند قرینه مناسبی برای تعیین دامنه غیرمسلمانان در آن باشد. در مورد دلالت این آیه نیز اتفاق نظر وجود ندارد. نظر مشهور آن است که آیه مذکور تنها شامل کافران ذمی و معاهد می‌شود و دیگر کافران و مشرکان را دربرنمی‌گیرد (برای نمونه، نک: طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۴۵۰ و طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹: ۲۳۴). شاید به همین دلیل بوده که قانون اساسی حداقلی‌ترین سطح از تعهد، یعنی تعهد به رعایت را مطرح کرده و از دیگر سطوح آن یعنی تعهد به حمایت و تعهد به اجرا نامی نبرده است، چراکه سطوح دیگر اساساً در مورد بسیاری از غیرمسلمانان، مانند آنهایی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند، بر جمهوری اسلامی قابل فرض نیست. بنابراین، می‌توان گفت دیگر کافرانی که در فقه اسلامی به عنوان کافران حربی شناخته می‌شوند، به رغم اطلاق غیرمسلمانان در این اصل، به دلالت آیه صدر آن و نیز اصل ۴، از شمول غیرمسلمانان در این اصل خارجند.

با این حال، نظر قابل طرح دیگر آن است که از اطلاق غیرمسلمانان عدول نشود، ولی قید پایانی اصل، یعنی عدم توطئه ضد اسلام و جمهوری اسلامی به عنوان شرطی برای رعایت آنها در نظر گرفته شود. بر اساس نظر اخیر، می‌توان حقوق انسانی را در این اصل همان حقوق بشر، که تعریف و توضیح آن پیش از این آمد، فرض کرد. به عبارت دیگر، قانون اساسی در این اصل، به دنبال بیان حداقلی‌هایی بوده است که افراد تنها به فرض انسان بودن فارغ از اینکه متدین به چه دینی هستند، مستحق آن می‌باشند و تنها در شرایط استثنایی انتهای اصل، امکان محروم کردن آنها به عنوان

۱. «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» خداوند شما را از اینکه به کسانی که با شما به دلیل دینتان نجنگیدند و شما را از سرزمینتان بیرون نرانند، نیکی کنید و با آنها با قسط رفتار کنید، نهی نمی‌کند. خدا عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

حکمی ثانوی وجود دارد. در این صورت، این ادعا که حقوق انسانی در اصل ۱۴ عبارتی است که دلالت بر حاملان آن یعنی انسان‌ها دارد، ثابت می‌شود. بنابراین، این حقوق، از نظر مفهومی و نه مصداقی، همان حقوق بشر می‌باشد.

در مورد مصادیق حقوق انسانی در این اصل، در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی مطلب روشنی وجود ندارد. برای مثال، یکی از آنان، حق بر اشتغال به کار را از شمول آن خارج می‌داند (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، دانش‌راد، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۷۸۳). بنابر نظر اکثر حقوقدانان که بیان شد، این حق‌ها همان حقوق مذکور در فصل حقوق ملت است. به هر حال، به دلیل نبود سابقه استعمال چنین اصطلاحی در فرهنگ اسلامی، لازم است بر اساس حکومت اصل ۴ بر اطلاعات و عمومات قانون اساسی، مصادیق این حقوق تعیین و از بیان کلیات خودداری شود.

در صورت بسندگی به نص قانون اساسی در شناسایی مصادیق این حقوق، می‌توان چند مورد را نام برد. بند ۶ اصل ۲ از «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا» سخن گفته است که هرچند عموماً مبنای استحقاق حقوق برای انسان فرض می‌شود، ولی گاهی نیز از آن مستقلاً به عنوان حق تعبیر می‌شود. بند ۱۶ اصل ۳ تعهد به «حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان» را بر عهده دولت جمهوری اسلامی قرار داده است که می‌توان در مقابل، این حمایت را حقی برای مستضعفان دانست. اصل ۵۶ صراحتاً «انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم» دانسته است. اصل ۱۵۴ «سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان» جمهوری اسلامی دانسته است که می‌توان آن را به عنوان یک حق عینی یا مرتبط با بسیاری از حقوق قلمداد کرد و در ادامه، از نظر جمهوری اسلامی، «استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان» شناخته است که به خصوص می‌توان حق بر حکومت حق و عدل را حقی عینی در نظر گرفت. شاید بتوان مفاد اصل ۱۵۵ که به موضوع پناهندگی اشاره دارد و به صورت مطلق، برای «کسانی که پناهندگی سیاسی بخواهند»، شناخته شده است و غالباً از آن به عنوان حق یاد می‌شود، از این دست از حقوق انسانی به شمار آورد. در مقدمه قانون اساسی نیز می‌توان مطالبی در خصوص تعهد به حمایت از مستضعفان یافت. همچنین، این امکان وجود دارد که در فقه اسلامی به عنوان مهم‌ترین منبع قانون اساسی نیز بتوان

حقوق بیشتری از این دست را که از نظر شرعی و حقوقی در نظام جمهوری اسلامی برای همه انسان‌ها لازم‌الرعايه است، شناسایی کرد. هرچند ممکن است اطلاعات و عموماً حاملان بسیاری دیگر از حقوق، به‌خصوص در فصل سوم، نیز شامل همه انسان‌ها فارغ از هر دینی باشد، ولی تکیه صرف به ظاهر و حتی نص صریح این اصل‌ها به‌تنهایی کافی نیست. در قسمت بعد، توضیحاتی در این باره بیان می‌شود.

۲-۲-۱. حقوق ملت

فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با عنوان حقوق ملت نام‌گذاری شده است. در اصل ۶۷ نیز نمایندگان مجلس شورای اسلامی در سوگندنامه خود موظف به حفظ حقوق ملت شده‌اند. واژه «ملت» را نیز به‌تنهایی می‌توان در اصل‌های متعددی مشاهده کرد که در فصل سوم و فصل‌های دیگر، برخی از حقوق ذکرشده در قانون اساسی، برای آن شناسایی شده است. عبارت حقوق ملت، در مقایسه با اصطلاح‌های دیگر، در حقوق اساسی ایران سابقه بیشتری دارد و می‌توان آن را در عنوان فصل دوم و برخی دیگر از اصل‌های قانون اساسی مشروطه و متمم آن مشاهده کرد.

اضافه ملت در ترکیب حقوق ملت، این حقوق را از حیث حاملان آن از سایر حق‌ها متمایز کرده است. در قوانین اساسی کشورها، هرچند به‌ندرت از عبارت حقوق ملی^(۱) استفاده شده^(۲)، ولی اصطلاح حقوق ملت که دلالت بر حاملان این حقوق دارد، به‌کار نرفته است. برای شناخت این حقوق، لازم است ابتدا حاملان آن یعنی ملت^(۳) شناخته شود. در خصوص معنای این اصطلاح و رابطه آن با اصطلاح‌های مشابه دیگری مانند مردم^(۴) و اقلیت^(۵) اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. گاهی این اصطلاح برای اشاره به مدلول هریک از واژگان ذکرشده به‌کار می‌رود. به‌کار رفتن آن در معنای دولت-ملت^(۶) نیز رایج است. در فرهنگ داخلی، می‌توان مفهوم «امت» را نیز به این مجموعه اضافه کرد. در تعریف تخصصی مفهوم ملت، می‌توان دو رویکرد

1. National Rights

۲. برای مثال، در این باره، بند ۱ ماده ۸ قانون اساسی آلبانی قابل ذکر است که می‌گوید: «جمهوری آلبانی از حقوق ملی مردم آلبانی که خارج از مرزهای آن زندگی می‌کنند، حمایت می‌کند ...».

3. Nation

4. People

5. Minority

6. Nation State

آلمانی و فرانسوی را از هم جدا کرد. رویکرد آلمانی برای تشکیل ملت، بیشتر بر عوامل عینی مانند زبان، کیش، نژاد و عادات تأکید می‌کند، در حالی که دیدگاه فرانسوی اراده زیست دسته‌جمعی را عامل مؤثر در تشکیل آن می‌داند. متفکران فرانسوی منکر عوامل عینی یادشده نیستند، بلکه هیچ‌یک از آنها را به‌تنهایی عامل شکل‌گیری ملت به‌عنوان گروهی انسانی نمی‌دانند و اصل اراده زیست جمعی را در تشکیل یک ملت مؤثر می‌دانند (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۴: ۵۷ تا ۵۹). در تعریفی اجتماعی از ملت، که بیشتر به تعریف آلمانی آن نزدیک است، آن را شامل مردمی دانسته‌اند که دارای زبانی مشترک، با عادات‌ها و سنت‌های یکسان هستند که ممکن است این عادات‌ها و سنت‌ها جنبه حقوقی نیز به خود گرفته باشد. در این صورت، مصالح عمومی و نیاز مشترک به حاکمیت واحدی در بین آنها به‌وجود می‌آید (Scruton, 2007: 462). با تعریف آلمانی از دولت، این فرض قابل تصور است که در دولت-ملتی، بیش از یک ملت وجود داشته باشد، در حالی که برخی از آنها اقلیت باشند؛ یا اینکه ملتی در دو یا چند دولت-ملت مستقر شده باشد. ملت در این معنا، زمانی می‌تواند موضوع علم حقوق قرار گیرد که بتواند در قالب یک دولت خود را سازماندهی کند و از نظر حقوق بین‌الملل شناسایی شود. چنین ایرادی به تفکر فرانسوی که تعریفی حقوقی‌تر از مفهوم ملت ارائه می‌دهد، وارد نیست. ملیت در این معنا دلالت بر همان شهروندی^(۱) دارد که رابطه‌ای حقوقی است بین فرد با دولت خود؛ بدون توجه به ریشه‌های قومی و فرهنگی آن. به عبارت دیگر، این شهروندان هر جامعه سیاسی هستند که ملت را به‌وجود می‌آورند. امروزه به‌رغم به‌کار رفتن اصطلاح ملت در قوانین اساسی مختلف و در معانی گوناگون، ادعا می‌شود که در جوامع مدرن امروزی، شهروندی تا حدود بسیاری با تابعیت یا ملیت^(۲) انطباق دارد (Heater, 2004: 115).

اما بررسی این اصطلاح در قانون اساسی دشوارتر به‌نظر می‌رسد. اصطلاح اقلیت در قانون اساسی، فقط برای اقلیت‌های دینی در اصل ۱۳ به‌کار رفته است و تعیین نسبت معنای آن با اصطلاح ملت، واجد اثر حقوقی نیست. تنها اینکه در مقدمه قانون اساسی، می‌توان اصطلاح «ملت مسلمان» و یا «ملتی هم‌کیش» را مشاهده کرد که ظاهراً

شامل معتقدان به ادیان دیگر نمی‌شود و اصطلاح اقلیت‌های دینی در کنار آن معنا می‌یابد و هر دو قسیم یکدیگر و قسمی از مجموعه بزرگ‌تری است که معرف افراد انسانی متعلق به جامعه سیاسی متمایزند که در خاک کشور ایران تشکیل یافته است^(۱). بنابراین، معنای واژه ملت در ترکیب وصفی ملت مسلمان، متفاوت با معنای آن در ترکیب اضافی «ملت ایران» است. اصطلاح مردم نیز به‌عنوان دیگر واژه مشابه با اصطلاح ملت، چندین بار در قانون اساسی به‌کار رفته است که تعیین معنای دقیق آن را به قسمت‌های بعد و بحث از حقوق مردم در قانون اساسی وامی‌گذاریم.

در فرهنگ اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی، با اصطلاح امت هم روبه‌رویم که تعیین نسبت اصطلاح ملت با آن لازم و دارای اثر حقوقی است. این اصطلاح، به‌صورت خلاصه و در معنای حداقلی، به گروه انسانی تشکیل‌دهنده جامعه سیاسی مدنظر اسلام در گستره سرزمینی دارالاسلام اشاره دارد که اسلام عامل هویت‌بخش به آنها و متمایزکننده آنان از دیگر گروه‌های انسانی است. اصل ۱۱ به این معنا از امت اشاره دارد و به‌اجمال، تعریفی از آن ارائه داده است و می‌گوید: «همه مسلمانان یک امتند». در این اصل، به آیه ۹۲ سوره مبارکه انبیا (ع) تضمین شده که هرچند تفاسیر از آن مختلف است، ولی تفسیر قانونگذار اساسی متناسب با تعریف ارائه‌شده از آن در این اصل بوده است. مذاکرات نمایندگان مجلس بررسی نهایی نیز، به‌رغم وجود اختلاف بین آنان، نظر غالب را همان برداشت اخیر از آن نشان می‌دهد (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۵۲ تا ۴۵۴). همچنین، می‌توان به‌یقین ادعا کرد که این واژه در اصل ۵ که به مشروعیت دارنده قدرت سیاسی در دوره غیبت می‌پردازد، در ترکیب «امامت امت»، در همین معنا به‌کار رفته، هرچند مقید به ظرف جمهوری اسلامی شده است؛ چرا که به‌صورت معمول، عنصر مربوط به اقتدار و حاکمیت، در کنار عنصر انسانی تشکیل‌دهنده جامعه سیاسی می‌آید. اصل ۱۱ در حین سخن گفتن از امت اسلامی، از «ملل اسلامی» نیز سخن گفته است که می‌توان از آن تفاوت دو مفهوم ملت و امت را دریافت. در حالی که مفهوم ملت در این اصل، اشاره به گروه‌های انسانی با اکثریت مسلمان دارد که

۱. البته، می‌توان دلیل استفاده از وصف مسلمان برای ملت را از باب غلبه افراد مسلمان در داخل مرزهای ایران دانست.

هریک بنابر ضرورت تاریخی و البته، تا حدودی فرهنگی در قالب دولت‌های مختلف و درون مرزهای متفاوت قرار گرفته‌اند؛ مفهوم امت همه آنها را پوشش می‌دهد. در مقدمه قانون اساسی، می‌توان مواردی را یافت که گویی دو اصطلاح ملت و امت در یک معنا به کار رفته و البته، واژه امت از معنای اصطلاحی خود خارج شده است^(۱). به هر حال، واژه ملت در قانون اساسی در هیچ کجا، تاب معنای سنگین امت را ندارد^(۲). بنابراین، جز در موارد خاص (مانند ملت مسلمان)، اصطلاح ملت در قانون اساسی در معنای حقوقی آن نزدیک به برداشت فرانسوی به کار رفته و منظور از آن، به خصوص در ترکیب ملت ایران، مجموعه‌ای است متشکل از شهروندان یا اتباع ایرانی. گام بعدی در فهم معنای این واژه، تعیین معنای آن از حیث دلالت بر مجموعه‌ای افراد، مجرد از اعضای آن، یا دلالت بر تک‌تک افراد تشکیل‌دهنده آن است. اصل در معنای ملت، برخلاف واژه مردم، هویتی مستقل متفاوت از هویت فرد فرد اعضای آن بوده و عامی مجموعی متزع از افراد است. هرچند در قانون اساسی، عبارتهایی مانند «آحاد ملت» در اصل ۹، «افراد ملت» در اصل ۲۰ یا «همه ملت» در اصل ۳۰ مشاهده می‌شود، حتی این موارد نیز بیانگر مستقل بودن و اصالت داشتن آن و در عین حال، داشتن اعضایی است. با این حال، واژه ملت در ترکیب «حقوق ملت» در عنوان فصل سوم، برخلاف موارد دیگر، قطعاً چنین دلالتی ندارد. اگرچه در برخی اسناد بین‌المللی^(۳) از حقوق ملت‌ها^(۴) که بیانگر حق‌هایی جمعی است، نام برده شده،

۱. برای نمونه، نک به این جمله از مقدمه که قیام ۱۴ خرداد ۱۳۴۲ را به امت اسلامی نسبت داده است، در حالی که پیش از آن از اصطلاح ملت استفاده کرده بود: «اعتراض درهم‌کوبنده امام خمینی به توطئه آمریکایی «انقلاب سفید» که گامی در جهت تثبیت پایه‌های حکومت استبداد و تحکیم وابستگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران به امپریالیزم جهانی بود، عامل حرکت یکپارچه ملت گشت و متعاقب آن انقلاب عظیم و خونبار امت اسلامی در خردادماه ۴۲ که در حقیقت نقطه آغاز شکوفایی این قیام شکوهمند و گسترده بود ...». با این حال، می‌توان کاربرد امت را در این موارد به دلالت تضمینی دانست که بر جزیی از مدلول خود اطلاق شده است.

۲. برای دیدن مطالعه‌ای کامل در این خصوص، نک: ارسطا و نیکونهاد، ۱۳۹۳: ۲۷ تا ۵۰.

۳. برای نمونه، نک: مقدمه اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان استعماری (Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples; Adopted by General Assembly resolution 1514 (XV) of 14 December 1960).

4. Rights of Nations

ولی این مفهوم هیچ ارتباطی با عنوان فصل سوم قانون اساسی ندارد. نگاهی گذرا به حقوق مذکور در اصل‌های فصل سوم و حاملان آن، فردی بودن این حقوق را تأیید می‌کند. به کار رفتن عنوان حقوق ملت در قانون اساسی مشروطه، نشان از سابقه بیشتر این حقوق، در مقابل حقوق جمعی که مربوط به سال‌های اخیر به خصوص بعد از دوران استعمار است، دارد. بنابراین، حقوق ملت در این اصل همان حقوق اعضای ملت است که شامل اتباع (دارندگان ملیت ایرانی) یا شهروندان ایرانی می‌شود. از همین رو است که عنوان فصل سوم قانون اساسی در بسیاری از کتب خارجی به اصطلاح رایج‌تر «Rights of Peoples» ترجمه شده است^(۱) (For example, Blaustein & Flanz, 1980: 25, Maddex, 2014: 124, Maranlou, 2014: 81).

به طور کلی قوانین اساسی کشورهای مختلف از حیث اشاره به حقوق شهروندی یا حقوق بشری با یکدیگر متفاوت است (Cole, 2003: 373). بنابر آنچه گذشت، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از جمله قوانین اساسی است که تنها حقوق شهروندان و اتباع خود را به صراحت به رسمیت شناخته است. به عبارتی دیگر، اگرچه اصل‌های فصل سوم برای بیان حاملان حقوق در بسیاری موارد از سوره‌های عامی مانند اشخاص (اصل ۲۲)، هیچ‌کس (اصل‌های ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۰)، هرکس (اصل ۲۸) و همه افراد (اصل‌های ۲۸) استفاده کرده است که همه افراد بشر را فارغ از تابعیت دربرمی‌گیرد، ولی همه آنها به دلالت عنوان فصل، ارجاع به حقوق تابعان و شهروندان ایرانی دارد. تنها می‌بایست موضوع اصل ۴۲ در خصوص حق تابعیت ایران را از آن استثنا کرد که صراحتاً آن را برای اتباع خارجه به رسمیت شناخته است.

در مورد نسبت بین شهروندان و اتباع، توجه به این نکته ظریف لازم است که هرچند این دو را با هم منطبق می‌دانند، ولی تساوی کاملی بین آن دو نیست. تابعیت، بر اشخاص حقوقی مضاف بر اشخاص حقیقی نیز حمل می‌شود، ولی شهروندی اینگونه نیست. در قوانین اساسی غالباً به حقوق افراد انسانی در مقابل دولت‌هایشان اشاره می‌شود^(۲). همچنین، تعلق حق‌هایی به اشخاص حقوقی و اعتباری، از نظر

۱. همچنین، در ترجمه فرانسوی، این حقوق را به "Droits du Peuple" هم ترجمه کرده‌اند (Majidi, 2012: 80).

۲. نگاه به قوانین اساسی کشورها این موضوع را ثابت می‌کند. توجه به برخی از این قوانین نشان‌دهنده

فلسفی با تردیدهایی مواجه است (For example, see: Wellman, 2001: 1502). وانگهی، بهره‌مندی از بسیاری حقوق ذیل فصل سوم، مانند مصونیت جان، آزادی انتخاب شغل، حق بر شغل و منع تفتیش عقیده تنها برای اشخاص حقیقی قابل فرض است. ضمن اینکه واژگانی مانند «همه افراد»، «یک‌یک افراد کشور»، «هر فرد» و «هرکس» به‌عنوان دارندگان این حقوق، به‌دشواری قابل حمل بر اشخاص حقوقی است. بنابراین، حقوق ملت در قانون اساسی را نیز باید منصرف از حقوق اشخاص اعتباری دانست، مگر در مورد اصل ۲۲ که حامل حق به‌صراحت مطلق «اشخاص» دانسته شده است و مبتنی بر آن، این اشخاص تا حدودی که امکان برخورداری از آن را دارند، مشمول این اصل می‌شوند.

انحصار حاملان این حقوق به اشخاص حقیقی ایرانی مانع از شناسایی چنین حق‌هایی برای بیگانگان یا اشخاص حقوقی در قوانین عادی نیست و مغایرتی با قانون اساسی ندارد. برعکس، اسناد اصلی بین‌المللی حقوق بشر^(۱) که ایران به عضویت بسیاری از آنها درآمده، تمامی حق‌ها را جز در موارد معدود، برای عموم انسان‌ها فارغ از تابعیت آنها دانسته و دولت‌ها را در قبال همه افراد بشر متعهد فرض کرده است. پیش از این، مستنداتی از قانون اساسی در خصوص وجود حق‌های بشری به‌معنای حقوق متعلق به جنس بشر بیان شد. از اصل‌هایی مانند اصل‌های ۵ و ۱۱ که به‌ترتیب از امامت و امت سخن گفته و نیز برخی فرازهای مقدمه قانون اساسی، حقوقی برای مسلمانان خارجی قابل برداشت است؛ با این توضیح که نظام امامت و امت صرفاً محدود به پذیرش ولایت امام نیست، بلکه تکالیفی برعهده او در خصوص حقوق مسلمانان بار می‌کند. بند ۱۶ اصل ۳ که «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان» را از وظایف دولت دانسته و اصل ۱۵۲ که «دفاع از حقوق همه مسلمانان» را از مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی قلمداد کرده، مستندات دیگری بر آن است. با این حال، باید اذعان کرد که قانون اساسی به‌رغم وجود اندیشه امت و امامت و نیز حمایت



آن است که تخلف از این اصل نیازمند تصریح است. برای مثال، قانون اساسی آلمان هرچند به حقوق بنیادی شهروندان اشاره داشته، ولی در بند ۳ اصل ۱۹، این حقوق را تا جایی که امکان بهره‌مندی از آن برای اشخاص حقوقی داخلی وجود دارد، برای آنها نیز شناسایی کرده است.

1. Core International Human Rights Instruments

از مستضعفان جهان، با نگاهی واقع‌گرایانه و مصلحت‌سنجانه، عمده حقوق را برای شهروندان ایرانی به رسمیت شناخته است. نایب‌رئیس مجلس بررسی نهایی در همین خصوص می‌گوید: «نمی‌توانیم نقش تابعیت را در دنیای کنونی نادیده بگیریم. همه آنها [=مسلمانان سایر نقاط جهان غیر از ایران] برادر ما هستند و طبق اصل‌هایی که قبلاً داشتیم در مقابلشان تعهد داریم، ولی حقوق مساوی که تأکید فرمودید، این صرفاً با رعایت تابعیت میسر است و گرنه یک شعار است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، بهشتی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۶۹۱)».

مصادیق حقوق ملت حداقل شامل حق‌هایی است که در اصل‌های متعدد فصل سوم بیان شده است. با این حال، در قانون اساسی، اساسی‌سازی حقوق هرچند در قالب بیان تکالیفی برای دولت، منحصر در این فصل نمی‌شود. در بندهای اصل ۳ از فصل اول با عنوان اصل‌های کلی، می‌توان حق بر آموزش و پرورش رایگان، حق مشارکت در تعیین سرنوشت، حق عدم تبعیض، حق بر خوراک، مسکن، کار، بهداشت و تأمین اجتماعی، حق دادرسی منصفانه، حق تساوی در برابر قانون و مانند آن را شاهد بود که این حقوق را برای «همه»، «عامه مردم»، «عموم» و مانند آن دانسته است. در فصل چهارم با عنوان اقتصاد و امور مالی نیز بار دیگر، تأمین نیازهای اساسی مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و تأمین شرایط و امکانات کار، به عنوان تکالیف دولت در مقابل «همه» شناخته شده و در بند ۴ اصل ۴۳ از آزادی شغل سخن به میان آمده است. در اصل‌های ۴۶ و ۴۷ حق مالکیت برای «هرکس» به رسمیت شناخته شده است. در فصل یازدهم با عنوان قوه قضاییه نیز می‌توان حقوق بسیاری مانند استقلال قضات، صفات و شرایط خاص برای آنان و علنی بودن دادگاه را مشاهده کرد. اثر حقوقی قرار گرفتن این حق‌ها در زمره حقوق ملت، خود را در گستره حاملان آن نشان می‌دهد. در این صورت، یا باید به عام بودن ظاهر عبارت‌های دلالت‌کننده بر دارندگان این حقوق حکم داد یا آنکه آنها را مانند فصل سوم قانون اساسی، مقید به شهروندان کرد. از آنجا که این حقوق از نظر مصادیق متفاوت با حقوق مذکور در فصل ملت نیست و تنها در اشاره به جزئیات با هم متفاوتند، بنابراین، می‌بایست آنها را نیز داخل در حقوق ملت یا حقوق شهروندان دانست. مذاکرات نمایندگان مجلس بررسی نهایی نیز در مورد بعضی از این اصل‌ها،

مؤید این مطلب است^(۱) (نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، بهشتی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۴۴۹ و ۱۴۵۰).

۱-۲-۳. حقوق عمومی (اصل ۲۴)

در اصل ۲۴، عدم اخلاف به «حقوق عمومی» در کنار مبانی اسلام، به عنوان قیدی برای آزادی نشریات و مطبوعات به کار رفته است. در اصل ۶۱ نیز قوه قضاییه موظف به حفظ حقوق عمومی شده است.

حقوق عمومی^(۲) در ادبیات حقوقی نظام حقوق مدنی^(۳) یا رومی^(۴)، در مقابل حقوق خصوصی^(۵) قرار دارد و به حق‌هایی اطلاق می‌شود که فرد در مقابل دولت استحقاق آن را دارد، در حالی که حقوق خصوصی حق‌هایی است که به هر فرد در مقابل فردی دیگر اعطا شده (گواستنی، ۱۳۷۱: ۳۷۰ و Lacroix, 2015: 16). به عبارتی، وصف «عمومی» در عنوان این حقوق آنها را از حیث مکلف در مقابل آن که دولت است، از سایر حق‌ها متمایز می‌کند و به صورت مستقیم، دلالتی بر دارندگان آن ندارد. اما در فرهنگ حقوق عرفی^(۶)، بر محتوای آن توجه بیشتری شده است^(۷). بدین ترتیب، حق‌های عمومی حقوقی است که قابل اطلاق بر عین، مانند اموال عمومی^(۸)، یا بر حق هستند و در دسترس و قابل اجرا از سوی همه اشخاص می‌باشند. «عموم^(۹)» در اینجا به معنای همه کشور یا جامعه است (Black, 1968: 1397). این حقوق شامل مواردی چون حق بر هوا، نور، آب عمومی یا رفت و آمد در بزرگراه می‌شود (For instance: Oran & Tosti, 2000: 394 & Black, 1968: 1397 & Elizabeth A. Martin, 2003: 231). اما حقوق خصوصی به شخصیت^(۱۰) فرد پیوند خورده یا از دارایی‌هایی

۱. سید محمد حسینی بهشتی، نایب‌رییس این مجلس، در پاسخ به مکارم شیرازی که اصرار داشت در پیش‌نویس اصل ۴۳، عبارت به نحوی بیاید که نشان دهد مربوط به کشور ایران است و اطلاعاتی مانند «جامعه» و «انسان» اصلاح شود، بین دو جنبه تعیین تکلیف برای ملت ایران در قانون اساسی و بین معیار واقعی و حقیقی و جهانی بودن آن برای دنیا تفکیک قائل می‌شوند.

2. Public Rights
3. Civil Law
4. Roman Law
5. Private Rights
6. Common Law

۷. گاهی برای اشاره به این حقوق از اصطلاح لاتین آن، یعنی «Publici Juris» استفاده می‌شود.

8. Common Property
9. Public
10. Personality

که در تملک او است ناشی شده است (Stewart & Burgess, 2001: 319). بنابراین، می‌توان گفت در این فرهنگ، حقوق عمومی از نظر حامل حق‌ها که عموم مردم یا همه افراد هستند، متمایز شده است. فرض ما این است که حقوق عمومی در اصل ۲۴، با اینکه از نظر حاملان تفکیک شده، ولی از نظر مصادیق با آنچه در حقوق عرفی ذکر شد، مطابقت ندارد و طبعاً با معنای این حقوق در نظام رومی نیز متفاوت است^(۱).

اخلال در هر حقی از سوی متعهد در مقابل آن ممکن است. اگر حقوق عمومی در این اصل به معنای حقوقی باشد که مکلف در مقابل آن دولت است، اخلال در آن نیز از سوی او ممکن خواهد بود، این در حالی است که در این اصل، اشخاص خصوصی نیز قطعاً در شمار مکلفان به اخلال نکردن در آن به بهانه آزادی نشریات و مطبوعات شده‌اند^(۲). همچنین، این حق‌ها به دلالت مشروح مذاکرات نمایندگان مجلس بررسی نهایی، نمی‌تواند از نظر مصادیق منطبق با حقوق عمومی در معنای حقوق عرفی آن باشد. در این مذاکرات، قید حقوق عمومی برای آزادی نشریات و مطبوعات پس از طرح انواع پیشنهادها در خصوص محدودیت‌ها برای این حقوق، از سوی سیدمحمد حسینی بهشتی و در آخرین لحظه‌های پیش از رأی‌گیری مطرح می‌شود. از سخن او چنین برداشت می‌شود که درصدد جمع همه پیشنهادها در این خصوص در قالب دو عبارت مبانی اسلام و حقوق عمومی بوده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، بهشتی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۷۳۱). پیشنهادهای اولیه نمایندگان در خصوص محدودیت‌های این آزادی شامل مخالفت با عفت عمومی، توهین به شعائر و مقدسات دینی، فاش کردن اسرار نظامی، اخلال به استقلال و تمامیت ارضی و امنیت عمومی کشور، گمراهی مردم، افترا و تعرض به شرف و حیثیت اشخاص، نشر اکاذیب و ترویج فساد بوده است (نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۶۴۵). قرار گرفتن مفهوم حقوق عمومی در کنار مبانی اسلام، چنین می‌نمایاند که محتوای آن مستقل از مبانی اسلام است. به نظر

۱. البته فرض دیگری نیز نزدیک‌تر به فرهنگ بومی برای آن قابل بیان است که به دلیل عدم مطابقت آن با این عبارت در این اصل، در معناشناسی حقوق عمومی در اصل ۶۱ بیان می‌شود.

۲. برای مثال، در ماده متناظر با این اصل در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (جزء a بند ۳ ماده ۱۹)، حقوق دیگران به عنوان حدی برای این حقوق بیان شده است و نه حقوق عمومی.

می‌رسد، تمامی ارزش‌هایی که مربوط به عموم جامعه و نه تک‌تک افراد است، می‌تواند ذیل عنوان حقوق عمومی قرار گیرد. به‌غیر از افترا و تعرض به شرف و حیثیت اشخاص عادی، بقیه موارد ذکرشده را می‌توان داخل در آن ارزش‌ها دانست. هرچند در ادبیات تخصصی، بر این محدودیت‌ها عنوان حق اطلاق نمی‌شود، بلکه برعکس، آنها را ارزش‌های غیرحقی^(۱) می‌نامند، ولی این اصل از آن به حقوق عمومی تعبیر کرده است. این محدودیت‌ها که برای مصادیق متعددی از حق‌ها به کار می‌رود، شامل ارزش‌هایی است که جمع از آن بهره‌مند بوده، بلکه لازمه زیست جمعی است و تنها تعلق به تک‌تک افراد ندارد. این مصادیق را می‌توان برای تقریب به ذهن، در قالب مفاهیمی مانند مصالح عمومی^(۲)، منافع عمومی^(۳)، خیر جمعی^(۴)، خدمات عمومی^(۵)، امنیت ملی^(۶)، اخلاق عمومی^(۷) و نظم عمومی^(۸) در ادبیات تخصصی گنجانند. بنابراین، این عبارت در اصل ۲۴ دلالت بر مجموعه‌ای از ارزش‌های جمعی می‌کند که بر آن واژه حق اطلاق شده و تأکید بیشتر، بر حاملان آنها یعنی عموم مردم است.^(۹)

به‌رغم برداشت این معنا از حقوق عمومی در اصل ۲۴ که با تأکید بر مشروح مذاکرات حاصل شد، قانون اساسی در برخی دیگر از اصل‌ها، برای اشاره به ارزش‌های یادشده در بالا از ادبیات حق و حقوق استفاده نکرده است. در اصل ۹، «استقلال» و «تمامیت ارضی» متفاوت با مفهوم «آزادی» اعتبار شده است و در عین

1. Non-Rights Values
2. Public Benefits
3. Public Interests
4. Common Good
5. Public Services
6. National Security
7. Public Moral
8. Public Order

۹. اشاره به جزء ۳ بند (و) سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حوزه مطبوعات، مصوب جلسات ۴۷۸ و ۴۸۰ مورخ ۱۳۸۰/۲/۱۸ و ۱۳۸۰/۴/۱۲ شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز که به تعریف حقوق عمومی مندرج در اصل ۲۴ پرداخته قابل توجه است که معنای بسیار موسعی از این عبارت برداشت کرده است: «حقوق عمومی مورد نظر در سیاست فرهنگی رسانه‌ها و مطبوعات عبارت است: همه حقوق الزامی پذیرفته‌شده در اسلام و قانون اساسی برای فرد، جامعه و حکومت در روابط گوناگون فردی و اجتماعی که شامل حقوق خصوصی حاکم میان افراد و شخصیت‌ها و نیز حقوق عمومی در قلمرو روابط میان مردم و حکومت می‌شود. کلیت نظام اسلامی و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی، نظم اجتماعی، امنیت، شؤون اخلاقی، حیثیت اشخاص حقیقی و حقوقی نیز از مصادیق بارز حقوق عمومی به‌شمار می‌آید.»

حال، از هم جدایی ناپذیر قلمداد شده‌اند. در اصل ۲۸، «مصالح عمومی» و «حقوق دیگران» در کنار هم به عنوان حدودی برای آزادی انتخاب شغل به کار رفته است، در حالی که مصالح عمومی بخشی از حقوق عمومی در اصل ۲۴ دانسته شد^(۱).

۴-۲-۱. حقوق فردی

حقوق فردی^(۲) در قانون اساسی یکبار و آن هم در اصل ۱۵۶ به کار رفته و قوه قضاییه پشتیبان آن دانسته شده است. اصول ۳۱، ۳۴ و ۴۱ نیز هریک به گونه‌ای از حق بر مسکن، حق دادخواهی و حق تابعیت کشور ایران به عنوان حقوق فردی یاد کرده‌اند. بنابراین، این سه حق قدرمقیّن این حقوق در قانون اساسی است. حقوق فردی در اصل ۱۵۶ قسیم حقوق اجتماعی دانسته شده است، در حالی که در معنای تخصصی در مقابل حقوق جمعی^(۳) قرار دارد. در بررسی معنای این حقوق در قانون اساسی، ناگزیریم از باب شناخت هر چیز با ضد آن، به معنای حقوق جمعی نیز بپردازیم. در مورد معنای این اصطلاح، یک فرض بیشتر قابل طرح نیست و آن به کار رفتن آن در معنای تخصصی است و دلیل بیان آن را در کنار حقوق اجتماعی، می‌بایست با چشم‌پوشی از معنای تخصصی حقوق اجتماعی، از طریق فرض معنایی دیگر برای آن، که مراد قانونگذار اساسی بوده است، یافت که در قسمت بعد بررسی می‌شود.

توصیف برخی حقوق به فردی بودن، آنها را از حیث مستحقان از دیگر حق‌ها منفک می‌کند. این حقوق را از آن حیث فردی می‌نامند که حامل آن یک فرد است. عنوان حقوق فردی بیش از هر چیز، بیانگر مبانی این حقوق در دوره مدرن است که مبتنی بر آزادگرایی^(۴) و فردگرایی^(۵) است. در تعریف این حقوق گفته می‌شود، فهم

۱. مگر آنکه حق و آزادی را در قانون اساسی به دو معنای متفاوت بدانیم، که اگر چه مؤیدات دیگری مانند اصل ۱۵۴ که از حق بر آزادی نام برده است دارد، ولی مرز معنایی روشنی نمی‌توان بین آنها در قانون اساسی ترسیم کرد؛ چه اینکه انحصار آزادی به حقوق نسل اول، که گاهی بیان می‌شود، بنابر بند ۷ اصل ۳ که از آزادی‌های اجتماعی نام برده است، نقض می‌شود. تنها فرض قابل پذیرش این است که آزادی در قانون اساسی را در برخی موارد یادشده، و نه در همه آنها، محدود به همان آزادی‌های نسل اول و تشکیل‌دهنده قسمی از حقوق دانست.

2. Individual Rights

3. Collective Rights

4. Liberalism

5. Individualism

فرد به عنوان شخص، او را به مثابه سرچشمه هدف‌ها و مقصدها، تصمیم‌ها و انتخاب‌ها قرار می‌دهد و در مواجهه و ارزش‌گذاری بر انواع راه‌های شکوفایی، به عنوان فردی توانمند به رسمیت می‌شناسد. این فهم از فرد نیازمند جدا کردن او از انتزاعات اجتماعی است که شامل تعریف‌ها، طبقه‌بندی‌ها، دسته‌بندی‌ها و برچسب‌هایی است که شناخت ما را از او محدود به امکانات ذهنی ما می‌کند. همچنین، مستلزم احترام به او، نه به دلیل دارا بودن برخی عناوین، یا بازی کردن بعضی نقش‌ها، یا اشغال‌کننده برخی مناصب اجتماعی یا ابزاری برای رسیدن به اهداف، بلکه به عنوان اشخاصی واقعی و عینی است (Lukes, 1973: 146). این حقوق، حق‌هایی منتسب به هر فرد است که می‌تواند آن را به صورت مستقل به نام خود و برای اختیارات خود به کار گیرد (Buchanan, 1993: 93).

در مقابل این حقوق، حق‌هایی است که حامل آن نه یک فرد بلکه جمعی از افراد است. به این حق‌ها، حقوق جمعی و گاهی حقوق گروهی^(۱) گفته می‌شود. البته، تعریف این مفاهیم اجماعی نیست و اختلاف نظرهای بسیاری درباره آنها وجود دارد؛ تا جایی که گاهی مصادیقی از حقوق مدنی و سیاسی مانند آزادی تجمع، تظاهرات، انجمن و سندیکا را از آن حیث که به صورت دسته‌جمعی استیفا می‌شود، آزادی جمعی می‌دانند (برای نمونه، نک: دوفار، ۱۳۹۱: ۲۳) برخی دیگر، حق‌های اخیر را که شامل طیفی از حقوق افراد برای گردهم آمدن با هدف دنبال کردن منافع خاص می‌شود که از طریق آن، به سازمان‌دهی و مشارکت برای منافع اجتماعی و سیاسی اعضایشان می‌پردازند، حقوق گروهی نامیده و حقوق جمعی را شامل ادعاهایی دانسته‌اند که مبتنی بر ویژگی‌های انسان نیست، بلکه مبتنی بر تمایز و عضویت فرهنگی در جمعی است که با وجه متمایز تعریف شده است (Juliver, 1993: 268). در این نظر، برخلاف حقوق جمعی که در مقابل حقوق فردی قرار گرفته، حقوق گروهی جزیی از حقوق فردی به شمار آمده است. برخی، حقوق گروهی را حقوقی دانسته‌اند که هر گروه برای حمایت از افراد عضو خود از آن بهره‌مند است و جعل حق برای آنها تنها برای رسیدن آن گروه به مجموعه‌ای اهداف مثل رفع تبعیض است و پس از آن، این گروه‌ها کارکرد خود را از دست می‌دهند، در حالی که در حقوق جمعی مانند حقوق

اقلیت‌ها، نوعی همبستگی فراتر از مجموعه‌ای اهداف بین اعضا وجود دارد و غایت، حفظ این همبستگی و درنهایت تضمین حقوق فردی است (Sanders, 1991: 370). در این نظر، غایت هر دوی این حقوق، همان حقوق فردی دانسته شده است. از همین‌رو است که برخی به‌کلی، حقوق جمعی را به حقوق فردی فروکاسته‌اند (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ۶۳).

با توجه به برخی تعاریف پیش‌گفته، طبیعی است که در مصادیق حقوق فردی نیز اختلاف است. برخی، مصادیق آن را منحصر در حقوق ذهنی کرده‌اند که غالباً بر حقوق مدنی و سیاسی اطلاق می‌شود (Alexy, 1992: 164). برخی بعضی حقوق مدنی و سیاسی مانند حق شرکت در اجتماعات یا حق تشکیل و عضویت در احزاب را به‌دلیل اینکه برای بهره‌مندی از آنها وجود بیش از یک فرد لازم است، دارای جنبه جمعی هم دانسته‌اند (Brillat, 2010: 47). این اختلاف‌ها در مورد حقوق اقتصادی و اجتماعی هم وجود دارد. برخی آنها را به‌صورت مطلق، حق‌هایی جمعی دانسته‌اند که مبتنی بر فلسفه‌های سیاسی اجتماع‌گرا^(۱) و جمع‌گرا^(۲) است (Kelley, 2008: 287) یا در اینکه نقض همه، و نه برخی از آنها، منجر به پایمال شدن شخصیت و فاعلیت اخلاقی افراد شود، تردید کرده و برخی از آنها را از مجموعه حقوق فردی خارج دانسته‌اند (راسخ، ج ۲، ۱۳۹۲: ۲۸۰ و راسخ، بیات کمیته‌ی، ج ۲، ۱۳۹۲: ۵۷۰). برخی هم برعکس، همه آنها را مانند حقوق مدنی و سیاسی فردی قلمداد کرده‌اند^(۳) (Shue, 1996: 31). اختلاف‌ها در مورد فردی یا جمعی بودن حقوق فرهنگی، بیشتر است. از همین‌رو است که از حقوق فرهنگی اقلیت‌های قومی، مذهبی، زبانی و نژادی سخن گفته می‌شود. این امر به‌دلیل ویژگی جمعی فرهنگ دانسته شده است (Ahren, 2008: 92).

از اختلاف‌های مربوط به فردی یا جمعی بودن دو نسل اول و دوم که بگذریم، حقوق جمعی بیشتر بر حقوق نسل سوم اطلاق می‌شود که از آنها به حقوق مردم،

1. Communitarian

2. Collectivist

۳. اسناد بین‌المللی مانند میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مؤید همین نظر است؛ چرا که برای اشاره به حاملان این حقوق، مانند حقوق مدنی و سیاسی، از تعبیری چون «هرکس» استفاده کرده‌اند.

حقوق توسعه^(۱)، حقوق بین نسلی^(۲)، حقوق همبستگی^(۳) و مانند آن هم تعبیر می‌شود. این نسل از حقوق بیش از هر چیز، از حیث منتفعان آن، از نسل‌های دیگر مجزا می‌شود، از این رو، گاهی حتی حقوق فرهنگی، آنگاه که متعلق به جمعی در نظر گرفته شود، از جمله این حقوق قلمداد می‌شود. این حقوق اواخر قرن بیستم ظاهر شد و ریشه در ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر^(۴) دارد و مبتنی بر منافع کل جامعه جهانی است. مصادیق این حقوق را شامل دو دسته دانسته‌اند. دسته اول حقوقی است که مربوط به توسعه جهانی و بازتوزیع جهانی قدرت، ثروت و امکانات است و شامل حق تعیین سرنوشت؛ حق بر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حق بر مشارکت در و منتفع شدن از میراث همگانی بشریت می‌شود. دسته دوم مرتبط با حقوقی است که دولت‌ها به تنهایی قادر به برآوردن آنها نیستند و تکالیفی برای جامعه بین‌المللی ایجاد می‌کند و شامل حق بر صلح؛ حق بر محیط زیست سالم، بهداشتی و قابل زیست؛ حق بر کمک‌رسانی بشردوستانه در زمان بلایا؛ و حق گروه‌های مردم بر توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است (U C Jha, 2011: 41). وجود مصادیق نادری از این حقوق در قوانین اساسی برخی کشورها، بررسی آن را لازم می‌کند. در ادامه، مصادیق حقوق فردی در قانون اساسی مطالعه و استثنای آن بیان می‌شود.

بررسی عبارت‌های دال بر دارندگان حق‌ها در اصل‌های مختلف فصل حقوق ملت مانند «یک‌یک افراد کشور» (اصل ۲۹)، «کسی» (اصل ۳۹) یا «هیچ ایرانی» (اصل ۴۱)، که غالباً دلالت بر عموم افراد دارند، نشان می‌دهد اکثر این حقوق حق‌هایی فردی است. علاوه بر اینکه در قوانین اساسی، مگر در موارد استثنا، اصولاً حقوق فردی بیان می‌شود. از نظر قانون اساسی، نمی‌توان فقط قدرمقیّن از حقوق مدنی و سیاسی را فردی دانست. اصل ۲۰، مجموعه‌ای از حق‌ها را، از جمله حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، برای همه افراد ملت دانسته است که اصل را بر فردی بودن آنها قرار می‌دهد.

1. Development Rights
2. Intergenerational Rights
3. Solidarity Rights

۴. «هرکس مستحق نظامی اجتماعی و بین‌المللی است که حقوق و آزادی‌های مطرح‌شده در این اعلامیه بتواند در آن به صورت کامل اجرا شود.»

برای مثال، حق بر مسکن در اصل ۳۱ صراحتاً حقی فردی قلمداد شده است. با این حال، این حق در این اصل، برای هر «خانواده ایرانی» نیز به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، قانون اساسی برای خانواده نیز اصالت قائل شده و آن را نیز جدای از فرد دارای حق دانسته است. این امر از صدر اصل ۱۰ که خانواده را «واحد بنیادی جامعه اسلامی» دانسته و مقدمه قانون اساسی ذیل عنوان «زن در قانون اساسی» نیز قابل برداشت است. طرفه آنکه اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸م در بند ۳ ماده ۱۶^(۱) و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶م در بند ۱ ماده ۲۳، در عبارت‌هایی مشابه، خانواده را «واحد طبیعی و بنیادی جامعه و مستحق حمایت از سوی جامعه و دولت» دانسته و بند ۱ ماده ۱۰^(۲) میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶م نیز تعبیری مشابه با آن بیان داشته است. برخی مبتنی بر این مواد، از حق‌های خانواده (Burchill, 2013: 219) و به‌خصوص حق خانواده بر حمایت از جانب دولت (Eide, 1996: 29) سخن گفته‌اند. با این حال، معتقد شدن به چنین حقی در این اسناد آسان نیست. اگرچه دو ماده نخست صراحتاً از استحقاق خانواده سخن گفته‌اند، مورد اخیر چنین صراحتی ندارد، بلکه می‌توان آن را توضیحی برای دو ماده پیشین دانست. ماده اخیر حمایت و مساعدت از خانواده را به‌خصوص در تشکیل و نیز در مسؤولیت آن در مراقبت و آموزش فرزندان دانسته است. طبیعی است که منفعت حاصل از تشکیل خانواده متعلق به هر یک از دو زوج است و پیش از آن اساساً خانواده‌ای نیست. سایر حمایت‌ها نیز بنابر این ماده، با هدف حمایت از فرزندان و شاید دیگر افراد خانواده صورت می‌گیرد. بنابراین، این حق در نهایت، به حقوق فردی تنزل می‌یابد. این در حالی است که اصل ۳۱ صراحتاً حق خانواده را در کنار حقوق فردی به‌کار برده است و می‌توان آن را استثنایی بر حقوق فردی در قانون اساسی دانست^(۳).

۱. «۱- خانواده واحد گروهی طبیعی و بنیادین جامعه است و مستحق حمایت از طریق جامعه و دولت می‌باشد ...».

۲. «دولت‌های عضو میثاق حاضر مقرر می‌دارند که: (۱) بالاترین حمایت و مساعدت ممکن می‌بایست برای برای خانواده، که واحد گروهی طبیعی و بنیادی جامعه است، به رسمیت شناخته شود، به‌خصوص برای تأسیس آن و زمانی که مسؤول مراقبت و آموزش کودک خود است ...».

۳. اگرچه بند ۱ ماده ۲۵ اعلامیه که از حق بر مسکن سخن می‌گوید، مانند اصل ۳۱ از خانواده سخن

دیگر حقی که در قانون اساسی می‌توان غیرفردی دانست، حقی است که برای «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی» در صدر اصل ۲۶ شناخته شده است. حامل این حق از یک منظر جمع یا گروه است و از منظر دیگر، موجودی غیرانسانی؛ چه اینکه از نظر فلسفی، در امکان دارا شدن حق از سوی اشخاص حقوقی و اعتباری تردید است (Wellman, 2001: 1502 و راسخ، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۶۹) و در هر صورت، چیزی غیر از حقوق فردی است، مگر آنکه مبتنی بر برخی نظرات پیش‌گفته، حقوق گروهی را به حقوق فردی اعضای این سازمان‌ها بازگردانیم. شورای نگهبان در نظری در اعلام مغایرت یکی از مصوبات مجلس در رابطه با جواز تشکیل و تأسیس انجمن‌های صنفی و اسلامی به صورت سلسله‌مراتبی^(۱)، به اصل ۲۶ استناد کرده و این اصل را انحصاراً در مقام بیان آزادی‌های فرد و حقوق مردم، و نه جمعیت‌ها و انجمن‌ها، دانسته است^(۲). این در حالی است که این اصل صراحت در گروهی بودن این حق دارد. ضمن اینکه می‌توان در تفسیری دیگر، بازگشت چنین حقی را نیز برای افراد دانست. وانگهی، عبارت ابتدای اصل از چنان کلیتی برخوردار است که همه انواع آزادی‌های مربوط به این



گفته، ولی صراحتاً در ابتدای اصل، حامل آن را «هرکس» دانسته است.

۱. تبصره ۱ ماده ۱۳۱- انجمن‌های اسلامی می‌توانند به منظور هماهنگی در انجام وظایف و شیوه‌های تبلیغی نسبت به تأسیس کانون‌های هماهنگی انجمن‌های اسلامی در سطح استان‌ها و کانون عالی هماهنگی انجمن‌های اسلامی در کل کشور اقدام نمایند.

تبصره ۱ ماده ۱۳۲- به منظور هماهنگی در انجام وظایف محوله و قانونی، انجمن‌های صنفی می‌توانند نسبت به تشکیل کانون انجمن‌های صنفی در استان و کانون عالی انجمن‌های صنفی در کل کشور اقدام نمایند.

۲. اظهار نظر شماره ۹۸۵۵ مورخ ۱۳۶۶/۹/۱۹ شورای نگهبان در خصوص لایحه کار مصوب هجدهم تیرماه ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی:

در تبصره ۱ ماده ۱۳۱ و تبصره ۱ ماده ۱۳۲، نظر به اینکه آنچه از اصل ۲۶ قانون اساسی استفاده می‌شود، آزادی فعالیت‌های گروهی و جمعی به صورت تشکل افراد است و شامل فعالیت‌های جمعی جمعیت‌ها و انجمن‌ها نمی‌شود و چون این اصل مربوط به حقوق مردم است و اکتفای قانون اساسی، به اینکه در مقام بیان بوده است، به این مقدار ظاهر در حصر است. بنابراین، تشکیل انجمن‌ها و هیأت‌ها از طریق سلسله مراتب به طور صعودی مغایر با قانون اساسی است.

سازمان‌ها، از جمله داشتن سلسله مراتب را شامل شود.

حقوق فرهنگی مذکور در اصل‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۵ را، چه حقی از نسل دوم یا نسل سوم به‌شمار آوریم، می‌توان به‌ترتیب برای اقلیت‌های مذهبی، دینی و زبانی به‌حساب آورد و از زمره حقوق فردی خارج دانست؛ هرچند که در اصل ۱۳، تنها «اقلیت‌های دینی» به‌صراحت به‌عنوان دارنده آن حق شناخته شده است.

حق بر محیط زیست سالم یکی از حقوق جمعی نسل سوم است که در قوانین اساسی بسیاری از کشورها وارد شده است. اصل ۵۰ قانون اساسی، «حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی» تلقی کرده و در انتها، به ممنوعیت «فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند» حکم داده است. اگرچه این اصل در فصل اقتصاد و امور مالی، صراحتی در حق بر محیط زیست سالم ندارد، ولی می‌توان آن را به‌دلیل تکلیفی که بر دولت بار می‌کند، حق دانست. «نسل امروز و نسل‌های بعد» همان حاملان این حق جمعی هستند.

در عنوان فصل پنجم قانون اساسی، از حقی به نام حق حاکمیت ملت نام‌برده شده و اصل ۵۶ به توضیح آن پرداخته است. این حق متناظر با حق تعیین سرنوشت^(۱) در اسناد بین‌المللی است که به‌خصوص در ماده ۱ هر دو میثاق^(۲) و قوانین اساسی بسیاری از کشورها از آن یاد شده و مشترک بین تمامی نسل‌های حقوق بشر است. جنبه داخلی این حق، حقوق مردمان برای دنبال کردن آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون دخالت خارجی و مرتبط با حق هر شهروند به مشارکت در هدایت کارهای عمومی است و جنبه خارجی آن، دلالت بر حق تعیین آزادانه وضعیت سیاسی مردمان و جایگاهشان در جامعه بین‌المللی مبتنی بر اصل حقوق برابر دارد که در آزادی از استعمار و قرار نگرستن تحت انقیاد، سلطه و استثمار جلوه‌گر می‌شود (Committee on the Elimination of Racial Discrimination, 1996: para 4). این حق در حقوق داخلی، بیشتر و نه همواره، حقی فردی قلمداد می‌شود که ریشه در خودمختاری

1. Right to self-determination

۲. همه مردمان حق تعیین سرنوشت دارند. آنها از طریق آن حق، آزادانه وضعیت سیاسی‌شان را تعیین می‌کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را دنبال می‌کنند.

فرد و اراده مستقل او دارد، ولی در اسناد بین‌المللی، گرایش به جمعی دانستن آن، به‌خصوص به‌دلیل کارکردی که به‌عنوان یک اصل در نظام حقوق بین‌الملل دارد، بیشتر است؛ مگر آنکه بنابر اعتقاد برخی، به‌دلیل ضرری که افراد در صورت نقض این حق متحمل می‌شوند، آن را به افراد نیز منتسب بدانیم. (Lawson & Bertucci, 1996: 1334)

قانون اساسی این حق را حقی الهی و حقی خداداد دانسته است. این دو وصف دال بر ویژگی مربوط به خود حق است و ارتباطی با دارنده آن ندارد. از یک منظر، می‌توان تمامی حقوق مطرح‌شده در قانون اساسی را الهی و خداداد قلمداد کرد. بند ۱ اصل ۲ و اصل ۴ در خصوص توحید تشریعی است که نتیجه آن تشریع تمامی حقوق و تکالیف از سوی خداست. بنابر این نظر، این دو قید برای این حق توضیحی و نه احترازی است و دیگر حقوق اساسی در قانون اساسی نیز خداداد و الهی خواهد بود. در نظری دیگر، می‌توان این دو قید را احترازی دانست. در این صورت، مفاد این اصل برگرفته از آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره^(۱) است که به خلافت الهی انسان اشاره داشته و خدا را «جاعل» آن، یعنی اعتبارکننده آن دانسته؛ هرچند که از خلافت تعبیر به حق نکرده است. به‌دلیل اصل بر احترازی بودن قیدها، نظر اخیر صحیح‌تر می‌نمایاند.

سید محمدباقر صدر از آیه یادشده و برخی دیگر از آیات^(۲)، خلافت و جانشینی جماعت انسانی را برداشت و حاکمیت سیاسی را از فروعات این خلافت عامه قلمداد کرده است؛ جماعت دارای صلاحیتی که از محدوده اوامر مستخلف‌علیه خارج نشود و در محدوده خاصی مطابق با اراده الهی سرنوشت خود را تعیین کند (صدر، ۱۴۰۳ق: ۱۳۲). با توجه به معدود آثار تألیفی پیش از تدوین قانون اساسی در این زمینه، احتمال قوی وجود دارد که این اصل متأثر از اندیشه‌های او تدوین شده باشد^(۳). از بیان او

۱. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (و یاد کن زمانی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم. عرض کردند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی کند، در حالی که ما تسبیح تو می‌گوییم و مشغول حمد تو هستیم. فرمود: من آنچه را نمی‌دانید، می‌دانم.)

۲. مانند آیه ۷۲ سوره مبارکه احزاب

۳. تأثیر افکار سید محمدباقر صدر بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مستندات زیادی دارد و بسیاری به آن اذعان کرده‌اند (برای نمونه، نک: الفضلی، ۲۰۰۰م: ۳۳۸ و Mallat, 1993: 61).

روشن است که خلافت الهی، تعلق به جماعت بشری و نه یک فرد خاص دارد؛ از این رو، اگر بر آن عنوان حق را اطلاق کنیم، آنگاه باید آن را حقی جمعی به شمار آوریم. ظاهر اصل ۵۶ بین فردی یا جمعی دانستن این حق مردد است؛ به نحوی که در آغاز، آن را حق انسان دانسته و در پایان، مطابق با عنوان فصل، آن را برای ملت اعتبار کرده است. هرچند واژه انسان به صورت اسم جنس به کار رفته و با «هر انسان» متفاوت است، ولی به هر حال، دلالت بر جمیع افراد انسانی و نه جمع آنها دارد. حق تعیین سرنوشت در جاهای دیگر قانون اساسی نیز به عنوان حق فردی در نظر گرفته شده است. در مقدمه قانون اساسی، دو مرتبه به این مسأله اشاره شده و بند ۸ اصل ۳ آن را برای عامه مردم که همان تک تک افراد است به رسمیت شناخته است. بنابراین، این حق در قانون اساسی، هم به عنوان حقی فردی و هم به عنوان حقی جمعی پذیرفته شده و آنچه در عنوان فصل پنجم و انتهای آن آمده، حق جمعی دیگری است که از شمول حقوق فردی در قانون اساسی خارج است.

۱-۲-۵. حقوق اجتماعی (اصل ۱۵۶)

حقوق اجتماعی در اصل ۱۵۶ در کنار حقوق فردی به کار رفته و قوه قضاییه پشتیبان آن دانسته شده است. در مورد معنای این حقوق در این اصل، چند فرض قابل طرح و بررسی است. فرض نخست هم معنی بودن آن با حقوق اجتماعی در اصل ۲۰، یعنی همان معنای خاص آن در فرهنگ علمی است. طبیعی است که اصل، بر هم معنی بودن یک اصطلاح در اصل‌های مختلف است، ولی مسأله در تناسب معنایی بین این عبارت با اصطلاح حقوق فردی است که در کنار آن ذکر شده است. حقوق فردی مدلول خود را از حیث دارندگان از دیگر حق‌ها جدا می‌کند، در حالی که قید اجتماعی برای حقوق، آنها را از حیث برخی ویژگی‌ها، از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متمایز می‌کند. بنابراین، هم عرض قرار گرفتن این دو دسته حق در این معانی وجهی ندارد. همچنین، فرض به کار رفتن حقوق اجتماعی در معنای عام که شامل حقوق اقتصادی و حقوق اجتماعی در معنای خاص می‌شود، با همان مشکل فرض نخست روبه‌رو است.

برخی در تعاقب این دو دسته حق در کنار هم در قوانین ایران، حقوق فردی را حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اجتماعی را در معنای تخصصی آن دانسته‌اند

(سلطانی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). اگر منظور حقوق اجتماعی در معنای عام آن باشد، این فرض همان فرض دوم است، با این تفاوت که حقوق فردی منحصر در حقوق مدنی و سیاسی شده است. بنابر این فرض، قانونگذار اساسی به دنبال بیان حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی در معنای خاص آن بوده و برای حقوق دسته اول از اصطلاح حقوق فردی استفاده کرده و برای دو دسته دیگر، اصطلاح حقوق اجتماعی را در معنای عام آن به کار برده است. به بیانی دیگر، برای حقوق مدنی و سیاسی اصطلاحی را استفاده کرده که آنها را از حیث حاملان مشخص می‌کند، ولی برای دو دسته دیگر، اصطلاحی را که اشاره به ویژگی‌های خود آن حقوق دارد به کار برده و از این طریق، تمامی حقوق نسل اول و دوم را بیان کرده است. البته، این تقسیم زمانی منطقی خواهد بود که تنها حقوق مدنی و سیاسی را فردی بدانیم و حقوق اجتماعی را حق‌هایی جمعی قلمداد کنیم. این در حالی است که گفته شد، قانون اساسی، برخی حقوق اجتماعی مانند حق بر مسکن را در اصل ۳۱، صراحتاً حق فردی دانسته است. بنابراین، با این مثال نقض، بطلان این نظر واضح است.

فرض چهارم آنکه حقوق فردی را در معنای رایج و پیشینی خود در نظر بگیریم و حقوق اجتماعی را به معنای حقوق جمعی در معنای تخصصی آن فرض کنیم؛ به خصوص آنکه دو وصف اجتماعی و جمعی در زبان فارسی از نظر واژگانی تا حدودی شبیه به هم و هم‌خانواده می‌باشند. بر این اساس، این دو دسته حقوق در این اصل، با ملاک فرد یا جمع بودن حامل آن، تقسیمی منطقی را به وجود آورده‌اند.

فرض دیگر آنکه حقوق اجتماعی، حقوقی است که برای افراد یا برای جمعی در اجتماع فرض می‌شود. به عبارت دیگر، وصف اجتماعی برای این حقوق بیانگر ظرف تحقق آن است. با این حال، مشکل آن است که در این صورت، حقوق فردی مفهومی خالی از معنا خواهد شد؛ چرا که تمامی حقوق تنها در ظرف اجتماع و در مقابل تکلیف دیگر افراد جامعه قابل فرض است. از همین رو، برخی برای تبیین آن، ترکیب بدیعی تولید کرده‌اند و از این طریق، بین حقوق فردی و حقوق فردگرایانه^(۱) تفکیک قائل شده و اولی را پذیرفته و دومی را بی‌معنا دانسته‌اند، زیرا هر حق فردی دلالت بر نوعی از ارتباط بین هر موجود انسانی با دیگر موجودات و نیز بین او با دولت دارد و

از این حیث، به رغم فردی بودن فردگرایانه نیست (Raes, 2002: 50).

ششمین فرض با بررسی پیشینه این عبارت در حقوق ایران مطرح می‌شود. این عبارت پیش از تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، و حتی بیش از تدوین اسناد بین‌المللی حقوق بشری عام، در قوانین متعددی به کار رفته است. ماده ۱۵ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۰۴/۱۰/۲۳ و ۱۳۰۴/۱۱/۷ کمیسیون عدلیه، در این باره می‌گوید: «محرومیت از حقوق اجتماعی مستلزم عواقب ذیل است: ۱- محرومیت از استخدام دولتی و استعمال نشان‌های دولتی. ۲- محرومیت از حق انتخاب کردن و منتخب شدن خواه در مجالس مقننه و خواه در مؤسسه و انجمن‌های اجتماعی از قبیل انجمن‌های ایالاتی و ولایاتی و بلدی و غیره. ۳- محرومیت از عضویت هیأت منصفه و شغل مدیری و معلمی در مدارس و روزنامه‌نویسی و مصدقی و حکم یا شاهد تحقیق شدن.» چنانکه واضح است، بیشتر مصادیق ذکر شده مربوط به آزادی شغل به- عنوان حقی مدنی است و نه حق بر شغل؛ از این رو، مشمول حقوق اجتماعی در معنای عام تخصصی هم نمی‌شود. همچنین، حق انتخاب کردن و منتخب شدن هم حقی سیاسی است. بنابراین، این عبارت در این موارد معنای مستقل دیگری دارد. می- توان حقوق اجتماعی در اصل ۱۵۶ را هم معنا با آن در نظر گرفت؛ با این حال، مشکل آن است که ضابطه‌ای برای تعیین گستره مفهومی و مصداقی آن نیست؛ چه اینکه قانونگذار نیز در دوره‌های قبل و بعد از تدوین قانون اساسی، مصادیقی را از این حقوق کاسته یا بدان افزوده است^(۱).

از بین فرض‌های پیش‌گفته در مورد معنای حقوق اجتماعی در اصل ۱۵۶، تنها فرض چهارم است که دلیلی بر رد آن نیست، هرچند دلیل ایجابی نیز در اثبات آن، جز آنچه به روش سبر و تقسیم بیان شد، وجود ندارد. در صورت پذیرش این فرض، تکلیف قوه قضاییه که از طریق رسیدگی قضایی به تضمین آنها می‌پردازد، در رسیدگی به نقض حقوق جمعی، با توجه به برخی مصادیق آن که پیش از این آمد، بسیار سنگین خواهد بود.

۱. برای نمونه، در تبصره ۲ ماده ۱۵ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۵۲/۳/۷ مجلس سنا، برخی مشاغل دیگر بدان‌ها افزوده شده است. با این حال، همواره این مصادیق محدود به آزادی انتخاب برخی شغل‌ها و مشارکت سیاسی بوده است.

در پایان اینکه در نظرات شورای نگهبان نیز می‌توان به کار رفتن حقوق اجتماعی را در کنار حقوق فردی شاهد بود. در نظر شماره ۴۰۴۱ مورخ ۱۳۶۴/۵/۱ که پیش از این نیز بدان اشاره شد، مستند به بند ۷ اصل ۳ و اصل ۲۰، حق مسافرت و آزادی سفر از جمله حقوق مسلم فردی و اجتماعی قلمداد شده است. هرچند فرض فردی و جمعی دانستن حقی مانند تعیین سرنوشت قابل تصور است، ولی جمعی دانستن حق مذکور در نظر شورا بسیار دشوار می‌نماید، ولی از فرض به کار رفتن حقوق اجتماعی در معنای تخصصی موجه‌تر است.

۱-۲-۶. حقوق مردم

در مقدمه قانون اساسی، «مسأله قضا در پاسداری از "حقوق مردم" در خط حرکت اسلامی، به‌منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی» امری حیاتی دانسته شده است. بنابر اصل ۱۷۳، «به‌منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر رییس قوه قضاییه تأسیس می‌گردد.» اصطلاح شناخته‌شده «حقوق الناس» را در زبان تخصصی دانش فقه، می‌توان برگردان عربی حقوق مردم دانست. حق الناس در فقه در کنار حق الله به کار می‌رود و گاه از آن به «حقوق آدمیین» تعبیر می‌شود. اضافه حق به مردم در این اصطلاح، اضافه حق به ذی حق و اضافه ملکیه دانسته شده است. مردم در این معنا، نه به معنای حیثیتی عمومی، بلکه به معنای آحاد مردم قلمداد شده‌اند. در مقابل، حق الله شامل آنچه از جانب خداوند برای جریان ضوابط دینی در جامعه واجب شده است، می‌شود و کنایه از «حق دین الله» است که از آن به حیثیت عمومی در جامعه دینی تعبیر کرده‌اند. در تعاریف دیگر از این حقوق که بیشتر متمرکز بر خود حق‌ها و نه حاملان آن شده‌اند، این حقوق را حق‌هایی دانسته‌اند که شرعاً، اختصاص اعتباری به مردم دارد و حقوق الله را در معنای مقابل این حقوق، شامل فعل یا ترک فعلی که خدای تعالی آنها را نه به لحاظ رعایت حق الناس [که در این صورت، هم معنی با حقوق الله در معنای عام آن باشد] بلکه به لحاظ مصالح و مفاسدی که ملاک احکام شرعی مولوی است، اراده کرده دانسته‌اند (مؤمن قمی، ۱۴۲۲ ق: ۶۱۹). در تعریفی دیگر، آن را شامل هر فعل و قولی که تحقق خارجی آن سبب ثبوت حقی دنیایی یا آخرتی برای مردم می‌شود

دانسته و حقوق الله را هر آنچه ثبوتش موجب ثبوت حقی برای خدا می شود دانسته اند و اضافه خدا یا مردم را بر این حقوق، از باب اطلاق مسبب بر سبب به حساب آورده اند (مشکینی، بی تا: ۲۱۵). بنابراین، اولاً حامل این حقوق ناس است و ثانیاً این حقوق حق هایی برای افراد است و نه برای جمع آنها. همچنین، به رغم گسترده بودن قلمرو معنایی دو واژه ناس یا آدمیین، نمی توان به سادگی این حقوق را برای همه افراد بشر فارغ از دین و مذهب آنها فرض کرد.

مصادیق حقوق الناس شامل حق هایی است که به یکی از طرفین در موضوعات طلاق، نسب، قرض، عقود معاوضی، عیوب زنان، ولادت، رؤیت ماه، وکالت، وصیت و مانند آن مربوط می شود و در مقابل آن، حق الله بوده که شامل مواردی چون زنا، لواط و مساحقه است. برخی موضوعات مانند سرقت، قذف، قصاص، بلوغ، عده، جرح، زکات، خمس، کفارات و نذور، هر دو حق را شامل می شود و البته، برخی از این مصادیق از حیث تعلق به هریک از این سه دسته، بین فقها اختلافی است (برای نمونه، نک: عاملی شهید اول، ۱۴۱۰ق: ۹۷ و نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱: ۱۵۸). این دسته بندی در کتاب قضا و شهادت کارکرد ویژه ای دارد و آثار متعددی در نحوه رسیدگی به دعاوی مربوط به هریک بر آن بار است.

به نظر می رسد، حداقل آن است که بخشی از مصادیق حقوق الناس، به خصوص از آن حیث که می توان بسیاری دیگر از مصادیق حقوق مالی و غیرمالی را نیز در آن گنجانید، داخل در حقوق مردم مندرج در اصل ۱۷۳ می شود و این دو مفهوم در بخشی از مصادیق با هم منطبقند. با این حال، همانطور که در مورد آن گفته شده است، ضمن اینکه به مفهوم غربی حق ارتباطی ندارند، به دلیل وجود برخی ادله دینی، تکلیف فرد را نسبت به خدا یا فرد دیگر بیان می کنند و تأکید این حقوق و منشأ اعتبار آنها به عنوان حق، تعیین آن تکالیف است (لنگهاوزن، ۱۳۷۹: ۱۳۷ و ۱۴۵). همچنین، حقوق مردم در این اصل تنها محدود به حق هایی است که یک طرف آن مردم و طرف دیگر «مأمورین یا واحدها یا آیین نامه های دولتی» است، در حالی که حقوق الناس اینگونه نیست و متعهد در مقابل آن اعم از دولت است. بنابراین، حقوق مردم در این اصل، نمی تواند همان حقوق الناس باشد.

ممکن است حقوق مردم در این اصل در معنای تخصصی خود به کار رفته باشد.

لازم است ابتدا مردم به عنوان دارندگان این حقوق در ادبیات تخصصی شناخته شود. واژه مردم^(۱) معمولاً در علوم سیاسی، در مقابل واژه ملت قرار می گیرد. برای مثال، از حاکمیت مردم^(۲) در مقابل حاکمیت ملت^(۳) سخن گفته می شود. بر مبنای این دوگانگی، مراد از مردم تک تک افراد جامعه و مراد از ملت شخصیت حقوقی مستقل و اصلی است که از جمع بین افراد تشکیل می شود. در برخی از اسناد حقوق داخلی کشورها مانند منشور حقوق آمریکا، حاملان بسیاری از حقوق، مردم دانسته شده است^(۴). تا پیش از این، در نظام حقوق اساسی ایالات متحده آمریکا، حقوقی که حاملان آن مردم در نظر گرفته شده است، با تفسیری موسع شامل تمامی افراد ساکن در آن کشور اعم از تبعه و غیرتبعه و حتی اتباع غیرقانونی می شد که البته، در سالیان اخیر تغییراتی در تفسیر دادگاه عالی فدرال از مواد این منشور داده شده است^(۵). به هر حال، اصطلاح حقوق مردم در حقوق داخلی، چه در معنای اتباع یک کشور و چه در معنای عموم ساکنان آن، حق هایی فردی است.

این اصطلاح پس از آن، در حقوق بین الملل نیز به کار رفته است. برای مثال، دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشورتی^(۶) خود، از اصل تعیین سرنوشت به عنوان حق مردمان^(۷) یاد کرده است^(۸). در این معنا، مردم را متفاوت با ملت و آن را نوع خاصی از جامعه انسانی دانسته اند که در خواسته ای مشترک برای تأسیس موجودیتی که قابلیت ایفای نقش را برای تضمین آینده ای مشترک دارد، مشارکت می کند^(۹). این اصطلاح از نظر معنایی در قرن بیستم و با تصویب منشور آفریقایی حقوق بشر و مردمان^(۱۰) ۱۹۸۹م

1. People

2. Sovereignty of People/ Popular Sovereignty

3. Sovereignty of Nation

۴. برای نمونه، نک: مواد ۱، ۲ و ۴ قانون اساسی آمریکا.

۵. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م، این برداشت از مواد منشور حقوق آمریکا تغییر یافته و دادگاه عالی فدرال حاملان بسیاری از این حقوق را محدود به شهروندان آمریکا کرده است.

6. Advisory Opinion

7. Rights of Peoples

۸. در این رابطه، نک: نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در سند زیر:

Advisory Opinion, 1.C.J. Reports 1975, p 35.

۹. برای دیدن این تعریف، نک به سند زیر:

Epiell, United Nations, E/CH.4/Sub.2/405/Rev.1, 1980, para 56: p 9

10. African Charter on Human and Peoples' Rights (Banjul Charter)

تغییراتی یافته است. در متن سند، از حقوق مردمان تعریفی داده نشده، ولی تقابل آن با حقوق بشر در عنوان آن، بیانگر جمعی بودن آن است. این موضوع که در مقدمه آن هم بدان اشاره شده، ملهم از سنت‌های تاریخی و تمدن آفریقایی دانسته شده و نشان‌گر گرایش سستی آنها به جمع‌گرایی در مقابل فردگرایی است. برخی بعد از رد معانی فردی که در بند پیشین بیان کردیم، برای این عبارت و نیز معنای اخیر که آن را هم معنی با حقوق گروه‌های قومی^(۱) دانسته‌اند، معنای چهارمی را مبتنی بر مقدمه منشور محتمل دانسته و آن عبارت است از حقوقی که تنها به موجودیت‌هایی که تحت سلطه استعماری و نژادی قرار دارند، اختصاص دارد. با این حال، این نظر نیز به دلیل معانی متفاوت دیگری که از اصطلاح مردم در مقدمه و در دیگر بخش‌های مؤثر این منشور برداشت می‌شود، مردود و همان معنای سوم تقویت شده است (Ouguergouz, 2003: 207). به هر حال، اصطلاح حقوق مردم در حقوق بین‌الملل در هریک از دو معنای یادشده یا دیگر معنای قابل فرض، مانند اصطلاح حقوق ملت در معنای تخصصی آن، حق‌هایی جمعی است. در مورد امکان دادرخواهی در قبال نقض حقوق جمعی از سوی لیبرال‌ها تردیدهای جدی وجود دارد (For instance: McDonald, 1991: 228).

واژه «مردم» و به تبع تعبیر حقوق مردم، در ادبیات تخصصی، معنای واحدی ندارد و به خصوص از نظر فردی یا جمعی بودن مشخص نیست. در زبان فارسی نیز برای واژه مردم معانی مانند آدمی، انس، انسان، شخص، بشر، آدمی‌زاده؛ خلاق، افراد، اشخاص، آدمی‌زادگان؛ اهالی، سکنه؛ عامه، تن، کس، نفس؛ جماعت، قبیله (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۲: ۱۸۲۲۴ تا ۱۸۲۲۶)، انسان‌ها و آدمیان؛ کسانی که در یک مکان اقامت دارند؛ انسان‌هایی که دارای ویژگی یا ویژگی‌های مشترکی هستند (عمید، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۶۶۴ و نیز نک: معین، ۱۳۶۳، ج ۳: ۴۰۰۳)، بیان شده است. در بین این معانی، می‌توان از یک‌سو، معنای فردی اعم از همه انسان‌ها یا ساکنان منطقه‌ای خاص را دید و از سوی دیگر، معانی جمعی مانند جماعت و قبیله. بنابراین، در معنای عمومی این واژه نیز با همان مشکل چندمعنایی روبه‌رویم.

بنابر چند دلیل، می‌بایست معنای این اصطلاح را در قانون اساسی، منحصر در دو معنای فردی ذکر شده برای آن، و نه معانی جمعی، کنیم. دلیل نخست آنکه این عبارت

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان سند حقوقی داخلی، و نه در اسناد بین‌المللی، استفاده شده و در این اسناد، برخلاف اسناد بین‌المللی، این حقوق بیشتر در معنای فردی به کار رفته است. دلیل دیگر آنکه ذکر مفهوم کلی و مجمل حقوق مردم بدون بیان مصادیق، ناگزیر پیش و بیش از هر جا، جستجوی معنای آن را در خود قانون اساسی لازم می‌کند و اصل‌های فصل سوم و دیگر اصل‌های دربردارنده برخی حقوق در قانون اساسی، جز در موارد استثنا، حق‌های فردی را برشمرده است. سومین دلیل آنکه احتمال دادخواهی از معدود حقوق جمعی در قانون اساسی، مانند حق حاکمیت ملت دشوار به نظر می‌رسد، این در حالی است که اصل ۱۷۳ حقوق مردم را حقوقی قابل دادخواهی دانسته است. همچنین، مفهوم مردم در برخی دیگر از اصل‌های قانون اساسی مانند اصل ۱۵ که زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران را فارسی دانسته یا اصل ۱۹ که مردم ایران را از هر قوم و قبیله دارای حقوق مساوی می‌داند، و به وضوح به معنای مجموعه‌ای افراد به کار رفته، مؤید همین نظر است.

برای تعیین دقیق‌تر معنای حقوق مردم، لازم است شمول آن از نظر دلالت بر شهروندان یا تمامی ساکنان کشور ایران نیز بررسی شود. پیش از این به گستره واژه مردم در منشور حقوق بشر آمریکا، هم از نظر ظاهر و هم در رویه قضایی، اشاره شد. همچنین، گفته شد که فصل سوم قانون اساسی حقوق ذکر شده را، به دلالت عنوان فصل، تنها برای ایرانیان در نظر گرفته است. از این رو، می‌توان در حکمی کلی ادعا کرد که قانونگذار اساسی تنها به دنبال تضمین حقوق شهروندان بوده است، مگر آنکه صریحاً برخی حقوق را برای خارجیان در نظر گرفته باشد. مذاکرات برخی نمایندگان مجلس بررسی نهایی نیز مؤید این نظر است (برای نمونه، نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، فارسی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۰۰)^(۱). بنابراین، واژه مردم در این اصل، علاوه بر دلالت بر تک‌تک افراد، همانی است که گاهی به صورت وصفی با عنوان مردم ایران، مردم عراق و مانند آن برای اشاره به اتباع هر کشور به کار برده می‌شود. توجه به دایره حاملان حق دادخواهی مصرح در اصل ۳۴ که اصل ۱۷۳ به دنبال تضمین نهادی آن است، تأییدی دیگر بر اختصاص حقوق در قانون

۱. این نماینده در رابطه با واژه مردم در بند ۱۵ اصل ۳ می‌گوید: «منظور از "مردم"، مردم ایران هستند و باید ذکر شود: "مردم ایران"»

اساسی به اتباع ایرانی است؛ چرا که این حق را برای «هر فرد ایرانی» دانسته است. با این حال، این امر منافاتی با شناسایی این حقوق در قانون عادی برای بیگانگان ندارد. از اینجا، می‌توان به به‌گزینی مترجمان انگلیسی در ترجمه عنوان فصل سوم قانون اساسی به «Rights of People» اذعان کرد. ضمن اینکه می‌توان کاربرد حقوق مردم را در این معنا، در برخی نظرات شورای نگهبان نیز شاهد بود. برای مثال، این شورا در نظر شماره ۹۸۵۵ مورخ ۱۳۶۶/۹/۱۹، حقوق مذکور در اصل ۲۶ از فصل سوم را از حقوق مردم دانسته است.

قلمرو مفهوم مردم از نظر قابلیت اطلاق بر اشخاص حقوقی، علاوه بر اشخاص حقیقی، درخور بررسی است. به‌رغم اینکه ظاهر واژه مردم تنها دلالت بر اشخاص حقیقی دارد، ولی در قانون عادی^(۱) و رویه عملی، اشخاص حقوقی نیز برخوردار از حق دادخواهی در دیوان عدالت اداری شده‌اند؛ علاوه بر اینکه نمی‌توان مصلحت قائل شدن به چنین حقی را برای اشخاص اعتباری منکر شد و تفسیر موسع از آن نداشت. به فرض پذیرش این نظر، شمول واژه مردم در اصل ۱۷۳ بر نوع اشخاص حقوقی، از نظر خصوصی یا عمومی بودن، هم قابل بررسی است. دیوان عدالت اداری در رأی وحدت رویه به‌شماره دادنامه‌های ۳۷، ۳۸ و ۳۹ مورخ ۶۸/۷/۱۰، اصل ۱۷۳ را مستند نظر خود قرار داده و معتقد است: «با توجه به معنی لغوی و عرفی کلمه مردم، واحدهای دولتی از شمول مردم خارج و [مردم] به اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی اطلاق می‌شود ... شکایات و اعتراضات واحدهای دولتی در هیچ مورد قابل طرح و رسیدگی در شعب دیوان عدالت اداری نمی‌باشد ... (شماره ثبت روزنامه رسمی: ۱۳۰۱۶-۱۳۶۸/۷/۱۰)». این رأی به‌صورت ایجابی مردم را شامل اشخاص حقوق خصوصی دانسته، ولی به‌صورت سلبی، فقط واحدهای دولتی را از زمره آنها خارج کرده و متعرض دیگر اشخاص حقوقی حقوق عمومی، که دولتی نیستند، نشده است. نمونه بارز آن، مؤسسات عمومی غیردولتی است که آرای هیأت عمومی دیوان در خصوص آنها متفاوت بوده و در بیشتر موارد، آنها را از شمول مردم خارج دانسته

۱. بند ۱ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی عدالت اداری ۱۳۹۲: «ماده ۱۰- صلاحیت و حدود اختیارات دیوان به‌قرار زیر است: ۱) رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از ...».

است^(۱). به هر حال، قدر متیقن از واژه مردم در این اصل اشخاص حقیقی ایرانی است، ولی در مورد اشخاص حقوقی، اعم از خصوصی یا عمومی، چنانکه معمول است، می‌توان در قوانین عادی و رویه عملی، این حق را برای آنها در نظر گرفت.

تعیین مصادیق این حقوق نیز بی‌ارتباط با معنای آنها نیست. مصادیق آن را می‌توان با مصادیق دو دسته حقوق عمومی و حقوق خصوصی در معنای رومی سنجش و از این طریق، نسبت این مفاهیم را نیز در قانون اساسی کشف کرد. چون حقوق مردم در اصل ۱۷۳ تنها در رابطه با مردم در مقابل دولت (مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی) به کار رفته، بنابراین، حداقل شامل مصادیقی از حقوق عمومی که مربوط به حق‌های شهروندان در مقابل دولت است، می‌شود، ولی منحصر در حق‌های اساسی نخواهد بود و حقوق مطرح در قوانین عادی را نیز دربرمی‌گیرد.

۱-۲-۷. حقوق عامه

در بند ۲ اصل ۱۵۶، احیای حقوق عامه از وظایف قوه قضاییه دانسته شده است. این ترکیب در زبان تخصصی جدید متناظری ندارد. فهم ارتكازی اولیه از آن این است که دلالت مستقیمی بر دارندگان خود دارد.

این حقوق در معنای لفظی، می‌تواند حقوقی معنا شود که متعلق به عامه یا همه مردم است. بنابر این فرض، منظور از احیای حقوق عامه، جبران حقوق خصوصی و عمومی، برای عموم افراد یا آحاد آنهاست. این ترکیب در این معنا، از حیث تأکید بر شمول بر همه افراد، شبیه ترکیب «حق همگانی» در اصل ۲۹ خواهد بود. حق بر تأمین اجتماعی یکی از حقوق بشری است که در اصل مذکور، از آن به عنوان حقی همگانی یاد شده است. این نام‌گذاری، تنها تأکید بر لزوم تأمین این حق برای همه افراد است؛ چراکه همه حقوق اشاره شده در قانون اساسی برای همه افراد ملت است و همه در بهره‌مندی از آنها با هم برابرند.

اما می‌توان کاربرد این عبارت را در منابع فقهی نیز یافت. فقها این مفهوم را در کنار

۱. برای نمونه، نک: رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در مورد عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به شکایات بنیاد مستضعفان به شماره دادنامه ۱۶۵ مورخ ۱۳۷۴/۹/۱۱ یا رأی هیأت عمومی دیوان در خصوص شکایت جمعیت هلال احمر علیه واحدهای دولتی به شماره ۳ و ۲ مورخ ۱۳۷۶/۲/۲۰.

مفاهیم دیگری مانند حقوق خاصه استفاده کرده‌اند. این حقوق شامل حق‌های ناشی از اوقاف عامه، زکات، خمس، نذر، انواع حقوق متعلق به فقرا (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق: ۴۴)، انفال (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۶۵)، خیابان‌ها، مساجد، قبرستان‌ها، پادگان‌ها (حلی، ۱۳۸۸ق: ۴۰۵)، مدارس (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۲: ۵۵۹) و مانند آن می‌شود.

می‌توان ردپای این اصطلاح را در حقوق ایران نیز پیگیری کرد. ماده ۱۰۷ قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه، مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹ق کمیسیون عدلیه، در بیان مسئولیت ناشی از جرم عبارتی دارد که می‌تواند در معنای این اصطلاح در حقوق ایران، که تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز از آن متأثر بوده‌اند، مفید باشد. این ماده اظهار می‌دارد: «مسئولیتی که ناشی می‌شود از جرم دارای دو حیثیت است: یکی حیثیت شخصی و دیگری حیثیت عمومی. حیثیت شخصی در وقتی است که ضرر جرم یا تقصیر به شخص معین تعلق گیرد و حیثیت عمومی در موقعی است که ضرر راجع به حقوق عامه باشد. لہذا اداره مدعی‌های عمومی به حکم قانون برای حفظ حقوق عامه تأسیس می‌شود.» بدین صورت، دیده می‌شود که این اصطلاح با توسعه معنایی که در حقوق ایران نسبت به فقه یافته، از حقوق مالی فراتر رفته و بر منافع دیگری نیز که متعلق به عامه است، اطلاق شده است. این معنا را می‌توان همان حقوق‌الله در فقه دانست. به نظر می‌رسد، از بین سه فرض پیش گفته در مورد معنای این عبارت، فرض دوم، یعنی دلالتی که این عبارت در فقه دارد، صحیح‌تر است، زیرا دست کشیدن از معنای تخصصی و تن دادن به معنای لفظی، دست‌کم نیازمند قرینه‌هایی است که در این مورد یافت نمی‌شود.

برای تعیین جایگاه و وظایف قوه قضاییه در قانون اساسی از اصطلاح‌های حقوق مردم و حقوق عمومی نیز استفاده شده است که توضیح یکی آمد^(۱) و دیگری هم بیان خواهد شد.

۱. شورای نگهبان در برخی نظرات، حقوق مردم را هم معنا با حقوق عامه به کار برده است. به دلیل تعدد فروض ممکن برای معانی هریک، قضاوت در مورد معنای مدنظر این عبارت‌ها از سوی شورای نگهبان به خواننده واگذار می‌شود:

اظهارنظر شماره ۸۰/۲۱/۲۸۷۹ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲ شورای نگهبان در خصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۰/۹/۶ مجلس شورای اسلامی: «... ۲-۲ در ذیل تبصره (۱) ماده (۲۰) ... اطلاق رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی صرفاً در دادگاه کیفری استان چون در مواردی موجب تضییع حقوق مردم می‌شود، لذا خلاف موازین شرع و اصل ۱۵۶

۸-۲-۱. حقوق عمومی (اصل ۶۱)

اصل ۶۱ اعمال قوه قضاییه را از طریق دادگاه‌های دادگستری دانسته است که از جمله می‌بایست به «حفظ حقوق عمومی» پردازند. قاعدتاً، حقوق عمومی در اصل ۶۱ باید هم‌معنی با همین عبارت در اصل ۲۴ باشد، ولی وجهی بر انحصار این حقوق در این اصل، به چند مصداقی که در اصل ۲۴ برای آن مطرح شد، نیست.

نخستین فرض در مورد معنای این عبارت، به کار رفتن در معنای تخصصی آن در حقوق رومی است که پیش از این بیان شد. تعهد در مقابل حقوق عمومی شهروندان، منحصر در شاخه خاصی از حکومت نیست، بلکه هر سه قوه و تمام ارکان حکومت در حیطه صلاحیت‌های خود، در مقابل آنها تکلیف دارند. از آن جمله قوه قضاییه است که در این اصل و برخی دیگر از اصل‌ها، به تکلیف او در این خصوص اشاره شده است. بنابراین، قابل توجیه است که متناسب با تکلیف قوه قضاییه، از اصطلاحی استفاده کند که دلالت بر تکلیف دولت در مقابل شهروندان دارد.

ممکن است در رد نظر اخیر گفته شود که قوه قضاییه به‌رغم حفاظت از حقوق افراد در مقابل دولت از طریق نهادی چون دیوان عدالت اداری، صلاحیتش منحصر در حفاظت از این حقوق نیست، بلکه از طریق حل و فصل دعاوی، حافظ حقوق خصوصی افراد نیز هست. به عبارت دیگر، این قوه، هم به دعاوی بین اشخاص خصوصی از یکدیگر در رابطه با حقوق خصوصی آنها رسیدگی می‌کند و هم به حل و فصل دعاوی بین اشخاص حقوق خصوصی و دولت در رابطه با حقوق عمومی آنها می‌پردازد و اتفاقاً، تکلیف او به حفاظت از حقوق خصوصی قدمت بیشتری دارد. بنابراین، منحصر کردن معنای این حقوق به معنای تخصصی آن درست نیست.

پذیرش فرض دوم به‌آسانی ممکن نیست؛ چراکه خروج از معنای پیشینی یک اصطلاح نیازمند استدلال قوی‌تری است. اصل بر این است که محمول این عبارت‌ها همان معنای تخصصی آنهاست. تنها ایراد جدی مطرح شده آن است که اصطلاح حقوق



قانون اساسی شناخته شد. ... ۲۰۱- در تبصره (۴) ماده (۳) ارسال پرونده‌های موضوع صدر تبصره (۱) ماده (۴) جهت ادامه رسیدگی به دادگاه کیفری استان، اطلاق آن چون موجب تضییع حقوق مردم می‌گردد، لذا خلاف موازین شرع و بند (۲) اصل ۱۵۶ قانون اساسی شناخته شد. ...»

عمومی در معنای تخصصی، از حیث طرفین دعوا محدودیت ایجاد و تکلیف قوه قضاییه را منحصر به حقوق افراد علیه اجزای دولت می‌کند که این حصر موجه نیست. در پاسخ به این ایراد، نخست لازم است به تناسب بین حق‌هایی که از آنها سخن گفته می‌شود با طرف متعهد در مقابل آنها، یعنی قوه قضاییه، به عنوان یکی از قوای حکومتی، توجه شود. بهترین اصطلاح که بر این معنا دلالت کند، حقوق عمومی است. دوم آنکه بیان حق‌های عمومی و نام بردن از حقوق خصوصی را می‌توان به دلیل اهمیت مصادیق حقوق دسته نخست دانست که شامل بسیاری از حق‌های شهروندی که در قانون اساسی در فصل حقوق ملت درج شده است، می‌شود؛ چه اینکه ادعا بر پیوند این حقوق با کرامت انسانی است. این در حالی است که حقوق خصوصی شامل مصادیقی چون حق‌های شخصی^(۱) ناشی از قرارداد، ضمان قهری و مانند آن می‌شود. سومین نکته آنکه می‌توان مبتنی بر تعریف فرانسوی از حقوق خصوصی که به خصوص تنها بر مکلف نسبت به این حق‌ها در تعیین حدود آن تأکید می‌کند، بسیاری از مصادیق حقوق عمومی را در یک سطح حقی خصوصی نیز دانست. توضیح آنکه حقی مانند منع تجسس در اصل ۲۵، اگرچه در وهله نخست و در تمامی سطح‌ها برای دولت تکلیف ایجاد می‌کند، ولی منحصر در آن نیست و اشخاص خصوصی را نیز در مقابل این حق فرد متعهد می‌کند و از این رو، می‌توان آن را به اعتبار مکلف، حقی خصوصی نیز دانست. نکته دیگر آنکه حتی در صورت بسندگی به قدرمتیقن از مصادیق حق‌های خصوصی، می‌توان تکلیف قوه قضاییه را در مقابل آنها، از تکلیف نخست این قوه در این اصل، یعنی تکلیف به «حل و فصل دعاوی» برداشت کرد که به دلیل اهمیت کمتر تصریحی به آن نشده و از کلیات قابل فهم است. نکته پنجم و مبتنی بر نکات پیشین، توجه به سطح تعهد قوه قضاییه در مقابل حق‌های عمومی است. «حفظ» یا «حمایت»^(۲) از این حق‌ها، یکی از تعهدات سه‌گانه دولت‌ها در مقابل حقوق بشر و شهروندی است^(۳). این سطح از تعهد مرتبه‌ای بالاتر از

1. Personal Rights

2. Protect

۳. این تعهدات شامل تعهد به رعایت یا احترام (Obligation to Respect)، تعهد به حمایت (Obligation to Protect) و تعهد به اجرا (Obligation to Fulfill) می‌شود که حق‌های مختلف، متناسب با ماهیتشان، همه یا برخی از این سطوح را بر دوش دولت ایجاب می‌کنند. به صورت خلاصه، تعهد نخست موجب عدم دخالت دولت در تعرض به آزادی عمل افراد در مقابل این حقوق می‌شود.

تعهد به دخالت نکردن حکومت در حقوق و آزادی‌هاست، بلکه مستلزم دخالت او برای تضمین نقض نشدن حقوق افراد از سوی دیگر اشخاص و نهادهای خصوصی است (McBeth, 2009: 46). حکومت برای انجام این تکلیف، در مرحله نخست، در صورت مشاهده نشانه‌هایی بر احتمال نقض حق از سوی این اشخاص یا وجود وضعیتی که این احتمال خطر را افزایش می‌دهد، اقدام لازم برای مانع شدن از وقوع آن را انجام می‌دهد. در مرحله دوم، اگر این اقدامات با شکست مواجه شد و نقض حقوق به واسطه رفتار اشخاص غیردولتی محقق شد، منفعل عمل نمی‌کند و دادخواهی مؤثر را برای فردی که حشش نقض شده است، فراهم می‌کند تا تضمینی برای جبران حق او باشد. از سوی دیگر، گاهی خطاکار از طریق مجازات اداری یا جزایی تنبیه یا کیفر داده می‌شود (De Schutter, 2014: 427). بنابراین، کاملاً موجه است که اصل ۶۱، هم به دلیل شخص مکلف (یکی از ارکان حکومت) و به هم به دلیل نوع تکلیف او (تکلیف قضایی و تعهد به حفظ) و نیز به دلیل اهمیت حقوق عمومی، که حتی می‌توان مصادیق آن را در بخشی با مصادیق حقوق خصوصی منطبق دانست، این حق‌ها را در معنای تخصصی آن مراد کرده باشد. از این‌رو، نیاز به توسعه معنایی این اصطلاح و گسترش آن به حقوق خصوصی نیست، بلکه نوع تکلیف به‌نحوی است که مانع نقض حقوق عمومی و بسیاری از حق‌های خصوصی می‌شود. بنابراین، با توجه به معنای تخصصی حقوق عمومی، این اصطلاح از نظر مکلف در مقابل خود از دیگر حق‌ها متمایز شده است.

فرض سوم هم معنی بودن این عبارت با اصطلاح حقوق عامه در فقه است که از نظر واژگانی نیز به هم شبیهند. این معنا از حقوق عمومی، از سوی دیگر، با معنای تخصصی آن در حقوق عرفی، که پیش‌تر بیان شد، مشابهت دارد. همچنین، در فرهنگ حقوق ایران، که مؤثر بر فرهنگ تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بوده، هم دارای سابقه است. مواد ۱۲۲ و ۱۲۳ قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر

→

تعهد دوم، او را موظف به حمایت از آزادی عمل فرد در این حقوق، در مقابل دیگر اشخاص می‌کند و تعهد سوم که خود مرکب از دو تعهد تسهیل کردن (Obligation to Facilitate) و فراهم کردن (Obligation to Provide, Direct Provision) است، دولت را مکلف به اقداماتی ایجابی در راستای این دو هدف می‌کند (For instance: Eide, 2007: 100).

شرعیه و حکام صلحیه، که همان مصادیق مذکور در فقه را برای آن بر شمرده، روشنگر این مطلب است: «ماده ۱۲۲- مواردی را که مدعی عمومی باید دخالت در محاکمات حقوق نماید موارد ابلاغ گویند و در موارد مذکوره رییس محکمه مکلف است اوراق راجعه به دعوا را به مدعی عمومی آن محکمه قبل از استماع دعوا تبلیغ نماید. ماده ۱۲۳- موارد ابلاغ از قرار تفصیل است. اولاً- دعاوی راجعه به منافع عامه و حقوق عمومی مثل شارع عام و میاه و انهار و مراتع مباحه و امثال آنها ...».

فرض دوم مبتنی بر توسعه مفهومی است که در سالیان اخیر در مفاهیم حقوق و تعهدات ایجاد شده و بی شک تحمیل معنا بر لفظ است و نه مراد قانونگذار. وانگهی، فرض سوم نزدیک تر به معنای بومی است و تناسب بیشتری بین بندهای مختلف اصل برقرار می کند. از این رو، فرض اخیر صحیح تر به نظر می رسد.

بعد از توضیح بسیاری از حق های قانون اساسی از نظر ویژگی ها و حاملان آنها، مناسب است واژه «حقوق» مذکور در اصل ۲۲ را که به صورت مطلق آمده است، از نظر حدود معنایی در این قسمت بررسی کرد. پیش از آن، بیان این نکته مناسب است که این اصل مصونیت حقوق از تعرض را با تمام عموم و اطلاق آن در کنار مصونیت حیثیت، جان، مال، مسکن و شغل از تعرض ذکر کرده که همه خود مصادیقی از حق هستند و از این نظر قابل انتقاد است. در مورد معنای این حقوق باید گفت، از آنجا که قانون اساسی به عنوان قانونی حمایتی به صورت موسع به نفع شهروندان تفسیر می شود، آنها را می بایست بنابر ظاهر واژه، در معنای عام آن که شامل تمامی مصادیق حق های عمومی از نسل های مختلف و نیز حقوق خصوصی می شود، در نظر گرفت. همچنین، حامل آن را نیز می بایست مطلق افراد یا گروه ها و جمع ها قلمداد کرد. با این حال، اماراتی وجود دارد که ممکن است اطلاق و عموم این واژه را قید زند. این اصل این مصونیت را برای اشخاص در نظر گرفته است که شامل اشخاص حقیقی و حقوقی می شود. بنابراین، این حقوق اعم از حقوق فردی است و از نظر دارندگان تا جایی که امکان بهره مندی برای اشخاص حقوقی باشد، شامل آنها نیز می شود. نوع تکلیف در مقابل این حق ها تعرض نکردن به آنهاست. اینکه نقض این حقوق را با فعل دانسته، نشان می دهد تضمین آنها با ترک فعل است. حقوقی که با صرف ترک فعل تضمین می شوند، عمدتاً حقوق سلبی نسل اول مشتمل بر حق های مدنی و سیاسی است و

برای نمونه، نمی‌توان از تعرض به حق بر تأمین اجتماعی یا حق بر آموزش سخن گفت. همچنین، می‌توان مصادیقی از حقوق مدنی و سیاسی را که در اصول قانون اساسی ذکر نشده است، با رعایت احکام شرعی، داخل در آن دانست. بنابراین، باید گستره این حقوق را از نظر حاملان مطلق اشخاص و از نظر دلالت بر مصادیق شامل حقوق مدنی و سیاسی دانست.

۲- حق و حقوق در سایر معانی

در این بخش، معنای واژه حق در قانون اساسی در معانی غیر از معنای استحقاق برای افراد و جمعیت‌ها بررسی می‌شود. می‌توان این معانی را که بیشتر برگرفته از معنای عمومی واژه حق، و نه معنای اصطلاحی و تخصصی، است، به دو قسمت حق در مقابل باطل و حق در معنای صلاحیت تقسیم کرد که به ترتیب، مطالعه می‌شود.

۲-۱. حق در مقابل باطل

رکن اسلامیت نظام سیاسی اقتضائات بسیاری دارد که از آن جمله حاکم شدن دین بر تمامی نهادهای اجتماعی به‌خصوص سیاست است. این مطلب در مورد دین اسلام که ادعای جامعیت در تمامی زمینه‌ها دارد، به‌صورت پررنگ‌تری مطرح است. بنابراین، طبیعی است که بتوان در قانون اساسی ارزش‌گذاری بر بسیاری از حوزه‌های هنجاری عمومی مانند اقتصاد (برای نمونه نک: فصل چهارم قانون اساسی با عنوان «اقتصاد و امور مالی»، فرهنگ (بند ۱ اصل ۳) و حتی خانواده (اصل ۱۰) را شاهد بود و در پی آن، نقش دولت دینی را در آن مشاهده کرد^(۱). برخی عبارت‌ها و واژگان در قانون اساسی که در آن این ارزش‌گذاری در حوزه‌های مختلف نمایان است، عبارت است از «حکومت حق و عدل قرآن» (اصل ۱)، «فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» (بند ۱ اصل ۳)، «اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی» (بند ۱۲ اصل ۳)، «برادری اسلامی» (بند ۱۵ اصل ۳)، «تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلامی» (بند ۱۶ اصل ۳)، «حقوق و اخلاق

۱. در این زمینه، گسترده‌تر شدن حوزه عمومی نیز قابل توجه است. برای نمونه، گستره عمومی خانواده در مقابل خصوصی بودن آن، توسعه بیشتری می‌یابد.

اسلامی» (اصل ۱۰)، «اخلاق حسنه»، «قسط و عدل اسلامی» (اصل ۱۴)، «ضوابط اسلامی»، «قوانین اسلام» (اصل ۴۴)، «پاسدار حریم اسلام» (اصل ۶۷)، «پاسداری از احکام اسلام» (اصل ۹۱)، «پاسدار مذهب رسمی»، «ترویج دین و اخلاق»، «پشتیبانی از حق و گسترش عدالت» (اصل ۱۲۱) و «حکومت حق و عدل» (اصل ۱۵۴)^(۱). همچنین، پیش از این به آمیختگی دو مفهوم حق داشتن و حق بودن در فرهنگ عمومی بومی اشاره شد. اگرچه ممکن است در اسناد ملی و بین‌المللی دیگر هم، از اخلاق عمومی^(۲) یا هر آنچه می‌تواند دربردارنده گزاره‌ای ارزشی باشد، نام برده شده باشد، ولی حتی در این موارد، عمدتاً هیچ عینیت یا تعیین فرازمانی و فرامکانی از حسن و قبح وجود ندارد^(۳). طبیعی است که این امر دولت جمهوری اسلامی ایران را، که اسلامیت حداقل یکی از ارکان نظام سیاسی آن را تشکیل می‌دهد، از بی‌طرفی خارج و او را در حوزه‌های مختلف صاحب موضعی معطوف به ارزش‌های مبتنی بر دین می‌کند. تأثیر ملموس آن بر حق‌ها، نزدیک شدن هر چه بیشتر آنها از ذهنی بودن به عینی بودن است. با این حال، این به معنای عینی شدن تمامی حق‌ها نیست^(۴). البته، بیان این نکته لازم است که نمی‌توان هیچ‌گاه از بی‌طرفی^(۵) کامل دولت یاد کرد و حتی نظام‌های سکولار و لاییک هم که ادعای آن را دارند، در یک معنا، خود مثال نقضی بر

۱. در این رابطه، اصرار برخی نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ۱۳۵۸، برای اضافه شدن وصف «حق» بعد از عبارت «مذهب جعفری اثنی عشری» در اصل ۱۲ نیز قابل توجه است که در نهایت با مفروض دانستن آن، از بیان آن خودداری می‌شود (برای نمونه، نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، صافی، حائری، اشراقی و منتظری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۵۹ تا ۴۷۰).

2. Public Morality

۳. برای نمونه، لوکاس (Lucas) اخلاق عمومی را حاصل الهامات و ایده‌آلهایی می‌داند که جامعه، یا به‌صورت ضمنی در طول تاریخ خود یا به‌صورت صریح با پذیرش آگاهانه، آن را اتخاذ کرده است (Bunnin & Yu, 2008: 576). همچنین، برخی به تفاوت و تغییر اخلاق عمومی، که در بسیاری از اسناد اصلی حقوق بشری بین‌المللی برخی از حق‌ها را قید زده است، از زمانی تا زمان دیگر یا از فرهنگی تا فرهنگ دیگر اشاره کرده‌اند (Lawson & Bertucci, 1996: 257). علاوه بر این، در حوزه اخلاق خصوصی (Private Morality)، تمامی فضیلت‌های مربوط به حوزه عمومی می‌تواند رنگ ببازد و آزادانه خلاف آن عمل شود.

۴. در این باره، نک: پاورقی شماره ۷.

5. State Neutrality

ادعای خود هستند^(۱).

از جمله واژگانی که بیشترین دلالت را بر ارزش دارد، واژه «حق» در معنای حقیقت و در مقابل باطل^(۲) است که به شمار قابل توجهی، یعنی چهار بار، در این معنا در قانون اساسی آمده است. اصل ۱ از «حکومت حق و عدل قرآن» سخن گفته و اصل ۱۵۴ «حکومت حق و عدل» را «حق همه مردم جهان» دانسته است. اگرچه می توان حق را در ترکیب نخست در معنای حق داشتن هم قلمداد کرد، ولی به دلیل پوشش دادن این معنا از حق با مفهوم «عدل»، قائل شدن به چنین معنایی مستلزم حشو است. همچنین، به کار رفتن آن در این معنا به دلیل اجمال بیش از حد، بدون بیان نوع حق یا دارنده آن دور از ذهن است. علاوه بر آن، حق بودن در مقابل باطل بودن، با مفهوم عدل، که همواره هم مورد قضاوت اخلاقی و نیک و بد پنداری قرار می گیرد و هم خود ارزش گذاری می کند، تناسب بیشتری دارد. وانگهی، از مذاکرات برخی نمایندگان مجلس بررسی نهایی نیز می توان وجود چنین معنایی را در ذهن آنان یافت. یکی از آنان می گوید: «... اعتقاد دیرینه ملت ایران حکومت حق و عدل است. باید این موضوع حق و عدل را از خودمان شروع کنیم و تمام لحظاتمان اسلامی باشد ... (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، غفوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۶۹۱)».

حکومت در اصل ۱، اگرچه به قرینه ابتدای اصل که آن را جمهوری اسلامی دانسته، به معنای نظام سیاسی به کار رفته است، با این حال، منافاتی با در نظر گرفتن آن در عام ترین معنای خود، یعنی دولت کشور یا حتی حکومت در معنای دستگاه حکمرانی ندارد؛ چرا که حق بودن می تواند همزمان به هر سه آنها نسبت داده شود^(۳). می توان این ترکیب را در اصل ۱۵۴ نیز در هر یک از سه معنای یادشده فرض کرد. به هر حال، لازمه اعتقاد به حق بودن یک حکومت، اعتقاد به باطل بودن برخی دیگر از انواع حکومت ها است. مقدمه قانون اساسی با وام گرفتن از ادبیات دینی، از این

۱. در این نظام ها نیز سکولاریسم (Secularism) و لایسیسم (Laicism) به صورت یک ایدئولوژی ظاهر می شود و ارزش گذاری خود را بر همه حوزه ها و نهادها تحمیل می کند و در نهایت، نقض حقوق فرهنگی بسیاری از شهروندان را به دنبال می آورد.

2. Wrong

۳. برای مثال، همانطور که از دولت اسلامی (Islamic State) سخن گفته می شود، از نظام سیاسی اسلامی (Islamic Political System) یا حکومت اسلامی (Islamic Government) هم نام برده می شود.

حکومت‌ها به عنوان «طاغوت» یاد کرده است^(۱). برای نمونه، حکومت پیشین، «نظام طاغوتی» خوانده شده یا در جایی دیگر، این وصف به حاکمیت نسبت داده شده و «نظام بروکراسی» زاییده آن قلمداد شده است.

حق یا باطل بودن حکومت‌ها را می‌توان ترجمان دینی مشروعیت^(۲) یا نبود آن دانست. طبیعی است که نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر عناصر مشروعیت‌بخش

۱. در این زمینه، آیه ۶۰ سوره مبارکه نساء قابل ذکر است که از این واژه در این معنا استفاده کرده: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (آیا ندیده‌ای کسانی را که گمان می‌کنند که آنان به آنچه به سوی تو و آنچه پیش از تو نازل کردیم، ایمان دارند، [با این حال،] می‌خواهند طاغوت را حاکم خویش سازند، در حالی که امر به کفر ورزیدن به آن شده‌اند؟ و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دچار سازد). در روایت مقبوله عمر بن حنظله که در آن به آیه یادشده استناد شده، رجوع به کسانی جز راویان حدیث اهل بیت (ع) و صاحب‌نظر در حلال و حرام آنان و آشنا با احکام ایشان، دست‌کم در امر قضاوت منع و حقی که اینچنین ستانده می‌شود، حرام قلمداد شده است و غیر آنان مصداقی از «طاغوت» در آن آیه دانسته شده‌اند. همچنین، نپذیرفتن حکم چنین راویان حدیثی، نپذیرفتن حکم اهل بیت (ع) و آن هم مصداقی از شرک به‌شمار آمده است: «مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ ... عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاءِ أَيْجَلُ ذَلِكَ فَقَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ فَحَكَمَ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْنًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لَأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ أَنْظِرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى خَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۷: ۴۱۲)». (از اباعبدالله (ع) در مورد دو مرد از شیعیان که بین آنها اختلافی در بدهی یا ارث باشد پرسیدم، که داد خود نزد سلطان یا قضات می‌برند. آیا آن حلال است؟ پس فرمودند: کسی که داد خود از طاغوت بخواهد، پس به نفع او حکم دهد، قطعاً به حرام گرفته است، هرچند حق او ثابت باشد. زیرا او با حکم طاغوت گرفته، در حالی که خدا امر به کفر ورزیدن به او کرده است. گفتیم: چه کنند؟ فرمود: به کسی که از خودتان است بنگرید؛ حدیث ما را روایت و در حلال ما و حرام ما تأمل کرده و احکام ما را شناخته است. پس به حکم او رضایت دهید. همانا من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام. پس اگر به حکم ما حکم داد و از او نپذیرفت، حکم خدا را کوچک شمرده و ما را رد کرده است و ردکننده ما ردکننده خداست و آن هم در حد شرک به خدا می‌باشد.) امام خمینی (ره) استفاده از واژه طاغوت را در آیه و روایت، مناسب‌تر برای سلاطین و امیران دانسته تا قضات (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۶۴۰ و ۶۴۱) و از این‌رو، آن را متسبب به کل حکومت کرده است.

2. Legitimacy

خاصی است که برگرفته از آیات قرآن و روایات است و در آثار فقها تبیین و از پی آن، در برخی اصل‌های قانون اساسی هم متبلور شده است. در این باره، به‌خصوص اصل‌های ۴ و ۵ قابل توجه است که به‌ترتیب، شرعی بودن قوانین و شرعی بودن قدرت را بیان و اولی را از طریق نظارت شورای نگهبان برای تضمین ابتدای همه قوانین و مقررات بر موازین اسلامی و دومی را از راه انتخاب ولی‌فقیه از سوی خبرگان رهبری موضوع اصل ۱۰۷ تضمین کرده است^(۱). با چنین مبنایی است که حق همه مردم جهان بر حکومت حق و عدل در اصل ۱۵۴ حقی کاملاً عینی و نه ذهنی است.

در اصل ۱۲۱، در متن سوگند دستوری رییس‌جمهور، «پشتیبانی از حق و گسترش عدالت» یکی از تعهدات او دانسته شده است. حق در اینجا نیز به‌دلایل مختلف در معنای حقیقت و در مقابل باطل است و به پشتیبانی او از ارزش‌ها مربوط می‌شود. اول آنکه به‌کار رفتن این واژه در معنای حق داشتن با این حد از اجمال، بدون بیان نوع و دارنده حق، دور از حکمت قانونگذار است. دوم تناسب بین حق در معنای حقیقت با مفهوم عدالت است که در نمونه پیشین هم بیان شد. سوم اینکه این واژه مفرد آمده است، در حالی که شایسته بود در معنای حق داشتن، هم به‌دلیل تنوع حق‌ها و هم به‌دلیل تعدد حاملان آنها، به‌صورت جمع به‌کار می‌رفت. چهارم اینکه در ادامه این سوگند، تعهد رییس‌جمهور بر حمایت از «آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است» آمده و دلیلی ندارد پشتیبانی از حق در همان معنا بار دیگر بیان شده باشد. بنابراین، اگرچه «پشتیبانی از حق» در وهله نخست، سطح دوم از تعهد دولت در مقابل حق‌ها را می‌نمایاند^(۲)، ولی این سطح از تعهد در ادامه با بیان روشن‌تر و تفصیلی‌تری با عنوان «حمایت» آمده است.

آخرین مورد از کاربرد حق در این معنا، اصل ۱۴۲ است که به صلاحیت رییس قوه قضاییه در رسیدگی به داریایی رهبر، رییس‌جمهور، معاونان او، وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت اشاره می‌کند تا «برخلاف حق» افزایش نیافته باشد. در این نمونه، در نگاه نخست، هر یک از دو معنای حق داشتن (در معنای حق‌های

۱. می‌توان این دو عنصر مشروعیت‌بخش را در مقبوله عمرین حفظه نیز یافت؛ چراکه هم به لزوم حکم دادن او بنابر حکم اهل بیت (ع) تصریح و هم شرایطی برای چنین فردی در نظر گرفته شده است.

2. Obligation to Protect

مالی خصوصی) و حق بودن برای آن قابل تصور است. این امر شاید به دلیل انطباق تقریباً کامل و ارتباط تنگاتنگ این دو معنا، به ویژه حق داشتن در معنای حق‌های خصوصی، در فرهنگ ماست^(۱). با این حال، با توجه بیشتر می‌توان گفت آنچه خلاف آن قابل تصور است، حق در معنای حق بودن، و نه حق داشتن، است که نقیض آن همان ناحق یا باطل می‌شود. این در حالی است که نقیضی برای حق در معنای حق داشتن قابل تصور نیست تا خلاف آن هم قابل فرض باشد.

۲-۲. حق به معنای صلاحیت

در قانون اساسی، می‌توان واژه حق را ده مرتبه، به صورت مفرد، مشاهده کرد که به برخی مقامات یا اشخاص عمومی داده شده است. اصل ۹ قانون اساسی دو بار از این واژه استفاده کرده است و می‌گوید: «... هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.» اصل ۷۰ از حق رئیس‌جمهور، معاونان او و وزیران بر شرکت در جلسات علنی مجلس نام برده و در ادامه، تکلیف آنان را به حضور در صورت لازم دانستن نمایندگان بیان کرده است. اصل ۷۶ از حق مجلس بر تحقیق و تفحص در همه امور کشور یاد کرده است. اصل ۷۹ حق دولت را بر برقراری محدودیت‌های ضروری در حالت جنگ و شرایط اضطراری، با انجام تشریفات خاص اظهار داشته است. اصل ۸۴ به حق نمایندگان مجلس در اظهار نظر در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اشاره کرده است. اصل ۱۰۲ از حق شورای عالی استان‌ها، در حدود وظایف خود، بر ارائه طرح‌هایی به مجلس شورای اسلامی سخن گفته است. اصل ۱۰۶ به شوراها حق شکایت به دادگاه صالح، در صورت اعتراض به انحلال را داده است. همچنین، هیأت وزیران و هر یک از وزیران به موجب اصل ۱۳۸، در حوزه‌های مشخص، به ترتیب حق

۱. با این حال، باید توجه داشت اگرچه حق داشتن در معنای خصوصی آن همواره قابل تطبیق به حق بودن به نظر می‌رسد، ولی همیشه چنین نیست. برای مثال، استیفای دین حال از شخص تنگدستی که می‌تواند با دادن فرصت اندکی دین خود را آسان‌تر ادا کند، هر چند حق آن را داشته باشد، ولی لزوماً از نظر اخلاقی حق نیست.

وضع تصویب‌نامه و آیین‌نامه و حق وضع آیین‌نامه و صدور بخشنامه را دارند. فرض اولیه در مورد معنای این واژه در این اصل‌ها آن است که در معنای صلاحیت به‌کار رفته، با این حال، نیازمند بررسی تفصیلی‌تری است که در ادامه می‌آید.

صلاحیت به‌اجمال، عبارت است از اختیارات و وظایفی که مقامات یا برخی اشخاص حقوق عمومی به موجب قانون برعهده دارند. قانون اساسی با استفاده از واژه حق، که در معنای عمومی خود «اختیار» را نیز به‌همراه دارد^(۱)، معنای صلاحیت را مراد کرده است^(۲). دقت بیشتر در معنای این واژه در کاربرد اخیر نشان می‌دهد که دلالت آن نه تنها بر صلاحیت، بلکه بر نوع خاصی از آن، یعنی صلاحیت تخییری^(۳) است. صلاحیت تخییری صلاحیتی است که در آن مأمور دولت [یا برخی اشخاص حقوق عمومی] در مقابل امور معینی حق اتخاذ تصمیم داشته باشند و بتوانند آزادانه هر تصمیمی را که برای منافع و مصالح عمومی مقتضی می‌دانند، بگیرند. این صلاحیت در مقابل صلاحیت تکلیفی است که قانون از قبل، نوع عمل و تصمیمی را که باید اتخاذ شود، معین کرده است و اختیار تصمیم و انتخاب راه‌حل از بین چند گزینه نیست (مؤتمنی طباطبایی، ۱۳۸۷: ۴۶۲). چنانکه در تعاریف پیش‌گفته روشن است، در بیان معنای صلاحیت تخییری از واژه حق استفاده شده و در تعریف صلاحیت تکلیفی که در خود نوعی تکلیف و الزام را به‌همراه دارد، وجود «اختیار» نفی شده است. دلیل آن چیزی جز پیوند معنایی بین حق و اختیار در فرهنگ عمومی با صلاحیت تخییری در فرهنگ تخصصی حقوق عمومی نیست که صلاحیت تکلیفی را در نقطه مقابل خود قرار می‌دهد. بنابراین، برای مثال، به‌موجب اصل ۹، هیچ مقامی صلاحیت تخییری بر سلب آزادی را به بهانه حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور ندارد و بنابر اولویت، صلاحیت تکلیفی نیز بر چنین کاری نخواهد داشت. همچنین، بنابر اصل ۷۰،

۱. پیش از این، معانی عمومی واژه حق، از جمله اختیار، در فرهنگ عمومی بیان شد.

۲. در فرهنگ تخصصی برخی دیگر از کشورها نیز گاهی به‌جای استفاده از صلاحیت (Power/Pouvoir)، از واژه حق (Right/Droit) برای اشخاص حقوق عمومی یا مقامات استفاده می‌شود. برای نمونه، اصلاحیه ۱۰ قانون اساسی آمریکا به نام «حقوق محفوظ برای ایالت‌ها و مردم» مشهور است؛ هرچند در متن آن از اصطلاح دقیق‌تر صلاحیت استفاده شده است. همچنین است ماده ۱۷ قانون اساسی فرانسه که برای اشاره به صلاحیت رییس‌جمهور از اصطلاح حق استفاده کرده است.

3. Discretionary Power

رییس‌جمهور، معاونان او و وزیران صلاحیت تخییری بر شرکت در جلسات علنی مجلس را دارند. رویارویی حق و تکلیف در اصل یادشده همان تقابل بین صلاحیت تخییری و تکلیفی است که با زبان عمومی در این اصل بیان شده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این قسمت، تلاش می‌شود نتایج مفیدی که از حاصل جمع این پژوهش به‌دست می‌آید، بدون بیان دلایل و بی‌پیرایه، در قالب چند گزاره توصیفی و تجویزی بیان شود.

۱. حق در کاربردهای اخیر در زبان فارسی و ادبیات تخصصی حقوقی، در پی مشروطه‌خواهی و متأثر از فرهنگ مدرن غربی که در منشورها و اعلامیه‌های ملی و بین‌المللی منعکس شده، معنای جدیدی، متفاوت با معنای پیشین خود در ادبیات عمومی و زبان تخصصی فقهی، یافته است. با این حال، بسیاری از مصادیق آن، هرچند با عناوینی غیر از حق، مانند حکم، در فقه اسلامی شناسایی شده است.

۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مانند قانون اساسی مشروطه و متمم آن، همانطور که خود از نظر شکلی پدیده‌ای مدرن است، برای بیان بسیاری از مفاد خود، از جمله حقوق افراد، جز در موارد استثنا، از ادبیات مدرن استفاده کرده است.
۳. شواهد متعدد حالیه از جمله مجتهد بودن بسیاری از نمایندگان مجلس بررسی نهایی، مشروح مذاکرات آنان و تأکیده‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی و قرائن مقالیه از جمله به‌کار رفتن مفاهیم کلی مانند موازین اسلامی و مبانی اسلام در بسیاری از اصل‌های شناسای حق و وجود اصل ۴، بیانگر آن است که به‌رغم استفاده قانونگذار اساسی از این واژگان در معانی جدید، نمی‌توان مدعی مغایرت آن با شریعت اسلامی شد.

۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در مقایسه با بسیاری از قوانین اساسی و اعلامیه‌های حقوق بشری و شهروندی، به‌صورت فراوان از مفاهیم کلی که در آن واژه حق به‌کار رفته استفاده کرده است. اگر چه این امر تا حدی به طبیعت کلی بودن قانون اساسی باز می‌گردد، ولی نافی لزوم شفاف بودن و بیان دقیق مصادیق حقوق افراد و جمعیت‌ها نیست.

۵. در قانون اساسی، می‌توان عبارت‌هایی مانند حقوق انسانی، حقوق عمومی و حقوق اجتماعی را یافت که در اصل‌های متعدد به‌کار رفته است، ولی پیشینه کاربردی در فرهنگ بومی ندارند. این موضوع حتی در مورد نمونه‌های استثنایی مانند حقوق ملت که در متمم قانون اساسی مشروطه هم استفاده شده، صادق است. واضح است که این تعابیر از اسناد حقوق بشری و شهروندی بین‌المللی و ملی سایر کشورها اقتباس شده است. به‌کار بردن این اصطلاح‌ها در معانی مختلف به‌صورت مشترک لفظی یا به‌کار رفتن برگردان فارسی آنها در معانی متفاوت با آنچه که مراد اسناد مرجع آنها بوده، نشان‌دهنده آن است که قانونگذار اساسی در استفاده از آنها دقت لازم را نداشته است.
۶. ایرادات یادشده موجب ابهام‌زایی در قانون اساسی می‌شود و استنادپذیری و ارجاع‌دهی به آن را کاهش می‌دهد. در نتیجه، اثربخشی این سند مهم در نظارت دستوری بر قوانین از سوی شورای نگهبان و نظارت قضایی از طریق محاکم و دیگر انواع نظارت‌ها کم‌رنگ می‌شود و از پی آن، حاکمیت قانون و تضمین حقوق شهروندان در خطر می‌افتد.
۷. هرچند مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، بیانگر آن است که بسیاری از اصل‌های فصل حقوق ملت در واکنش به حوادث پیش از انقلاب تدوین شده، ولی چندان توجهی به بومی‌سازی ادبیات به‌کار رفته برای آن نشده است. طبیعی است که با توجه به تفاوت در منابع حقوق، تاریخ، نیازها و کمبودها از کشوری تا کشور دیگر، اقتباسی بودن این ادبیات به‌صورت کامل پذیرفته نیست. این امر لزوم وجود ادبیات بومی برای توسعه‌های بعدی در حق‌ها، مبتنی بر فرهنگ داخلی و به‌شکل جوششی را لازم می‌سازد.
۸. فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی بیانگر این است که قانونگذار اساسی مانند متمم قانون اساسی مشروطه و قوانین اساسی بسیاری از کشورها، حق‌ها را حداقل به‌عنوان بخشی از گفتمان بین شهروندان و حکومت، به‌رسمیت شناخته است. فارغ از پذیرش این مبنا، اولین گام در دفاع از این حقوق، بعد از اعتقاد به آن، وجود ادبیاتی محکم و سازگار با احکام اسلامی و آگاه‌سازی مردم از آن است تا حق‌ها را بر واژگانی استوار حمل کند و بر اثربخشی آنها بیفزاید.

۹. هرچند می‌توان استنادات کم شورای نگهبان یا محاکم قضایی را به مفاهیم کلی به‌کار رفته در قانون اساسی در رابطه با حق‌ها، ناشی از تصادف و کمی نمونه‌های نیازمند استناد در دستور کار شورا دانست، ولی این امر واقعیت قانون اساسی موجود را عوض نمی‌کند. این مقاله از اولین گام‌ها در معناشناسی این عبارات‌ها است. لازم است مراجع رسمی یادشده، از طریق رویه‌سازی به تبیین ادبیات موجود و توسعه، تولید یا بازتولید آن بپردازند.

۱۰. واژگان و عبارات‌های دربردارنده حق و حقوق در معنای استحقاق را می‌توان در قانون اساسی به چند قسمت تقسیم کرد. برخی به اعتبار ویژگی حق‌ها از دیگر عبارات‌ها متمایز شده‌اند. برخی بر اساس دارندگان آنها قابل تمیز هستند و بعضی هم دلالت مستقیمی بر مکلف نسبت به آن حقوق دارند. دسته آخر شامل موردی مانند حقوق عمومی در فرهنگ حقوق رومی است که در قانون اساسی مصداقی ندارد.

۱۱. واژگان و عبارات‌هایی که دلالت اولیه آنها بر ویژگی آن حق‌ها است عبارت است از حقوق انسانی در اصل ۲۰ که همان حقوق مدنی در معنای تخصصی است. حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در این اصل نیز همان معنای تخصصی رایج خود را دارند. حقوق اجتماعی هم در اصل ۲۰، هم معنی با آزادی‌های اجتماعی در بند ۷ اصل ۳ بوده و در معنای مضیق در ادبیات تخصصی به‌کار رفته است. قید مسلم در عبارت حق مسلم در اصل‌های ۳۴ و ۴۱ توضیحی و نه احترازی بوده و هم معنی با حقوق بنیادین در معنای شکلی آن است. حقوق مادی و معنوی در بند ۱ اصل ۲۱ دامنه گسترده‌ای شامل حق‌های خصوصی و عمومی دارد و برای تفکیک آن دو لازم است که خسارت‌های مادی و معنوی در مقابل هر حقی را از هم تفکیک کنیم. همچنین، حقوق همه‌جانبه در بند ۱۴ اصل ۴ یا حقوق در همه جهات در صدر اصل ۲۱ همان انواع حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در اصل ۲۰ است. حق الهی یا حق خداداد در اصل ۵۶ هم منحصر در حق تعیین سرنوشت انسان می‌باشد.

۱۲. واژگان و عبارات‌هایی که دلالت بر حاملان حقوق دارد، عبارت است از حقوق انسانی در اصل ۱۴ که همان حقوق بشر، فارغ از محتوا و قلمروی که قانون

اساسی بر اساس مبانی خود به آن معتقد است، می‌باشد. حقوق ملت در عنوان فصل سوم و در اصل ۶۷ همان حقوق فردی اتباع و شهروندان ایرانی است. حقوق عمومی در اصل ۲۴ دلالت بر برخی ارزش‌های جمعی غیرحقی می‌کند که قانون اساسی عنوان حق را بر آنها اطلاق کرده است. حقوق فردی حق‌هایی است که حامل آن تک‌تک افراد است و شامل بسیاری از حق‌های مذکور در قانون اساسی به جز چند نمونه استثنا است. حقوق اجتماعی در اصل ۱۵۶ بیانگر حقوق جمعی است. حقوق مردم در اصل ۱۷۳، دست‌کم حقوق فردی اتباع ایران است. حقوق عامه در بند ۲ اصل ۱۵۶ شامل مصادیقی است که در فقه برای آن در نظر گرفته شده و البته دامنه آن در حقوق ایران گسترده‌تر شده است. حقوق عمومی در اصل ۶۱ نیز هم‌معنی با حقوق عامه در فقه می‌باشد.

۱۳. علاوه بر معانی مختلف حق در قانون اساسی که با وجود ایرادات گوناگون، غالباً در معانی اصطلاحی یا دست‌کم از نظر ظاهری شبیه واژه‌های تخصصی و در معنای کلی استحقاق به کار رفته است، می‌توان آن را در معانی دیگری نیز شاهد بود که ریشه در معنای عمومی آن دارد. این معانی عبارت است از حق به معنای حقیقت و حق به معنای صلاحیت تخییری.

۱۴. اسلامیت یکی از ارکان نظام سیاسی جمهوری اسلامی، بلکه مهم‌ترین رکن آن است که در قانون اساسی به شیوه‌های گوناگون تجلی کرده است. از آن جمله، وجود مفاهیم ارزشی است که در بسیاری از حوزه‌ها ارزش‌گذاری کرده است. مفهوم حق در مقابل باطل یکی از آنهاست که برای نمونه در قانون اساسی برای بیان مشروعیت حکومت به کار رفته است.

۱۵. آنچه که در این پژوهش در مورد معنای این اصطلاح‌ها و مفاهیم گفته شد، نه معنای نهایی و تردیدناپذیر آنها، بلکه بهترین، قابل قبول‌ترین و موجه‌ترین و گاهی باورپذیرترین معنا از نظر نویسنده بوده است و قطعاً خالی از اشکال نیست. امید است که در پژوهش‌های بعدی گام‌های بیشتری به جلو برداشته شود.

منابع

منابع فارسی

۱. ارسطا، محمدجواد و نیکونهاد، حامد (۱۳۹۳)، «مفهوم امت در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، ش ۹، صص ۲۷ تا ۵۰.
۲. بیتام، دیوید (۱۳۸۳)، «دموکراسی و حقوق بشر: حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی»، ترجمه علی شیرخانی حقوق بشر، ابعاد نوین و چالش‌ها، دستورالعمل آموزش حقوق بشر در دانشگاه‌ها، گردآوری از جانوس سیمونیدس، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چاپ اول، ج ۱، صص ۹۵ تا ۱۳۰.
۳. بیتام، دیوید (۱۳۸۹)، «دموکراسی و حقوق بشر»، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
۴. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه دهخدا، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، ج ۶ و ۱۲.
۵. دوفار، ژان (۱۳۹۱)، آزادی‌های گروهی (آزادی تجمع، تظاهرات، انجمن و سندیکا)، ترجمه علی‌اکبر گرجی از ندریانی، تهران: مجد، چاپ اول.
۶. راسخ، محمد (۱۳۹۲)، «نظریه حق»، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران: نشر نی، ج ۲، صص ۲۴۱ تا ۲۹۰.
۷. راسخ، محمد و بیات کمیتکی، مهناز (۱۳۹۲)، «مفهوم مصلحت عمومی»، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران: نشر نی، ج ۲، صص ۵۵۵ تا ۵۷۵.
۸. رضا قلی میرزا (۱۳۴۶)، سفرنامه رضا قلی میرزا، نوه فتحعلی شاه، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. سلطانی، ناصر (۱۳۸۵)، «حقوق اجتماعی یا حقوق شهروندی؟ نمونه‌ای از آشفتگی مفاهیم در نظام حقوقی ایران»، مجلس و پژوهش، ش ۵۱، صص ۱۰۱ تا ۱۱۸.
۱۰. شهیدی، مهدی (۱۳۶۹)، رابطه انسان با حقوق کلی مدنی و حق کلی اجرای حقوق، «تحقیقات حقوقی»، ش ۸، صص ۱۳۱ تا ۱۵۰.

۱۱. شهیدی، مهدی (۱۳۶۹)، رابطه انسان با حقوق کلی مدنی و حق کلی اجرای حقوق، «مجموعه مقالات حقوقی»، تهران: نشر حقوقدان، چاپ اول، صص ۱۷۳ تا ۱۸۵.
۱۲. شیرازی، میرزا صالح (۱۳۴۷)، سفرنامه میرزا صالح شیرازی، اهتمام و مقدمه از اسماعیل رابین، تهران: روزن، چاپ اول.
۱۳. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴)، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ج ۱ و ۳.
۱۴. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۷)، فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ج ۱.
۱۵. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات مجد، چاپ سوم.
۱۶. عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات اشجع، چاپ اول، ج ۱ و ۲.
۱۷. قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر یکم، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ سوم، ج ۱.
۱۸. قاضی شریعت‌پناهی، سید ابوالفضل (۱۳۸۴)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: نشر میزان، چاپ بیست و چهارم.
۱۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۰)، حقوق مدنی (ضمان قهری-مسئولیت مدنی)، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۲۰. کدیور، محسن (۱۳۸۶)، «امام سجاد (ع) و حقوق مردم»، حق الناس (اسلام و حقوق بشر)، تهران: انتشارات کویر.
۲۱. کعبی، عباس (۱۳۹۵)، تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر اصول قانون اساسی، تهران: پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ اول، ج ۲.
۲۲. گواستنی، ریکاردو (۱۳۷۱)، «تأملی پیرامون ضمانت‌های حقوق اساسی و نظریه تفسیر»، تحقیقات حقوقی، ترجمه اردشیر امیرارجمند، ش ۱۰، صص ۳۶۷ تا ۳۸۲.
۲۳. لنگه‌اوزن، محمد (۱۳۷۹)، «بازسازی اسلامی حقوق بشر»، ترجمه مهدی منتظری قائم، علوم سیاسی، ش ۸، ۱۳۰ تا ۱۵۲.

۲۴. مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۹)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، با آخرین تحولات، تهران: انتشارات پایدار، چاپ پانزدهم.
۲۵. مشروح مذاکرات قانون مدنی (۱۳۸۶)، گردآوری و تحقیق از احمد رضا نایینی، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
۲۶. معین، محمد (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی متوسط، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ ششم، ج ۱ و ۳.
۲۷. مهرپور، حسین (۱۳۸۷)، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر، چاپ اول.
۲۸. مؤتمنی طباطبایی (۱۳۸۷)، حقوق اداری، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ پانزدهم.
۲۹. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر میزان، چاپ ششم، ج ۱.
۳۰. یزدی، محمد (۱۳۷۵)، قانون اساسی برای همه، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.

منابع عربی

۱. ابن‌درید، محمد بن حسن (بی‌تا)، جمهره اللغة، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول، ج ۱.
۲. ابن‌سیده، علی بن اسماعیل (بی‌تا) المحکم و المحيط الأعظم، به تحقیق عبدالحمید الهنداوی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ج ۲.
۳. ابن‌فارس، احمد (۱۴۱۴ق)، معجم مقاییس اللغة، با تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ج ۲.
۴. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، با تحقیق احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ج ۱۰.
۵. أبوزید العاملی، أحمد عبدالله (۱۴۲۷ق)، محمد باقر الصدر، السيرة و المسيرة فی حقائق و وثائق، بیروت: العارف للمطبوعات، چاپ اول، ج ۴.
۶. ازهری، محمد بن احمد (بی‌تا)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی،

- چاپ اول، ج ۳.
۷. اصفهانی، محمدحسین کمپانی (۱۴۱۸ق)، حاشیه کتاب المكاسب، قم: انوار الهدی، چاپ اول، ج ۴.
۸. اصفهانی، محمدحسین کمپانی (۱۴۱۸ق)، رساله فی تحقیق الحق و الحكم، قم: انوار الهدی، چاپ اول.
۹. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد (۱۴۱۵ق)، کتاب المكاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ج ۵.
۱۰. ایروانی، علی بن عبدالحسین (۱۴۰۶ق)، حاشیه المكاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ج ۱.
۱۱. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، بلغة الفقیه، تهران: منشورات مکتبه الصادق (ع)، چاپ چهارم، ج ۱.
۱۲. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۳۶۶)، تصنیف غرر الحكم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات، چاپ اول.
۱۳. جرهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، با تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول، ج ۴.
۱۴. حکیمی، محمدرضا، حکیمی، محمد و حکیمی، علی (۱۳۸۰)، الحیاء، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ج ۴.
۱۵. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۸ق)، تذکره الفقهاء، قم: مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ اول.
۱۶. خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۶ق)، حاشیه المكاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم موسوی (بی تا)، مصباح الفقاهة، بی جا.
۱۸. زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، با تحقیق علی شیر، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ج ۱۳.
۱۹. سبزواری، محمد باقر بن محمد (۱۴۲۳ق)، کفایة الاحکام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ج ۲.
۲۰. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، با تحقیق محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ج ۲.

۲۱. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۳ق)، «خلافة الانسان و شهادة الانبياء»، الاسلام يقود الحياة، تهران: وزارة الارشاد الإسلامی، چاپ دوم، صص ۱۲۹ تا ۱۷۲.
۲۲. طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱ق)، حاشیة المکاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ج ۱.
۲۳. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ج ۱۹.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ج ۹.
۲۵. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، با تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ج ۵.
۲۶. عاملی شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق)، اللعة الدمشقیة فی الفقه الإمامیه، بیروت: دار التراث و الدار الإسلامیه، چاپ اول.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، به تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، قم: هجرت، چاپ دوم، ج ۳.
۲۸. الفضلی، عبدالهادی (۲۰۰۰م)، «الأسس الإسلامیة، عرض و بیان لما وضعه الشَّهید الصَّدر من اصل های للدُّستور الإسلامی»، المنهاج، ش ۱۷، صص ۳۱۱ تا ۳۴۰.
۲۹. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی تا)، القاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ج ۳.
۳۰. فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم، ج ۲.
۳۱. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (۱۴۲۲ق)، أنوار الفقاهة - کتاب الشهادات، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، چاپ اول.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ج ۷.
۳۳. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ج ۲.

۳۴. نایینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۳۷۳)، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، تقریرات موسی بن محمد نجفی خوانساری، تهران: المکتبة المحمدیة، ج ۱.
۳۵. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

منابع انگلیسی و فرانسوی

1. A.F.Teulet (1875), Dictionnaire des codes français: ou, Manuel du droit..., Chicago: University of Chicago, Marescq ainé.
2. Ahren, Mathias (2008), "protecting people's cultural rights: A Question of Properly Understanding the Notion of States and Nations?" In Cultural Human Rights, Volume 95 of International studies in human rights / International studies in human rights, Edited by Francesco Francioni, Martin Scheinin, Brill.
3. Albin Le Rat de Magnitot, Delamarre Huard (1841), Dictionnaire de droit public et administratif, contenant: l'esprit des lois administratives et des ordonnances réglementaires, Ghent University: Joubert, Volume 1, Edition 2.
4. Alexy, Robert (1992), "Individual rights and collective goods" in Rights, Volume 8 of International library of essays in law and legal theory: Schools, New York University Press Reference Collection, Edited by Carlos Nino, NYU Press, pp 163 to 185.
5. Alston, Philip (1994), "Economic and Social Rights", in Henkin, L, and Hargrove J (eds), Human Rights: An Agenda for the Next Century (Washington DC, The American Society of International Law, [ASIL]).
6. Berlin, Isaiah (1971), "Two Concepts of Liberty" in Four Essays on Liberty, Oxford: Oxford university press, 2 edition.
7. Black, Henry Campbell (1968), Black's Law Dictionary, Definitions of the Terms and Phrases of American and English Jurisprudence, Ancient and Modern, West Publishing Co., Fourth Edition.
8. Blaustein, Albert P & Flanz, Gisbert H (1980), Constitutions of the Countries of the World: Iran, Volume 81 of Constitutions of the Countries of the World: A Series of Updated Texts, Constitutional Chronologies and Annotated Bibliographies, Publisher: Oceana Publications.
9. Brillat, Régis (2010), "The European social charter and monitoring its implementation" in Social rights- challenges at European, regional and international level, Edited by Nikitas Aliprantis, Ioannis Papageorgiou, Groupe de Boeck, pp 43 – 60.
10. Brown, Stuart M. (2009), "Inalienable Rights" in Power, Authority, Justice, and Rights: Studies in Political Obligations, Edited by Anthony De Crespigny, Alan Wertheimer, Transaction Publishers, pp 245 – 262.
11. Buchanan, Allen, (1993), "The Role of Collective Rights in the Theory of Indigenous People's Rights", Transnational Law and Contemporary Problems, 3 (1): 89 – 108.
12. Bunnin, Nicholas & Yu, Jiyuan (2008), The Blackwell Dictionary of Western Philosophy, John Wiley & Sons.
13. Burchill, Richard (2013), Introduction in "Defining Civil and Political

- Rights: The Jurisprudence of the United Nations Human Rights Committee”, Written by Dr Richard Burchill, Dr Alex Conte, Ashgate Publishing, Ltd., Second edition.
14. Burchill, Richard (2013), Rights of the family and children in “Defining Civil and Political Rights: The Jurisprudence of the United Nations Human Rights Committee”, Written by Dr Richard Burchill, Dr Alex Conte, Ashgate Publishing, Ltd, Second edition.
 15. Cole, David (2003), “Are Foreign Nationals Entitled to the Same Constitutional Rights As Citizens?” In Thomas Jefferson Law Review, Vol. 25, pp 367-388.
 16. Coomans, Fons (1998), Economic, social and cultural rights, Netherlands Institute of Human Rights, SIM Special No. 16, Utrecht.
 17. De Schutter, Olivier (2014), International Human Rights Law: Cases, Materials, Commentary, Cambridge: Cambridge University Press.
 18. Eide, Asbjørn (1996), “Human rights requirements to social and economic development” in Food Policy, Vol. 21, No. 1, pp. 23 - 39.
 19. Eide, Asbjørn (2001), “economic, social and cultural rights as human rights” in Economic, Social and Cultural Rights: A Textbook, Editors: Asbjørn Eide, Catarina Krause and Allan Rosas, Dordrecht: Martinus Nijhoff Publishers, pp 9 – 36.
 20. Eide, Asbjørn (2006), “economic, social and cultural rights as human rights” in Human Rights in the World Community: Issues and Action, Editors: Richard Pierre Claude, Burns H. Weston, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press, Third edition, pp 170 – 179.
 21. Eide, Asbjørn (2007), “Freedom from Hunger as a Basic Human Right: Principles and Implementation” in Ethics, Hunger and Globalization: In Search of Appropriate Policies, Edited by P. Pinstup-Andersen and P. Sandøe, pp 93 – 109.
 22. Elizabeth A. Martin (2003), A Dictionary of Law, Oxford: Oxford University Press, Fifth edition.
 23. Etoa, Samuel (2011), «La terminologie des ‘droits fondamentaux’ dans la jurisprudence du Conseil constitutionnel», Cah. Rech. Dr. Fond., n° 9, Conseil constitutionnel et droits fondamentaux, pp. 23 – 29.
 24. Favoreu, Louis, Gaïa, Patrick, Ghevontian, Richard, Mélin-Soucramanien, Ferdinand, Pena-Soler, Annabelle, Pfersmann, Otto, Pini, Joseph, Scoffoni, Guy, Tremeau, Jérôme et Roux, André (2009), Droit des libertés fondamentales, Précis, Paris: Dalloz, 5eme edition.
 25. Heater, Derek (2004), A brief history of citizenship, Edinburgh: Edinburgh university Press.
 26. Heyns, Christof H. & Viljoen, Frans (2002), The Impact of the United Nations Human Rights Treaties on the Domestic Level, Martinus Nijhoff Publishers.
 27. Hohfeld, Wesley Newcomb (1913), Some Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning, The Yale Law Journal, Vol. 23, No. 1 (Nov., 1913), pp. 16-59.
 28. Hohfeld, Wesley Newcomb (1917), Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning, The Yale Law Journal, Vol. 26, No. 8 (Jun., 1917), pp. 710-770.
 29. Jean Joseph Francois Rolland de Villargues (1845), Dictionnaire des

- dictionnaires, résumé des résumés de la législation usuelle: en matière civile, commerciale, criminelle, administrative, ..., Ghent University: F. Verteneuil, Volume.3.
30. Juviler, Peter (1993), Are Collective Rights Anti-Human - Theories of Self-Determination and Practice in Soviet Successor States, "Netherlands Quarterly of Human Rights", Volume 11, pp 267 – 283.
 31. Kelley, David (2008), "social and economic rights" in International Human Rights in Context: Law, Politics, Morals: Text and Materials, Edited by Henry J. Steiner, Philip Alston, Ryan Goodman, Oxford: Oxford University Press, pp 285 – 288.
 32. King, Jeff (2012), Judging Social Rights, Volume 3 of Cambridge Studies in Constitutional Law, Cambridge University Press.
 33. Lacroix, Caroline (2015), Protection des Droits et Libertés Fondamentaux, Support de Cours, Paris: Dalloz, 1ère edition, Tom 1.
 34. Lawson, Edward H. & Bertucci, Mary Lou (1996), Encyclopedia of Human Rights, Edited by Edward H. Lawson & Mary Lou Bertucci, Compiled by Edward H. Lawson, Taylor & Francis, Second Edition.
 35. Lawson, Edward H. & Bertucci, Mary Lou (1996), Encyclopedia of Human Rights, Compiled by Edward H. Lawson, Taylor & Francis.
 36. Lukes, Steven (1973), Individualism, A Blackwell Paperback, Key concepts in the social sciences Wolfson College Lectures.
 37. Maddex, Robert L (2014), Constitutions of the World, Washington: Routledge.
 38. Majidi, Mohammad Réza (2012), La connaissance de la constitution de la République Islamique d'Iran, Traduit par Ramezani Vasheghani Farahani, Téheran: Elmi-Farhangi Publication, 1ère edition.
 39. Mallat, Chibli (1993), The renewal of Islamic law: Muhammad Baqer as-Sadr, Najaf, and the Shi'i International, Cambridge: Press Syndicate of the University of Cambridge, First Edition.
 40. Maranlou, Sahar (2014), Access to Justice in Iran: Women, Perceptions and Reality, Cambridge: Cambridge University Press.
 41. McBeth, Adam (2009), International Economic Actors and Human Rights, Routledge Research in International Law, Routledge.
 42. McConnell, Terrance (2000), Inalienable Rights, The Limits of Consent in Medicine and the Law, New York: Oxford University Press, Inc.
 43. McDonald, Michael (1991), "Should Communities Have Rights? Reflections on Liberal Individualism", The Canadian Journal of Law and Jurisprudence, Volume 4, Issue 02, pp 217 – 237.
 44. Moriarty, Bíd, Massa, Eva (2012), Human Rights Law, Law Society of Ireland Manuals, OUP Oxford
 45. Oberdorff, Henri (2010), Droits de l'homme et libertés fondamentales, L.G.D.J et Alpha, 2ème édition.
 46. Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights (2008), Frequently Asked Questions on Economic, Social and Cultural Rights, Switzerland: United Nations Office at Geneva.
 47. Oran, Daniel & Mark Tosti (2000), Oran's Dictionary of the Law, United States: West Legal Studies, 3rd edition.
 48. Ouguergouz, Fatsah (2003), The African Charter of Human and People's Rights: A Comprehensive Agenda for Human Dignity And Sustainable Democracy In Africa, Martinus Nijhoff Publishers.

49. Raes, Koen (2002), "The Philosophical Basis of Social, Economic and Cultural Rights" in Social, Economic and Cultural Rights: An Appraisal of Current European and International Developments, Edited by Peter van der Auwerdaert, Publisher Maklu, pp 43 – 57.
50. Sanders, Douglas (1991), Collective Rights, Human Rights Quarterly, Vol. 13, No. 3 (Aug., 1991), pp. 368-386, Published by: The Johns Hopkins University Press.
51. Scruton, Roger (2007), The Palgrave Macmillan Dictionary of Political Thought, UK: Palgrave Macmillan, 3rd edition.
52. Shue, Henry (1996), Basic Rights: Subsistence, Affluence, and U.S. Foreign Policy, Princeton: Princeton University Press, second edition.
53. Ssenyonjo, Manisuli (2009), Economic, Social and Cultural Rights in International Law, Hart Pub.
54. Stamatopoulou, Elsa (2007), "Introduction" In Cultural Rights in International Law: Article 27 of the Universal Declaration of Human Rights and Beyond, Volume 2 of the Universal Declaration of Human Rights, Netherlands: BRILL.
55. Stewart, W.J. & Burgess, Robert (2001), Collins Dictionary of Laws, United States: HarperCollins Publishers, Second Edition.
56. Thomson, Judith Jarvis (1992), The Realm of Rights, Cambridge: Harvard University Press.
57. U C Jha, Wg Cdr (2011), Human Rights and Justice: International Documents, Vij Books India Pvt Ltd.
58. Vincent, R.J. (2001), Human Rights and International Relations, Cambridge: University Press, Published in Association with the Royal Institute of International Affairs, Eighth Edition.
59. Wellman, Carl (2001), Encyclopedia of Ethics: P-W, Credo Reference, Volume 3 of Encyclopedia of Ethics, Edited by Lawrence C. Becker & Charlotte B. Becker, Published by Taylor & Francis.

اسناد حقوقی

اسناد حقوقی و آرای قضایی داخلی ایران و سایر کشورها

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصلاحات ۱۳۵۸.
۲. نظر شماره ۴۰۴۱ مورخ ۱۳۶۴/۵/۱ شورای نگهبان.
۳. نظر شماره ۹۸۵۵ مورخ ۱۳۶۶/۹/۱۹ شورای نگهبان.
۴. نظر شماره ۸۰/۲۱/۲۸۷۹ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲ شورای نگهبان در خصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب .
۵. رأی وحدت رویه دیوان عدالت اداری به شماره دادنامه‌های ۳۷، ۳۸ و ۳۹ مورخ ۱۳۶۸/۷/۱۰ (شماره ثبت روزنامه رسمی: ۱۳۰۱۶-۱۷، ۱۳۶۸).
۶. رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در مورد صلاحیت

- دیوان در رسیدگی به شکایات بنیاد مستضعفان به شماره دادنامه ۱۶۵ مورخ ۱۳۷۴/۹/۱۱.
۷. رأی دیوان در خصوص شکایت جمعیت هلال احمر علیه واحدهای دولتی به شماره ۲-۳ کلاسه پرونده ۲۵۳,۷۵-۴۰,۷۵ مورخ ۱۳۷۶/۲/۲۰ (شماره ثبت روزنامه رسمی: ۱۵۲۴۶).
۸. قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ مجلس شورای اسلامی.
۹. قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ ش کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین.
۱۰. قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ مجلس شورای اسلامی.
11. United States Declaration of Independence, 1776.
12. Supreme Court of United State: (Morrison v. State, Mo. App., 252 S.W.2d 97, 101)
13. Supreme Court of United State: (United States v. Carolene Products Co., 304 US 144 - Supreme Court 1938)
14. Supreme Court of United State: (Roe v. Wade, 410 U. S., at 152, (1973))
15. Supreme Court of United State: (Paul v. Davis, 424 U. S. 693, 713 (1976))
16. Constitution of the Republic of Albania, 1998.
17. Basic Law for the Federal Republic of Germany, 1949.

اسناد حقوقی و آرای بین‌المللی

18. Vienna declaration and programme of action: Adopted by the World Conference on Human Rights in Vienna on 25 June 1993.
19. Advisory Opinion, 1.C.J. Reports 1975.
20. Universal Declaration of Human Rights, 1948.
21. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights, 1966.
22. International Covenant on Civil and Political Rights, 1966.
23. African Charter on Human and Peoples' Rights (Banjul Charter), 1989.
24. Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples: Adopted by General Assembly resolution 1514 (XV), 1960.
25. Eapiell, United Nations, E/CH.4/Sub.2/405/Rev.1, 1980.

امام خمینی (ره):

و از شورای محترم نگهبان می‌خواهم و توصیه می‌کنم، چه در نسل حاضر و
چه در نسل های آینده که با کمال دقت و قدرت و طایف اسلامی و ملی خود
را ایا و تحت تاثیر هیچ قدرتی واقع نشوند و از قوانین مخالف با شرع مطهر و
قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه ای جلوگیری نمایند.

(صحیفه امام ج ۲۱، ص ۴۲۲)



بزهشکده شورای نگهبان

آدرس: تهران، خیابان شهید سپهبد قمری،
کوچه شهید دهقانی نیا (خسرو سابق)، پلاک ۱۲
صندوق پستی: ۱۴۶۳ - ۱۳۱۴۵
تلفکس: ۰۲۱ - ۸۸۳۲۵۰۴۵
info@shora-rc.ir
www.shora-rc.ir